

به پیش!

اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org

شماره ۸۰، پنجشنبه ۰۹ خرداد ۱۳۹۲، ۳۰ مه ۲۰۱۳



حذف رفسنجانی و آینده

رژیم اسلامی

رضا مقدم - 29 می 2013

با حذف رفسنجانی، رژیم اسلامی محکوم به ادامه خط مشی فی الحال موجود خامنه ای و سپاه پاسداران است و خوشبختانه راه نجاتی برای بقای رژیم در آن نیست. در مسیر گسترش تحریمها، پوچی تصورات سپاه و خامنه ای یک به یک آشکار شد. معلوم شد که قطع نامه های شورای امنیت سازمان ملل کاغذ پاره نیست؛ تهدید به بستن تنگه هرمز توخالی است و جهان بدون نفت ایران دچار مشکلی نخواهد شد و بهای آن به بالای 200 دلار نمیرود. و به موازات آن برگهای باج خواهی رژیم اسلامی در منطقه کارایی خود را روز بروز از دست می دهد. حماس از جرگه متحدان رژیم اسلامی کاملاً خارج شده است. اکنون سقوط متحد رژیم اسلامی در سوریه قطعی است و حتی نزد روسیه مسئله چگونگی کناره گیری بشار اسد است. سرنوشت حزب اله لبنان به رژیم سوریه گره خورده و موقعیت رژیم اسلامی در عراق روز به روز ضعیف میشود. از نظر اروپا و آمریکا، رژیم اسلامی باید به یک قدرت دست چندم در منطقه تبدیل شود. رژیم اسلامی چاره ای جز تسلیم به خواست اروپا و آمریکا ندارد چه غیر داوطلبانه و با ادامه جهنگیری های فعلی و چه داوطلبانه از طریق خط مشی رفسنجانی.

سیاستهای سپاه و خامنه ای، رژیم اسلامی را به لب پرتگاه برده است. این تنها ادعای اپوزیسیون نیست بلکه بخشی از حاکمیت رژیم اسلامی که اعتراض به حذف رفسنجانی گسترده آنرا آشکار کرد، راه

بقیه درص ۲

بنگلادش و ادامه قتل عام کارگران!

احمد شقاقی - ماه مه 2013

حدود یک قرن و نیم است که کارگران را در جریان اعتراضات، اعتصابات و انقلابات به قتل می رسانند. از کمون پاریس که رسماً یک انقلاب کارگری در پاریس توسط کارگران به وقوع پیوست و هزاران کمونارد را قتل عام کردند تا سرکوب انقلاب آلمان، جنگ های داخلی روسیه، جنگ ویتنام، انقلاب اندونزی و قتل عام های جمهوری اسلامی در دهه ی شصت و ... که در جریان آنها میلیون ها کارگر و سوسیالیست را کشتند و همچنان با تداوم سیستم سرمایه داری این کشتارها ادامه دارد و نمونه ی جدید آن کشتار کارگران در آفریقای جنوبی بود. اما کشتار مستقیم کارگران که در اعتراض **بقیه درص ۲**

اوضاع سیاسی و به سوی حزب

احمد شقاقی صفحه ۳

شرایط بازگشت اسانلو به جنبش کارگری

رضا مقدم صفحه ۷

آزادراه چپول در بن بست اقتصادی ایران

احسان کاوه صفحه ۳۸

بقیه "حذف رفسنجانی..." از ص ۱

نجات را در ادامه اوضاع فعلی نمی بیند. اکنون رژیم اسلامی از بالا تا پائین بر سر دو خط مشی برای بقا و حفظ نظام قاچ شده است. یک بخش گسترده که تقریباً فاقد ابزارهای موثر اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی است و اکنون رفسنجانی به چهره و شخصیت جلوی صحنه آن تبدیل شده و یک بخش کوچک با تسلط بر تقریباً تمامی منابع قدرت که خامنه ای و سپاه پاسداران در راس آن هستند.

ابعاد تأثیرات همه جانبه حذف رفسنجانی در کل حاکمیت رژیم اسلامی و شکل گیری جناح بندی های ناشی از آن بزودی آشکار خواهد شد. با این حال می توان به نکاتی انگشت گذاشت. الف، حذف رفسنجانی یک ضربه اساسی به همه خط مشی هایی زد که انتخابات و صندوق رای در محور آن است. یکبار دیگر توهامات اصلاح طلبان آشکار شد. در سال 88، اصلاح طلبان با اتکا و شناخت از ظرفیت و قدرت رژیم اسلامی در قلب که ریشه در تجربه سه دهه حاکمیت جناح خودشان داشت، چنین می پنداشتند که اگر فاصله موسوی و رقیبش بسیار زیاد باشد، قلب بی اثر است. برای سال 92، اصلاح طلبان در این توهم بودند که خامنه ای و سپاه پاسداران نمی توانند زیان و عواقب رد صلاحیت خاتمی را تحمل کنند در صورتیکه رفسنجانی هم رد صلاحیت شد. سپاه پاسداران، خامنه ای و پسرش مجتبی، فعلاً صندوقهای رای را تعطیل کرده اند و مانند همه تاریخ رژیم اسلامی فردی را که محل سازش و برآیند قدرت دسته جات مختلف است را از صندوق بیرون می آورند. آنچه تغییر کرده نقش انتخابات و صندوق رای در نظام اسلامی از ابتدا تاکنون نیست بلکه دایره آنچه نظام اسلامی است محدود تر شده و اکنون دیگر علاوه بر اصلاح طلبان حتی شامل رفسنجانی هم نمی شود. اکنون حتی طرفداران انتخابات آزاد نیز چاره ای ندارند جز آنکه تحقق آنرا موکول به سرنوشت رژیم اسلامی کنند. با تضعیف راه کارهای انتخاباتی فضا سیاسی و گوش شنوا برای شنیدن و مقبولیت یافتن راه حل های انقلابی افزایش می یابد.

ب- حذف رفسنجانی یک ضربه اساسی به رژیم اسلامی بود و عمق بحران حکومتی و شکاف در حاکمیت را بشکل بی سابقه ای

آشکار ساخت. دخالت عریان سپاه پاسداران و خامنه ای در حذف رفسنجانی نشان داد که انتخابات ریاست جمهوری روزنه کوچکی است برای علنی شدن تقابل دو راه حل برای حفظ رژیم اسلامی در بالاترین سطوح حاکمیت. رفسنجانی خواهان سازش و تسلیم در خارج و آشتی میان سران و جناحهای تاکنونی رژیم اسلامی است. رژیم اسلامی با بحران عمیق حکومتی فعلی قادر نیست با اعتراضات توده ای و کارگری که همه انتظار آنرا دارند مقابله کند. رفسنجانی این را خوب می داند و از طریق سیاست آشتی در داخل می کوشد تا بحران حکومتی را کاهش دهد و کل رژیم اسلامی را علیه مبارزات مردم و کارگران مقاوم سازد. حذف رفسنجانی خوشبختانه این فرصت را از رژیم اسلامی گرفت.

ج - حذف رفسنجانی در کنار همه ضرباتی که به رژیم اسلامی زد یک نکته منفی هم برای مبارزات مردم و کارگران داشت، زیرا اجازه نداد تا راه حل رفسنجانی اجرا شود و آشکار شود که نجات بخش نیست. رژیم اسلامی در بن بست است و در تله افتاده. راه حل رفسنجانی چیزی جز تسلیم داوطلبانه در مقابل خواسته های اروپا و آمریکا در تعیین سهم و نقش رژیم اسلامی در منطقه نیست. رفسنجانی پنهان نکرده که کار رژیم بشار اسد را تمام شده می داند و لذا مخالف حمایت های عظیم مالی، نظامی، سیاسی و لجستیکی خامنه ای و سپاه از رژیم سوریه است. رفسنجانی می داند که اوضاع در منطقه خاور میانه و همچنین بازیگران آن تغییر کرده اند و تشنج زدایی وی با کشورهای همسایه و منطقه حتی اگر موفق شود به معنای موافقت با نقشی که رژیم اسلامی می خواهد نیست. در واقع هدف اصلی سیاست های رفسنجانی مبنی سازش و تسلیم در خارج و آشتی در داخل، کاهش آسیب پذیری رژیم اسلامی در مقابل اعتراضات مردم و کارگران است. از نظر رفسنجانی بهبود موقعیت رژیم اسلامی در منطقه می تواند هدف بعدی و طبعاً تدریجی و دراز مدت باشد و آنهم نه با روش ستیز با اروپا و آمریکا بلکه با توافق، همکاری و همیاری با منافع آنها در منطقه.

سپاه پاسداران و خامنه ای کاملاً واقف بودند که حذف رفسنجانی چه ضربه هولناکی به کل

رژیم اسلامی در داخل و خارج کشور میزند. رفسنجانی نیز می دانست که تضعیف خامنه ای، از قدرت راس هرم رژیم اسلامی برای فائق آمدن بر شکاف جناحها می کاهد و به ضرر کل رژیم اسلامی است اما با این حال کوشید مسئول اوضاع فعلی را سپاه و خامنه ای نشان دهد و کاملاً موفق شد. برای هر دو طرف مسئله بقای کل نظام اسلامی است و هر کدام راه حل خود را کارساز و نجات بخش می داند. به این اعتبار هیچ یک آنها از تاکید بر راه حل خود دست بر نمی دارد و آشتی در کار نخواهد بود. با رئیس جمهور شدن رفسنجانی بسرعت روشن میشد که راه حل وی نیز برای بقای رژیم نجات بخش نیست. اکنون نیز با اتکای یک جانبه خامنه ای و سپاه بر سرکوب، بحران عمیق اقتصادی در دل بحران حاد حکومتی، بعید است جنبش اعتراضی مردم حتی به توقف موقت در ایستگاه رفسنجانی ترغیب شود. اکنون رفسنجانی به عبث امیدوار است که سیاستهایش نقش یک سوپاپ اطمینان را برای حیات رژیم اسلامی بازی کند تا مردم قبل از عبور از کل رژیم اسلامی در ایستگاه وی توقف کنند.

بقیه "بنگلا دیش و ادامه..." از ص ۱

و عصیان علیه نظام سرمایه داری صورت می گیرد، تنها نوع جنایت علیه کارگران نیست. کارگرانی که به دلیل عدم ایمنی محیط کار در معادن و یا کارخانه ها و یا در پروژه ها کشته می شوند و دچار نقص عضو می گردند همواره از آمار بالایی برخوردار است. با وجود اینکه کارگران همه ی دنیای پیشرفته کنونی را ساخته و می سازند و چرخ تولید بر دوش آنها است اما از کمترین امکانات ایمنی برخوردارند. در ایران هر روز پنج کارگر در اثر حوادث محیط کار کشته می شوند و بیش از این تعداد دچار قطع عضو و یا صدمه جدی می گردند و در بسیاری دیگر از کشورهای نیز وضع بدین منوال است. این یک قتل عام وسیع و دائمی کارگران است. هر روز اخبار کشته شدن کارگران در معادن یا کارخانه ها و پروژه ها درج می گردد و در واقع هر روز

بقیه درص ۳۶

اوضاع سیاسی و بسوی حزب

احمد شقاقی - اردیبهشت 92

از زمانی که اتحاد سوسیالیستی کارگری در باره ی ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر بحث کرد تغییر و تحولات زیادی چه در موقعیت گرایش سوسیالیسم کارگری و چه در جامعه رخ داده است. سال 88 که جنبش عظیم توده ای به میدان مبارزه آمد و تغییر و تحولات بسیاری در عرصه ی سیاسی ایران رخ داد. از یکسو جنبش عظیم توده ای یک گام مهم در عرصه ی سیاسی ایران بود و بیش از پیش توده ها در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفتند و سرنوختی جمهوری اسلامی به یک مطالبه عمومی تبدیل گردید. جنبش اعتراضی وسیع توده ها پایه های حکومت را به لرزه درآورد و جمهوری اسلامی در یک بن بست سیاسی قرار گرفت. مکانیزم های پایداری جمهوری اسلامی محدودتر گردید و بحران حکومتی افزایش یافت. اما به همان دلیل که قبلا نیز توضیح دادیم، آن جنبش هر چند از اهمیت بسزایی در عرصه ی سیاسی ایران برخوردار بود، اما به دلایلی که در تحلیل های ما بیان شد، آن جنبش یک انقلاب نبود زیرا طبقه کارگر با صف و مبارزات مستقل و متحد در آن غایب بود و از سوی دیگر اصلاح طلبان حکومتی که بخشا و تا حدودی بر آن جنبش نفوذ داشتند، شدیداً در هراس از اوج گیری جنبش خودبخودی و ساختارشکنی و رادیکال شدن، از طریق نفوذ خود بازدارندگی های قابل توجهی ایجاد کردند. بازدارندگی های اصلاح طلبان و عدم آمادگی طبقه کارگر جنبش سال 88 را در سراشیب قرار داد و در نهایت با افول

مواجه گردید. هر چند جنبش سال 88 پایان یافت اما جمهوری اسلامی موقعیت خود را نتوانست بهتر کند. تضادهای منطقه ای جمهوری اسلامی و امپریالیست های غربی تحریم های شدیدی را برای حکومت ایران

در پی داشته که بحران اقتصادی جامعه شدیدتر شد و پایه های اقتصادی حکومت نیز متزلزل شدند. قدرت منطقه ای جمهوری اسلامی کاهش یافت و جنگ در سوریه و فاصله گرفتن حماس از ایران، شکست گروه های اسلامی طرفدار ایران در سومالی و محدود کردن صادرات ایران به کشورهای منطقه، کاهش صادرات نفت، مشکل در دریافت مطالبات مالی و... از جمله مصادیق آن هستند.

از سال 88 تا کنون هر چند که اصلاح طلبان به حاشیه رفتند و نفوذ سیاسی آنها کاهش یافت و هیچ استراتژی پیشبرنده ای نداشتند، اما بحران درون قدرت کاهش نیافت و در نتیجه ی بحران حکومتی که در ذات این نظام است بار دیگر و به شکلی دیگر بروز کرد. با شقه شقه شدن رژیم آنها بیش از پیش محدود شده اند و ادامه ی بحران حکومتی، جمهوری اسلامی را باز هم در موقعیت بحرانی تری قرار داد.

بنا بر این جمهوری اسلامی هم از درون و هم از بیرون تحت فشار و در یک شرایط بحرانی قرار دارد. نارضایتی و اعتراضات در جامعه نیز با فشارهای اقتصادی به طور مداوم وجود دارد و جمهوری اسلامی هیچ راه حلی به جز سرکوب برای آن ندارد. بیکاری، گرانی و تورم نارضایتی شدیدی ایجاد کرده و طبیعتاً مجموعه ای از اعتراضات را به دنبال داشته است. و احتمال بروز اعتراضات و شورش های وسیع را ایجاد کرده است. فشارهای اقتصادی زمینه ی پیشروی مبارزه طبقاتی را افزایش داده و وضعیت بحرانی و غیر عادی در جامعه وجود دارد. دستمزد کارگران از خط فقر

میل به خط مرگ پیدا کرده و فقر و سیه روزی شدیدی بر زندگی کارگران و اکثریت توده ها حاکم شده است و در نتیجه زمینه ی عینی برای یک مبارزه وسیع و انقلابی کاملاً وجود دارد. اما این یک روی واقعیت است روی دیگر شرایط سیاسی پیچیده و خاص جامعه ی ما است. مبارزه طبقاتی در ایران در چند دهه ی گذشته ایران فراز و نشیب های زیادی داشته و تحت تاثیر آن شرایط خاصی برای توده ها فراهم شده است. انقلاب بهمن، دهه ی شصت، جنبش سال 88 از جمله بزرگترین عرصه های جدال های سیاسی در سه دهه ی گذشته در ایران بوده اند و همه ی این جدال های سیاسی و طبقاتی تجربیاتی را برای توده ها به جا گذاشته اند. خمینیسم و مجاهدین خلق، اصلاح طلبان هریک در دوره هایی آلترناتیو های تعیین کننده ای در عرصه ی سیاسی بوده اند و در نهایت با سوار شدن بر موج انقلاب و یا مبارزات وسیع کارگران و دیگر توده ها منافع خود را پیش بردند. توده ها در جریان مبارزه عملی این تجربه را کسب کرده که به هر بلوک قدرتی به سادگی دل نبندند. این واقعیت در عرصه ی مبارزه ی طبقاتی خود تا حدودی نشان از پیشرفت و بلوغ سیاسی است. آنچه در کشورهای عربی و موسوم به بهار عربی رخ داد بیشتر شبیه دوران انقلاب 57 ایران است. اصلاح طلبان حکومتی هر چند از دیگر گرایشات ذکر شده از نفوذ بیشتری برخوردارند، اما با برخوردی که در جریان جنبش سال 88 داشتند و بازدارندگی هایی که ایجاد کردند، و عدم وجود ظرفیت در آنها برای پیشبرد جنبش خودبخودی که شکل گرفته بود، در موقعیت ضعیف و درجه دومی قرار گرفتند و همانطور که گفته شد استراتژی عملی برای توده ها به جز چانه زنی و اعتراضات محدود ندارند. هر چند این

تجربیات در سال ۸۸ در ایران به شکلی دیگر بروز کرد اما در نهایت و در دوره ی کنونی که اصلاح طلبان پس از سال ۸۸ اعتبارشان کاهش یافت، و نفوذشان در میان مردم کمتر شد، در شرایط کنونی دیگر به عنوان یک قطب سیاسی- هر چند هنوز مطرحند و در آینده نیز ممکن است امکان عرض اندام پیدا کنند- اما فعلا منشاء اثر تعیین کننده ای نیستند. دیگر آلترناتیوهای بورژوایی نیز هر چند فعالند اما از اعتبار و نفوذ ناچیزی برخوردارند. سلطنت طلبان هر چند سال ها به پشتوانه ی دلارهای آمریکا از امکانات وسیع تبلیغاتی برخوردارند و بالقوه و در هر شرایط بحرانی برای جنبش خطرناکند، اما بالفعل از نفوذ زیادی برخوردار نیستند و درصد زیادی از مردم به آنها اعتماد ندارند. مجاهدین خلق نیز به هیچ وجه نه تنها نفوذ گذشته- دهه ی شصت - را ندارند، بلکه با وجود تلاششان در نزدیک شدن به غرب و خارج شدن از لیست "تروریست ها" نمی توانند حتی ده درصد اعتبار دوران بعد از انقلاب را کسب کنند. مجاهدین خلق پس از بکار بردن مشی مسلحانه جدا از توده و از زمان متحد شدن با حکومت صدام و حمله های نظامی و در نهایت عملیات شکست خورده ی فروغ جاودان، کارنامه ای جز شکست به جای نگذاشتند. آنها با "ارتش آزادیبخش" خلق سلاح شده و بی اسلحه و در آستانه ی خارج شدن از عراق و از بین رفتن حتی دکور باقی مانده از آن، استراتژیهایشان دود شده و به هوا رفته است و با وجود داشتن حدود سه هزار نفر در عراق در میان نیروهای اپوزوسیون بورژوا از کمترین اعتبار برخوردارند.

دیگر لیبرال ها نیز تقریباً وضعیتی مشابه اصلاح طلبان دارند، باضافه ی اینکه به مراتب از نفوذ کمتری به نسبت اصلاح طلبان برخوردارند. از یکسو در شرایط استبدادی ایران نمی توانند راه کارهای مسالمت آمیز نشان دهند و از سوی دیگر بنا به ماهیتشان در هراس از انقلاب و جنبش توده ها هستند. هر چند آنها نیز سعی کرده اند خود را با شرایط تطبیق دهند و پز "تندی و تیزی" علیه رژیم داشته باشند اما بنا به ماهیتشان، در مقابله با راه حل های انقلابی، در حاشیه قرار گرفته اند.

در این رابطه "طیف چپ" را می توانیم به دو بخش تقسیم کنیم. چپ کارگری و غیر کارگری. چپ غیر کارگری چه در قالب حزب کمونیست ایران -کومله- که با بحث اتحاد عمل بین نیروهای چپ سعی در ایجاد قطب سوسیالیستی دارد. با گذشت زمان- بیش از یک سال- شکست این پروژه بیش از پیش آشکار شده و تقریباً هیچ جریان مطرحی در آن باقی نمانده است و در این رابطه آنچه فعلاً واضح است این واقعیت است که این جریانات از این طریق راه به جایی نمی برند و نمی توانند یک بلوک قدرت در جامعه ایجاد کنند. آنها حتی قادر نیستند تا در مورد مسائل روز جنبش کارگری و مردمی موضعی واحد بگیرند. نمونه بارز آن در جریان تغییر و تحولات درونی سندیکای شرکت واحد و اخراج اسانلو حتی یک اطلاعیه مشترک هم ندادند. واضح است که در هر تند پیچ تاریخی بنا به تناقضات جدی که در آنها وجود دارد نمی توانند مواضع مشترک سیاسی و تاثیر گذاری داشته باشند و ناچارند تا صرفاً کلی گویی کنند و فعالیت های محدود خارج کشوری داشته باشند. بویژه به این دلیل که موضعگیری های جریان اصلی -کومله- بسیار پر تناقض، سانتتر و پوپولیستی است و به همین دلیل و با وجود در اختیار داشتن امکانات وسیع رسانه ای حتی نتوانستند بخشی از فعالین و پیشروان کارگری را جذب نمایند. اگر از دیگر جریانات قابل توجه چپ غیر کارگری بخواهیم نام ببریم،

کمونیست های کارگری هستند که البته آنها نیز حتی در اوج دوران "طلایشان" آلترناتیوی در جامعه نبودند و بیشتر خیال پردازی می کردند و اما به هر حال به عنوان یک جریان چپ مطرح بودند که در یک دهه ی گذشته به شدت دچار افول، انشعاب، پراکندگی و ریزش نیرو شدند و در نهایت نیز بخش های قابل توجهی از آنها تنها تبدیل به جریانات خارج کشوری شدند. بنا بر این صحبت از اینکه آنها بتوانند به یک بلوک سیاسی قدرت در جامعه ی ما تبدیل شوند کاملاً دور از ذهن و منطقی است. پا فشاری آنها بر تئوری های منصور حکمت که خود منشاء بحران کمونیست های کارگری بود و هست بیش از پیش آنها را به قهقرا خواهد برد. طرحی که چند ماه پیش حمید تقوایی با سروصدا و تبلیغات در مورد وحدت گرایشات مختلف کمونیست های کارگری حول نظرات منصور حکمت داد، اکنون واضح است که شکست خورده و عملاً نمی تواند تحقق یابد. تئوری های منصور حکمت منشاء بحران کمونیست های کارگری بود و هست و بنا بر این اجماع با مرکزیت آن تئوری ها حرکت رو به عقب و رجعت به مرکز ثقل بحران است. تلاش رو به جلو برای آنها تنها با نقد تئوری های جدا از طبقه حکمت ممکن است نه بلعکس. حکمتیست ها در یک نشست با کمونیست های کارگری حمید تقوایی و با دادن اطلاعیه ای علنی بر بخشی از تناقضات جدی گرایشات مختلف کمونیست های کارگری تاکید کردند. بنا بر این طرحی که برای غلبه بر بحرانی بود که دامنگیر همه ی کمونیست های کارگری است به قوت خود پا بر جا است و با چنین روش های ساده لوحانه ای نمی توان بر آن غلبه کرد.

سوسیالیست ها و جناح چپ جنبش کارگری در مدت گذشته پیشروی های قابل ملاحظه ای داشته اند. سوسیالیست ها و منسجمترین

بخش آن- اتحاد سوسیالیستی کارگری- طی چند سال گذشته موفق بوده تا نقش بیشتری در زدودن انحرافات و کنار زدن موانع نظری و کمک به ایجاد تشکل های کارگری داشته باشد. و جناح چپ جنبش کارگری نیز قوی تر و فعالتر شده و هر چند زیر ضربات مدام دستگاه سرکوب قرار دارند، اما در نهایت پیشروی کرده اند و توانستند هر چه بیشتر از جناح راست گسست نموده و وزنه جناح چپ جنبش کارگری را سنگینتر کنند. اما همه ی اینها هنوز منجر به آن نشده تا آلترناتیو سوسیالیستی یا چپ کارگری شکل بگیرد. هر چند در بیشتر عرصه های فعالیت جنبش کارگری رد پای جناح چپ و سوسیالیست ها وجود دارد، اما در سطح بدنه ی طبقه کارگر و در میان دیگر توده های زحمتکش، آنها به مثابه یک گرایش و قطب سیاسی مشخص و منسجم و کاملا شناخته شده نیستند. به عبارتی دیگر سوسیالیست ها و جناح چپ جنبش کارگری با وجود پیشروی ها و دست آوردها، هنوز بلوک سیاسی خود، یعنی حزب کارگران را ایجاد نکرده و در یک تشکیلات منسجم و سراسری که تعداد قابل توجهی از رهبران عملی طبقه کارگر را در خود داشته باشد، متشکل نشده اند. واضح است که مانع اصلی همچنان استبداد حاکم است، اما در کنار آن تلاش برای انسجام بیشتر ضروری است. اوضاع سیاسی ایران که دچار بحران وسیعی است فعالین جنبش کارگری را در موقعیت خاصی قرار داده که ضروری است هر چه بیشتر نسبت به شرایط واکنش نشان داده و زبان اعتراض و مبارزه ی توده ها باشند.

به هر شکل با توجه به توضیحات فوق گرایش سوسیالیستی و جناح چپ جنبش کارگری نیز بالفعل قادر نیستند تا خلاء سیاسی موجود را پر کرده و به مثابه یک آلترناتیو پا به میدان بگذارند. واضح است که برای جبران این وضعیت هر چه بیشتر باید تلاش داشت تا گام های جدی به سوی ایجاد حزب قدرتمند کارگری برداشت. اینکه حزب طبقه کارگر دقیقا به چه شکل و چه زمانی تشکیل خواهد شد تماما قابل پیش بینی نیست، و تجربه آن در کشورهای مختلف و شرایط خاص هر جنبش متفاوت بوده است، اما به هر شکل باید پذیرفت که راه زیادی در این رابطه طی شده و تجربیات و اندوخته های پراتیک و تئوریک زیادی وجود دارد که در راه تحقق استراتژی سوسیالیستی برگ های برنده ای به حساب می آیند. به این اعتبار جناح چپ جنبش کارگری و سوسیالیست ها در یک دوران گذار قرار دارند. هر چه این دوران را سریعتر و اصولی تر طی کنند به همان نسبت امکان اینکه بالقوه بتوانند به یک بلوک سیاسی قدرت و در واقع حزبی مطرح تبدیل شوند که خلاء سیاسی موجود را پر کند بیشتر است و اگر در این راه درجا زده و موانع پیش رو را نتوانند کنار بزنند آلترناتیو غیر کارگری دیگری این خلاء قدرت را پر خواهد کرد و یا اوضاع با وجود تمام وخامتش همچنان با تداوم حیات جمهوری اسلامی طی خواهد شد.

اما در این دوره که جامعه ی ما از یکسو دستخوش بحران های وسیع اقتصادی و سیاسی است و فاصله ی طبقاتی به شدت افزایش یافته است و نارضایتی توده ها بیش از پیش حدت یافته است، امکان هرگونه اعتراض، شورش و مبارزات خودبخودی وجود دارد. هم اکنون نیز کارگرانی که بیکار می شوند و یا دستمزدهای عقب مانده دارند اینجا و آنجا دست به اعتراضات و تجمعات می زنند، ولی به نسبت فشار اقتصادی و اجتماعی موجود، واکنش ها کمتر آن چیزی است که انتظار می رود. هر چند سرکوب و استبداد حاکم همواره عامل بازدارندگی مبارزات طبقه کارگر و توده ها است، اما این تنها عامل نیست و همیشه با سرنیزه نمی شود حکومت کرد. آنچه بیشتر باعث شده تا

حکومت با وجود تمام بحران هایش همچنان سرپا بماند، همانا خلاء سیاسی است که در جامعه وجود دارد. با سپری شدن بیش از سی سال از عمر رژیم و مبارزات وسیع کارگران و زحمتکشان در مقاطع مختلف بی اعتمادی وسیعی نسبت به آلترناتیو های موجود وجود دارد. به طریق اولی گفته شد که این هم نشانه ی بلوغ سیاسی است و هم عدم تکامل جنبش. پیشروی و بلوغ جنبش از آن زاویه است که دیگر به راحتی به هر آلترناتیو بورژوایی دل نمی بندد و توهم نسبت به آنها هر چند وجود دارد، اما ضعیف است. از سوی دیگر نقش طبقه کارگر و جنبش کارگری در معادلات سیاسی به مراتب بیشتر شده و در آینده سیاسی جامعه تعیین کننده خواهد بود ولی همانطور که توضیح داده شد جناح چپ جنبش کارگری نیز در شرایط کنونی قادر به پر کردن خلاء سیاسی و تغییر توازن قوای موجود نیست و در نتیجه در کنار نارضایتی و اعتراضات و مبارزات خودبخودی موجی از دلسردی و بی اعتمادی و عدم وجود افقی روشن در مقابل توده ها قرار دارد و همین موضوع خلاء سیاسی بوجود آورده که در کنار سرکوب به مانعی بزرگ در جنبش کارگران و مردم تبدیل شده است.

البته مسئله درک ضرورت حزب به تنهایی نیست. مسئله روش ویژه ای است که برای تشکیل حزب مناسب است و در بحث بسوی حزب دنبال کرده ایم و آن اتحاد فعالین کارگری حول یک استراتژی کارگری و سوسیالیستی است. و ما تا حدودی از این جنبه دوریم. تحلیل ما از اوضاع ایران و خطیر بودن شرایط و به این اعتبار کارهایی که باید در دستور گذاشت با حمایت فعالین جنبش کارگری ایران و حتی با آنها که خود را به این گرایش نزدیک می دانند یکی نیست و همین مانع از یک پراتیک نسبتا واحد است. مادام که این دوری وجود دارد نمی

توان بسوی حزب رفت زیرا حتی به فرض محال حتی اگر حزب هم تشکیل شود قادر نیست یکپارچه ظاهر شود و منشا اثر باشد. اوضاع سیاسی کنونی بسیار آماده تر از دورانی است که بسوی حزب منتشر شد و به همین اعتبار نیاز به حزب بسیار زیاد تر از سابق است اما جناح چپ جنبش کارگری آمادگی کافی ندارد. تنها با ایجاد چنین حزبی که پایه در جناح چپ جنبش کارگری داشته باشد و به حول استراتژی سوسیالیستی منسجم شده باشد است که می توان راه دیگری را به کارگران و توده ها برای رهایی از نکبت کنونی جامعه ی سرمایه داری ایران نشان داد. بنا بر این بررسی مولفه هایی که می توانند حزبی کارگری ایجاد کنند در هر پروسه از مبارزه طبقاتی ضروری است. نمی توان یکبار برای همیشه مولفه هایی را در دستور کار قرار داد و کار را تمام شده تلقی کرد. واضح است که مولفه ای مثل ضرورت وجود استراتژی سوسیالیستی که اتحاد سوسیالیستی کارگری در بحث بسوی حزب مطرح کرد، اصلی لاینگیری است و به مرور زمان و در اثر شرایط خاص مبارزه طبقاتی تغییر نخواهد کرد. کارگران سوسیالیست نمی توانند با احزاب و گرایشات غیر کارگری و خرده بورژوازی که فاقد استراتژی سوسیالیستی هستند، حزبی کارگری و یا قطبی سوسیالیستی تشکیل دهند. بنابر این تنها با کنار زدن موانع در راه مقبولیت استراتژی سوسیالیستی در بین کارگران پیشرو می شود به اجرایی شدن حزب نزدیک شد. اما در مورد مقبولیت و مطرح شدن گرایش سوسیالیستی در طبقه و جامعه، در هر پروسه باید موقعیت و وضعیت تغییر یافته را دائما مورد بررسی قرار داد.

با توجه به مجموع مسائل اولاً کارگران سوسیالیست باید هر چه بیشتر وجه تمایز سوسیالیسم کارگری را با دیگر گرایشات غیر کارگری نشان دهند و در مبارزه با

گرایشات غیر کارگری درون طبقه و بخصوص در میان فعالین کارگری هر چه بیشتر نقش ایفا کنند. و در واقع وجه تمایز استراتژی سوسیالیستی را از دیگر گرایشات به هر شکل ممکن روشن کنند و مبارزه ای جدی با انحرافات درون جنبش را پیش ببرند. دوما لازم است بحث ضرورت ایجاد حزب کارگری را در بین فعالین سوسیالیست و کارگران پیشرو نزدیک به سوسیالیست ها دامن بزنند. اینکه مجموع فعالین گرایش سوسیالیسم کارگری و کارگران نزدیک به آن بدانند نوع فعالیت کنونی نمی تواند قطب سیاسی کارگری را ایجاد کند و تا زمانی که چنین قطب و آلترناتیوی وجود نداشته باشد طبقه کارگر به معنای وسیع کلمه غایب میدان مبارزه ی سیاسی است. هنوز فعالیت جناح چپ جنبش کارگری و سوسیالیست ها تبلور یک گرایش سیاسی مشخص و منسجم برای کل طبقه و جامعه نیست و این بزرگترین ضعف کنونی برای طبقه کارگر و حتی زحمتکشان است. به این اعتبار روشن شدن تفاوت فعالیت متشکل در یک حزب کارگری و نوع فعالیت کنونی جناح چپ جنبش کارگری را باید نشان داد. با ایجاد حزبی قدرتمند می توان ارتباطی محکم بین مبارزات خودبخودی و فعالیت پیشروان ایجاد کرد.

سوما کارگران سوسیالیست باید بدانند که ایجاد حزب طبقه کارگر خود مرحله ای برای متشکل شدن بیشتر است و امکان ایجاد قطب کارگری سوسیالیستی را بیشتر فراهم می کند. حزب کارگری هر چند که باید متشکل از تعداد قابل توجهی از فعالین و رهبران عملی جنبش کارگری باشد، اما هنوز مسیر زیادی در راه مبارزه طبقاتی آن حزب وجود خواهد داشت. همانطور که ایجاد حزبی بدون پشتوانه بخشی از رهبران عملی و پیشروان جنبش کارگری آن جریان را به گروهی جدا از طبقه تبدیل

می کند- همانطور که بسیاری از احزاب چنین هستند- همانطور تاخیر بیش از حد در ایجاد حزب کارگری مضرات خود را دارد. به این اعتبار و با توجه به مجموعه ی شرایط و پروسه ای که در راه ایجاد حزب طی شده است، موضوع ایجاد حزب به طور جدی باید در دستور کار کارگران سوسیالیست و پیشرو باشد. در این دوره از مبارزه طبقاتی تلاش برای ایجاد حزب کارگری عرصه ای مهم و تعیین کننده از مبارزه ی طبقاتی است. بیش از یک دهه مبارزه ی وسیع کارگران برای ایجاد تشکل های توده ای کارگری نه تنها از دستور کار خارج نشده بلکه با توجه به دست آوردها در این زمینه و با توجه به اوضاع سیاسی از اهمیت دو چندان برخوردار است. در کنار تلاش برای متحد شدن حول استراتژی سوسیالیستی در واقع ایجاد تشکل های کارگری در متن اوضاع سیاسی کنونی و مسئله ی ایجاد حزبی کارگری با هم گره خورده و برای پیشروی در هر عرصه نیازمند پیشروی در عرصه های دیگر هستیم. تلاش برای کسب هژمونی سیاسی طبقه نه تنها با دخالتگری حداکثری سوسیالیست ها و فعالین کارگری در اوضاع سیاسی پیش می رود بلکه تلاش برای ایجاد تشکل های توده ای کارگری در هر جا و به هر شکل ممکن باعث تقویت جناح چپ و سوسیالیست می شود و بدون حزبی کارگری و شناخته شده که ریشه در تشکل های توده ای کارگری دارد و نسبت به اوضاع سیاسی اکتیو باشد و کارگران با نفوذ در طبقه در آن نقشی موثر داشته باشند و بدون حزبی که استراتژی سوسیالیستی دارد و خلاصه بدون حزبی که بتواند در مقابل دیگر آلترناتیو های کارگری تکیه گاه محکمی برای طبقه کارگر باشد پیروزی طبقه کارگر در جدال های طبقاتی پیش رو ممکن نخواهد بود.

شرایط بازگشت اسانلو به جنبش کارگری

فرزانه داوری، کارمند سولیداریتی سنتر: "اینها تبلیغات رژیم اسلامی علیه ماست".

و این خط تبلیغی و تحلیلی همه مدافعان و جاده صاف کن های سولیداریتی سنتر است که افشاگری علیه سولیداریتی سنتر توسط فعالین جناح چپ و سوسیالیستی جنبش کارگری را همراهی با رژیم اسلامی جلوه بدهند.

رضا مقدم - 20 می 2013

مقدمه:

از حول و حوش روز کارگر امسال یک تلاش هماهنگ برای بازگرداندن اسانلو به جنبش کارگری آغاز شده است. رادیو پیام در کانادا، تلویزیون روند سوسیالیستی کومه له که از کانال آسوسات پخش می شود، رادیو همبستگی در استکهلم، بهروز خباز و در هفتم می نیز عنایت فانی در برنامه "از نگاه دیگر" تلویزیون بی بی سی، با اسانلو مصاحبه کردند تا سهمی در بازگشت غیر انتقادی اسانلو به جنبش کارگری بعهده بگیرند. جنبش کارگری مانند هر جنبش دیگر دارای تعریف و چارچوب است. سندیکا و شورا عام ترین نوع سازمان توده ای کارگران در محل کار شامل کارگرانی است که مستقل از رنگ، ملیت، جنسیت، دین، مرام و نظرگاه سیاسی و فقط به اعتبار کارگر بودن و مبارزه علیه کارفرماها و دولت مدافع آن به گرد هم آمده اند. به این اعتبار دفاع از کارفرماها و دولت مدافع آنها عبور از چهارچوب عمومی جنبش کارگری است. اگر فعالین و رهبران کارگری با اقدامات و سیاستهایشان از محدوده جنبش کارگری عبور کردند، بعنوان یک اصل، باید راه

برایشان باز باشد تا هنگامیکه به اشتباهاتشان پی بردند و صادقانه آنرا بیان کردند، در صدد جبران بر آمدند و آگاهگری کردند تا دیگران به همان دام نیافتند، بتوانند به صفوف جنبش کارگری برگردند. اسانلو برای بازگشت به جنبش کارگری گریزی از این پروسه ندارد. خروج اسانلو از جنبش کارگری به اراده و تصمیم خودش بود اما بازگشتش تنها به اراده وی منوط نیست بلکه به پذیرش آن از طرف فعالین جنبش کارگری نیز نیاز دارد. اسانلو باید مطمئن باشد جریاناتی که تا کنون با وی مصاحبه کرده اند از قدرت و نفوذی در جنبش کارگری برخوردار نیستند تا بتوانند وی را بدون انتقاد به خطاهایش به جنبش کارگری برگردانند. اسانلو با پیوستن به جریان دست راستی "موج سبز" امیر حسین جهانشاهی برای جنبش کارگری تمام شد و سوء تفاهم نامیدن آن پس از سه هفته نه یک توضیح سیاسی بود و نه با صداقت همراه بود. بعلاوه اسانلو در دورانی که رئیس هیات مدیره سندیکای واحد بود با مهدی کوهستانی از عوامل سولیداریتی سنتر در ارتباط بود که لطمات بسیاری به سندیکای واحد زد. سندیکای واحد آن دوره را پشت سر گذاشت و تجربیات زیادی کسب کرد. سندیکای واحد هم اسانلو را از ریاست هیات مدیره برکنار کرد و هم رسماً اعلام داشت که در خارج کشور نماینده ای ندارد که معنایش کنار زدن مهدی کوهستانی بود که در تمام دوران اسانلو عملاً همه کاره سندیکای واحد در خارج کشور بود. اکنون اسانلو در خارج کشور است و می تواند بدون هیچ معضل امنیتی از جمله توضیح دهد که چگونه فرزانه داوری کارمند سولیداریتی سنتر مترجم و مسئول سایت سندیکای واحد شد. صداقت اسانلو در بیان رابطه اش با مهدی کوهستانی، سولیداریتی سنتر و همچنین امیر حسین جهانشاهی و مسئول شدنش در "ستاد هماهنگی فعالان کارگری" و دلایل دوری جستن از آنها می تواند در خدمت تحکیم صف مستقل جنبش کارگری علیه همه جریانات مدافع سرمایه باشد، جنبش کارگری را نسبت به روشها و اقدامات آمریکا برای یافتن جای پای در جنبش کارگری ایران هشیار تر کند و کمکی باشد برای مقابله با یک راه حل آمریکایی در فردای رژیم اسلامی. اسانلو پس از خروج از ایران با اغلب کسانی که با وی تلفنی صحبت می کردند با خشم و غضب اعلام

پایان مسئله اسانلو برای سندیکای واحد

مسئله اسانلو برای سندیکای واحد پایان یافته است. هنگامی که اطلاعیه سندیکای واحد در دوم بهمن 1391 درباره برکناری منصور اسانلو از ریاست هیات مدیره منتشر شد، اسانلو از ایران خارج شده بود. ابتدا اتحادیه جهانی ترانسپورت و سپس شعبه ترانسپورت "ث ژ ت" برکناری اسانلو را عملاً داخلی سندیکا دانستند و آنرا برسمیت شناختند. از میان تشکلهای کارگری، "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری" با انتشار اطلاعیه ای از تصمیم هیات مدیره سندیکا حمایت کرد. همچنین بسیاری از فعالین جنبش کارگری در داخل و خارج کشور به دفاع از تصمیم هیات مدیره سندیکای واحد برخاستند و در این راستا با مدافعان اسانلو و هتاکان و اتهام زنان به هیات مدیره سندیکای واحد مقابله کردند. در کنار همه اینها چند نفری و از جمله مجید تمجیدی در خارج کشور کوشیدند تا یک جبهه انحرافی زیر لوای دفاع از حقوق زنان ایجاد کنند تا تمرکز از دلایل برکناری اسانلو منحرف شود که موفق نشدند. (2) تلاش اینها برای مربوط کردن مباحث عقب مانده و مرد سالارانه همسر سابق مریم ضیا به هیات مدیره سندیکا و ایجاد شک و شبهه حول و حوش دلایل برکناری اسانلو ناموفق ماند.

مهمتر از همه اینها، رای اعتماد عملی کارگران شرکت واحد به هیات مدیره سندیکا پس از برکناری اسانلو بود. این دیگر رازی

در این مصاحبه، فعالین کارگری و دیگر سیاسیون ایران با خبر شدند که امیر حسین جهانشاهی برای کارگران ایران "ستاد هماهنگی فعالان کارگری" راه انداخته و اسانلو را هم به ریاست آن برگزیده است! در حاشیه، لازم به یادآوری است مدافعان اسانلو که برکناری وی را از ریاست هیات مدیره برسمیت نمی شناختند مگر با رای مجمع عمومی یعنی به اصطلاح "با اتکا به توده ها"، هنوز به اسانلو و جهانشاهی که از بالای سر و بدون اطلاع جنبش کارگری ایران و فعالینش (بدون اتکا به توده ها) برای راه اندازی اعتصاب عمومی "ستاد هماهنگی فعالان کارگری" ساختند و مسئول آنرا نیز تعیین کرده اند، اعتراض و انتقادی نکرده اند!

ظاهر شدن اسانلو در کنار امیر حسین جهانشاهی که یک جریان باند سیاهی و از اساس ضد کارگری است در ادامه توصیه اش از زندان اوین به کارگران برای رای دادن به "پاران خاتمی" نبود. (3) بلکه در ادامه جهتگیری و ارتباطش با مهدی کوهستانی و روابط وی با سولیداریتی سنتر بود. اگر غیر از این بود اسانلو با خروج از کشور باید به یکی از شاخه های مختلف جنبش سبز در خارج کشور، شامل شاخه های مختلف لیبرالها و اصلاح طلبان دولتی، می پیوست که سازمانها، فعالین و چهره های رسمی شناخته شده ای دارد. پیوستن اسانلو به امیر حسین جهانشاهی و جریان مشکوک و امپریالیستی که سرهم بندی کرده متأسفانه در راستای خطر فساد بود که جنبش کارگری را تهدید می کرد. در واقع اسانلو به یک جریان که امکانات لجستیکی و مالی دارد پیوست و نه به یک گرایش سیاسی شناسنامه دار و معتبر در اپوزیسیون و یا شبه اپوزیسیون رژیم اسلامی. بی جهت نیست که جریاناتی از جمله طیف کمونیست کارگری ها پیوستن اسانلو به جهانشاهی را به صرف اینکه نامش "موج سبز" است عامدانه همان جنبش سبز که موسوی و کروبی از رهبرانش هستند، جلوه می دهند در صورتیکه "موج سبز" جهانشاهی یک جریان دست راستی سرنگونی طلب است.

(4)

سولیداریتی سنتر از سال 2006 برای تماس با فعالین جنبش کارگری ایران فعال شد و سوسیالیستهای جنبش کارگری از همان ابتدا،

که به ترتیب بیشترین آرا را در مجمع عمومی کسب کرده اند جانشین عضو یا اعضای مستعفی خواهند شد.

تبصره دو: کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهد آور نزد مستعفی حداکثر ظرف مدت یک هفته باید به هیات مدیره عودت داده شود و رسید کامل با امضاء و مهر هیات مدیره سندیکا به او داده شود.

تبصره سه: تشخیص موجه یا غیر موجه بودن عذر به عهده هیات مدیره و بازرسی اصلی خواهد بود. "بعلاوه مطابق ماده بیست و یک: "در صورت استعفا، فوت و یا فقدان صلاحیت هر یک از اعضای هیات مدیره اعضای علی البدل با توجه به تقدم آرا جانشین عضو مزبور خواهد شد." اکنون مسئله اسانلو اظهار نظر و نقد و بررسی رابطه اش با مهدی کوهستانی و سولیداریتی سنتر و همچنین پیوستن وی به امیر جهانشاهی است که تنها به سندیکای شرکت واحد مربوط نیست و در دستور کل جنبش کارگری است. فعالین جنبش کارگری با تحلیل از ماجرای اسانلو و تأثیراتش در جنبش کارگری تصمیم خواهند گرفت که چگونه و تا چه حدی باید به آن بپردازند. و مهم تر از آن بررسی سیاست و رفتار افراد و جریاناتی است که در افتادن تاسف بار اسانلو به ورطه این خطاها نقش داشتند.

اسانلو و باند سیاه جهانشاهی

در مدت حدود 40 روز از خروج اسانلو و برکناریش از ریاست هیات مدیره (2 بهمین) تا اولین مصاحبه اش با تلویزیون رها (10 اسفند)، جهت گیری سیاسی آینده اسانلو نیز از جمله مورد بحث موافقان و مخالفانش بود و طبعاً زمان کافی برای خود اسانلو نیز بود تا درباره آینده سیاسیش تصمیم بگیرد که تازه نباید از صفر شروع می کرد بلکه بر مبنای ای استوار بود در راستای فعالیتها و تماسهای چندین ساله اش در ایران، هم با اصلاح طلبان دولتی و هم با مهدی کوهستانی و روابطی وی با سولیداریتی سنتر دارد. پس از 40 روز منصور اسانلو با یک میلیارد در بنام امیر حسین جهانشاهی و صاحب تلویزیون رها که ربط و سابقه ای در هیچکدام از گرایشهای شناسنامه دار فکری و سیاسی ایران در صد ساله اخیر ندارد در یک مصاحبه تلویزیونی ظاهر شد.

نیست و حتی از ماموران امنیتی رژیم اسلامی هم پنهان نمانده که یک روند رو به رشد روی آوری مجدد برای عضویت در سندیکا واحد راه افتاده است. و دوم، در یک اقدام سمبولیک، پاسخ مثبت کارگران به فراخوان هیات مدیره برای تجمع در مقابل وزارت کار در 14 اسفند ماه گذشته در اعتراض به ناکافی بودن دستمزدها بود. به دنبال دعوت غیر علنی و شفاهی هیات مدیره سندیکا، صدها تن از کارگران شرکت واحد با لباس کار خود و در اعتراض به مکفی نبودن دستمزدها در وزارت کار حاضر شدند. این تجمع پس از آنکه مسئولین وزارت کار با نمایندگان سندیکا صحبت کردند، خاتمه یافت. روی آوری مجدد به عضویت در سندیکا و پاسخ به فراخوان برای نامکفی بودن دستمزدها در واقع رای اعتماد کارگران شرکت واحد به هیات مدیره سندیکا پس از برکناری اسانلو بود. همه این وقایع اسانلو را به این نتیجه رساند که تهدیدهایش را متوقف کند و از ادعای ریاست هیات مدیره سندیکا دست بردارد و برکناریش را بپذیرد و لذا در اولین مصاحبه اش با تلویزیون رها، وی را نه رئیس هیات مدیره سندیکای واحد بلکه یکی از بنیاد گذاران آن معرفی کردند. بدین ترتیب برکناری اسانلو از ریاست هیات مدیره و کلاً موضوع رابطه اش با سندیکای واحد تمام شده بود. اما صاحبان پروژه اسانلو می دانند که اگر وی در سندیکای واحد که پایگاه اصلی اش محسوب میشد، جایی نداشته باشد طبعاً در جنبش کارگری هم گوش شنوایی نخواهد داشت و به همین دلیل وی را مجدداً با ادعای عضویت در هیات مدیره به میدان فرستاده اند. اسانلو در 18 اردیبهشت 1392 و در مصاحبه با عنایت فانی در تلویزیون بی بی سی ادعا کرد که مطابق با اساننامه سندیکای واحد هنوز عضو هیات مدیره است زیرا برکناری از هیات مدیره تنها در حیطه اختیار مجمع عمومی است. این ادعای اسانلو مغایر اساننامه سندیکای واحد است. در تبصره های ماده هجده آمده است:

"تبصره یک: غیبت در سه جلسه متوالی یا پنج جلسه متناوب، بدون ارائه عذر موجه به دیگر اعضای هیات رئیسه و بازرسان که مانع انجام وظیفه هر یک از اعضای هیات مدیره شود، موجب استعفا از سمت عضویت در هیات مدیره خواهد بود و عضو یا اعضای علی البدل

در دهم اسفند 1391، امیر حسین جهانشاهی در تلویزیون رها ظاهر شد و همگان را از پیوستن اسانلو به "موج سبز" و ماموریتی که به عهده وی گذاشته مطلع کرد. 20 روز بعد و در 29 اسفند 1391، اسانلو در قالب یک پیام نوروزی ادعا کرد که پیوستنش به جریان مشکوک و باند سیاهی امیر حسین جهانشاهی و تلویزیون رها یک "سوءتفاهم" بوده است. اسانلو مدعی است: "متأسفانه چند هفته پیش، هنگامی که برای شرح خروج خود از ایران با یکی از رسانه‌ها یعنی تلویزیون رها گفت و گو کردم، توضیحات این رسانه پس از گفت و گوی من این تصور را ایجاد کرد که من برای ادامه فعالیت به یک گروه یا تشکیلات خاص پیوسته‌ام. از این رو ضروری می‌دانم یادآور شوم، مطالبی که پیرامون پیوستن این جانب به تشکیلات وابسته به این تلویزیون و صاحب امتیاز آن به عنوان یک سازمان سیاسی منتشر شد، از نظر شخص من نتیجه‌ی سوءتفاهم در طی گفت و گوهای مربوط به مصاحبه بوده است. همچنین تاکید می‌کنم که من هیچ گونه وابستگی و پیوستگی به هیچ حزب و تشکیلات سیاسی و رسانه‌ای ندارم." (سخن سال نو، 29/12/1391) امیر حسین جهانشاهی که هنگام معرفی اسانلو یک پرچم شیر و خورشید شاهنشاهی در پشت سر داشت و مانند امپراتوران برای رعایایش صحبت می‌کرد، اعلام داشت که "بمنظور ایجاد پیوندهای لازم در جامعه کارگری ایران و آماده ساختن شرایط لازم برای رسیدن به اعتصابات عمومی و قیام ملی از منصور اسانلو خواسته‌ام که مسئولیت اداره "ستاد هماهنگی فعالان کارگری" را بعهده گیرد. ... مسئولیت اولیه وی ایجاد هماهنگی میان اتحادیه‌های کارگری و کارگران کشورمان می‌باشد. ... منصور اسانلو اکنون در محلی امن مأموریت خطیر خود را با پشتیبانی و امکانات موج سبز آغاز نموده است." (7)

اولا حتی اگر برای اسانلو امکان نداشت که در همان مصاحبه ادعاهای جهانشاهی را تکذیب کند چرا حداقل در فردای آن و با مشاهده عکس‌العمل حتی هواداران سینه‌چاکش نظیر امیر پیام که تا چند روز قبل در دفاع از اسانلو به اعضای هیات مدیره سندیکای واحد اتهامات امنیتی و پلیسی را زدند، همکاری خود را با این جوجه فاشیست تکذیب نکرد. بعلاوه چرا تا

ضربه‌ای که اکنون جنبش کارگری ایران خورده است، سهیم هستند، هر یک به دلایلی دریافت کمک مالی فعالین جنبش کارگری از آمریکا و سولیداریتی سنتر را مجاز می‌دانند. در این چند ساله، اینها علیرغم اختلافات سیاسی که با هم داشته‌اند عملاً عضو یک ارکستر هماهنگ بوده و هستند تا هر صدای مخالف سولیداریتی سنتر را با اتهام و فحاشی ساکت کنند تا فضا و پوشش مناسب برای فعالیت خود و امثال مهدی کوهستانی فراهم شود.

خبر خروج اسانلو از ایران را برای اولین بار ونداد اولاد عظیمی از "کمپین صلح فعالان در تبعید" در اوایل بهمن 1391 علنی ساخت و تلویزیون میهن در این باره با مریم ضیا که همراه با اسانلو به خارج آمده بود، مصاحبه کرد. (6) اگر تماس و همکاری اسانلو با جهانشاهی را از ایران منتفی بدانیم و حتی پخش خبر خروج وی را نقطه شروع علنی شدن همکاری اسانلو با این دار و دسته بحساب نیاوریم اما امیر حسین جهانشاهی و اهداف و فعالیت‌هایش نمی‌توانسته برای اسانلو ناشناخته باشد. امیر حسین جهانشاهی دو سال قبل از اسانلو، یک سپاهی سابق و تاجر الماس بنام مدحی را در 14 بهمن 1389 رو کرد و به یک جریان آمریکایی که تاکنون چندین جلسه در استکهلم، پراگ و بروکسل و غیره برگزار کرده و گردانندگانش از جمله سازگار، نوری زاده و مهدی هستند، پاس داد. آخر ماجرا را دیگر همه می‌دانند. مدحی، سردار سپاه، که ادعا داشت جنبش جمع یاران متشکل از بیست هزار نفر اعضای سپاه، ارتش و دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم اسلامی است و وی سخنگوی آنهاست با فیلمها و اسنادی که با پرسه زدن در میان فعالین اپوزیسیون آمریکایی رژیم اسلامی بدست آورده بود به ایران برگشت و سر از تلویزیون ضرغامی در آورد تا اپوزیسیون را مضحکه کند و دست بیاندازد و وزارت اطلاعات را مقتدر و حاضر در همه جا نشان دهد. و اسانلو بعنوان یک فعال سیاسی و کارگری نمی‌تواند از ماجرای "الماسی برای فریب" که مدتها مورد بحث رسانه‌ها در داخل و خارج کشور بود بی‌اطلاع بوده باشد.

40 روز بعد از انتشار خبر خروج اسانلو و

ماهیت و اهداف آنرا به فعالین جنبش کارگری ایران شناساندند و نسبت به خطری که در کمین آنها نشست است، هشدار دادند. (5) مطلوب سولیداریتی سنتر حرکت با چراغ خاموش بود و جریاناتی با تمام توان کوشیدند تا با اتهام زنی و فحاشی مخالفان سولیداریتی سنتر را ساکت کنند و شرایط مطلوب را برای فعالیت مرکز همبستگی آمریکایی و مهدی کوهستانی فراهم سازند تا متأسفانه اسانلو توسط دشمنان طبقه کارگر شکار شود و چنین ضربه‌ای به جنبش کارگری بخورد. با شکار شدن تاسف بار یک رهبر کارگری نظیر منصور اسانلو توسط امیر حسین جهانشاهی که یک جریان باند سیاهی و از اساس ضد کارگری است بطور مشخص آشکار شد که هشدار ما در سال 2006 از طریق کدام مکانیسمها متحقق می‌شود. حدود شش سال و نیم قبل که مقاله "خطر فساد در جنبش کارگری ایران" منتشر شد نشانه‌های اندکی از آغاز توجه "مرکز همبستگی آمریکایی" (سولیداریتی سنتر) برای ارتباط با فعالین جنبش کارگری قابل مشاهده بود. روش "سولیداریتی سنتر" فعالیت با چراغ خاموش بود و هشیار شدن فعالین جنبش کارگری نسبت به فعالیت، روشها و اهداف ضد کارگریش را مانع کار خود می‌دانست. هنگامی که نمایندگان "سولیداریتی سنتر" پس از دو بار ملاقات رسمی با مسئولین "اتحاد بین المللی در دفاع از کارگران ایران" در تورنتو، کانادا، اطمینان یافتند که "اتحاد بین المللی..." با آنها همکاری نخواهد کرد، مهدی کوهستانی، یک ابن الوقت تشنه شهرت و مقام را به خود جلب کردند. مهدی کوهستانی که بعنوان عضو "اتحاد بین المللی در دفاع از کارگران ایران" در جریان کمپین اعتراضی جهانی علیه دستگیری کارگران در روز کارگر سقز در سال 83 با تعدادی از فعالین جنبش کارگری در ارتباط قرار گرفته بود واسطه تماس فعالین جنبش کارگری با "سولیداریتی سنتر" شد. روش سولیداریتی سنتر و مهدی کوهستانی حرکت با چراغ خاموش بود و افراد و جریانات مختلفی با توجیهات متفاوت اما در عمل متحد، کوشیدند تا با فحاشی و اتهام زنی مخالفان سولیداریتی سنتر را ساکت کنند تا راه فعالیت سولیداریتی سنتر و مهدی کوهستانی هموار شود و فعالیت کند. اکثریت قریب به اتفاق اینها که در فراهم آوردن شرایط برای شکار منصور اسانلو توسط دشمنان کارگران و

هستم ... آن ها هم آمریکا و سولیداریته را می شناسند و آن قدر شناخت دارند که کمک های جهت دار و افکار مختلف را تشخیص دهند و هم روش مبارزه ی مستقلانه را فرا گرفته اند." وقایع روی داده اکنون خود بیانگر غلط بودن این نظرات و قوی ترین انتقادات به آن است. البته علیرضا تقفی و کانون مدافعان و همچنین اتحادیه آزاد هنوز درباره برکناری اسانلو و کلا سرنوشت اسانلو که مدتی منشا بیشترین مباحث فعالین جنبش کارگری بود، هیچ اظهار نظری نکرده اند!

یا مورد دیگر موضع حزب کمونیست ایران در قبال سولیداریتی سنتر است. در تیرماه 1386، فرهاد شعبانی طی مطلبی با نام "اسانلو در کنار کوهستانی نژاد و مسائلی دیگر؟!"، از جمله نوشت: "منصور اسانلو همراه با مهدی کوهستانی نژاد از اعضای قدیمی اتحاد بین المللی برای حمایت از کارگران ایران که مدتی پیش بنا به دلالتی از جمله همکاری اش با "مرکز همبستگی آمریکائی که مرکزی است برای تاثیر گذاری بر جنبش کارگری ایران"، از اتحاد بین المللی کنار گذاشته شد، در یک گفتگوی مشترک با تلویزیون آمریکا شرکت کردند و به پرسش های گزارشگر این تلویزیون پاسخ دادند. ... اسانلو در همین گفتگوی تلویزیونی به تبلیغ اصول 23، 26 و 27 قانون اساسی رژیم پرداخت و با تکیه بر آنها خواهان حقوق و مطالبات کارگران شد. برای من بعنوان یکی از فعالین جنبش کارگری ایران، خروج اسانلو در این شرایط و به این شیوه، قرار گرفتنش در کنار مهدی کوهستانی نژاد کارمند مرکز همبستگی آمریکائی، تبلیغ پیدایش صعه صدر در ذهنیت و عملکرد سران رژیم و تبلیغ اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ابهام برانگیز و جای نگرانی است و حق دارم این نگرانی را بصورت علنی و خطاب به اسانلو برای توضیح بیشتر در این باره و بدون هیچ گونه تفسیری در میان بگذارم. بر اسانلوست که برای ما فعالین جنبش کارگری، این ابهامات را روشن کند." هیات اجرایی وقت حزب کمونیست ایران نیز فوراً اطلاعیه داد و از افشاگری عضو کمیته مرکزی خود از مهدی کوهستانی نژاد برائت جست. فرهاد شعبانی هم طی نامه ای کوتاه خطاب به مهدی کوهستانی مسئولیت افشاگری از وی و سولیداریتی سنتر را بعهدہ گرفت تا

پیوستن به جهانشاهی، نه تنها قادر به فعالیت برای تحقق پروژه ایجاد تشکل کارگری مورد نظر آنها نیست بلکه اساساً یک عامل منفی برای پروژه آنهاست. برای رفع این نقیصه و راه اندازی مجدد پروژه، عده ای به عبث می کوشند تا اسانلو را بدون هیچ پیش شرطی و بدون اینکه خواهان انتقاد به اشتباهاتش باشد به جنبش کارگری برگردانند. جنبش کارگری با از دست دادن اسانلو ضربه خورد اما جبران آن ضربات با بازگشت غیر انتقادی اسانلو به جنبش کارگری، حتی اگر به فرض محال ممکن گردد، جبران نخواهد شد. با ماجرای اسانلو جنبش کارگری در عین حال نسبت به راه حل آمریکایی و سولیداریتی سنتر و عوامل و نگرهبانانش در خارج کشور بیش از پیش هشیار تر شد، هر چند پرداخت چنین بهایی اجتناب ناپذیر نبود.

البته مسئله تنها به جاده صاف کن های سولیداریتی سنتر که در پائین به آن خواهیم پرداخت، ختم نمی شود. مواضع دیگری نیز بودند که در ضربه قابل اجتنابی که جنبش کارگری متحمل شد، تاثیر داشتند از جمله مواضعی شبیه علیرضا تقفی. از فعالین داخل کشور، علیرضا تقفی که اکنون عضو "کانون مدافعان حقوق کارگر" است، اولین فردی بود که به مقاله "خطر فساد ... انتقاد کرد. مطلب وی که "هوشیاری بیشتر در مورد مسائل جنبش کارگری" (سی ژانویه 2007) نام داشت مدعی بود "نگرانی ها و دشمن موهوم درست کردن برای جنبشی که پس از سه دهه تازه در حال پا گرفتن است، بیشتر از ناشناسی کسانی است که از دور دستی برآتش دارند". اکنون با علنی شدن تاثیرات مخرب سولیداریتی سنتر و مهدی کوهستانی آشکار شده است که مطلب علیرضا تقفی برخلاف نامش نه "هوشیاری" بلکه در بهترین حالت نوعی ساده انگاری و ساده لوحی را نمایندگی می کرد. در این مقاله از جمله آمده بود "گاه آن چنان از نفوذ سولیداریته امریکا و خطر فساد در جنبش کارگری صحبت می کنند که گویا در این جنبش عده ای ناآگاه از شرایط جهانی و منطقه ای فریب مثنی دلار و وعده های توخالی را می خورند و در این جهت آن چنان افراط می کنند که روی نیروهای امنیتی را سفید می کنند." ... "به عنوان فردی که در داخل ایران از نزدیک با احوال جنبش کارگری ایران آشنا

امروز هم نمی گوید که چگونه از میان همه رسانه ها با تلویزیون رها مصاحبه کرد. اسانلو این قدر خام و بی اطلاع از جهان سیاست و بی ارتباط با اصلاح طلبان و جنبش سبز و مشارکت نبوده و نیست. اما اکنون و پس از 20 روز، اسانلو بدون اینکه حتی کلمه ای علیه سیاستهای اولترا دست راستی و ضدکارگری جهانشاهی بنویسد تا امثال خودش را نسبت به دامی که این ضد کارگر میلیاردر ممکن است برایشان پهن کند، هشیار سازد، نباید انتظار داشته باشد که احدی "سوء تفاهم"ش را جدی بگیرد و باور کند. در آنچه منصور اسانلو "سوء تفاهم" نامیده هیچ صداقتی نیست. اگر اکنون خود اسانلو پیشقدم نشود، طبعاً در آینده راز خروج اسانلو از کشور و رابطه اش با امیر حسین جهانشاهی و دلیل "سوء تفاهم" نامیده شدن آن از پرده بیرون می افتد. و همچنین رابطه اسانلو با مهدی کوهستانی که عملاً همه کاره سندیکای واحد در خارج کشور شده بود و اینکه چگونه فرزانه داوری، کارمند ایرانی سولیداریتی سنتر، مترجم و مسئول سایت سندیکای واحد شد، بر ملا میشود. اما تا آن زمان اسانلو حتی یک لحظه نباید به عقل و شعور فعالین جنبش کارگری و به ویژه فعالین جناح چپ و سوسیالیست آن شک کند و در این خیال باطل باشد که کسی "سوء تفاهم"ش را باور می کند. اسانلو به هیچ حرکت و گرایش سیاسی در اپوزیسیون رژیم اسلامی نپیوست بلکه به پول و امکانات پیوست که ادامه منطقی یکی از شقوق رابطه با مهدی کوهستانی و سولیداریتی سنتر است. اینکه اسانلو اعلام کرده که "هیچ گونه وابستگی و پیوستگی به هیچ حزب و تشکیلات سیاسی و رسانه ای ندارم" بمعنای مخالفت اسانلو با جهانشاهی و اهداف نیست چرا که اسانلو می تواند مستقلاً همان اهداف را داشته باشد و دنبال کند. "هیچگونه وابستگی" اسانلو در متنی که مطرح شده معنایی بجز این ندارد که ایشان مجدداً در صدد بررسی بازار است. صاحبان اصلی پروژه خروج اسانلو که هدفشان ایجاد یک تشکل سراسری و از بالا برای کارگران ایران است تا از آن در راه اهداف ضد کارگری خود سود جویند، با مشاهده واکنش شدید فعالین جنبش کارگری ایران به پیوستن اسانلو به "موج سبز" جهانشاهی یکه خوردند. از نظر آنها اسانلوی فاقد پایگاه در سندیکای شرکت واحد و راننده شده از جنبش کارگری بدلیل

همه‌انگي برای کمک ... " عليه سوليداريتي سنتر نادرست بود، چون اين مسئله را قبلا فعالين جناح چپ جنبش کارگري طرح کرده بودند و به نفع آنها ميشد و نتيجه عملي نظر وی همان تقويت سوليداريتي سنتر بود. "دليل" بهروز خباز که از فعاليت ايداي سوليداريتي سنتر در جنبش کارگري ايران در جزئيات مطلع بود و هست، حفظ استقلال "کميته هماهنگي برای کمک ... " نبود، زیرا بهروز خباز اين معيار را در مورد خودش رعايت نمی کند. سؤال اين است که آیا منشا همه تحليل ها و بيان همه آنچه که بهروز خباز گفته و ميگويد شخص خودش است؟ خير. اگر بهروز خباز اين معيار را در مورد خودش رعايت می کرد اساس زندگي سياسي وی در سکوت سپري ميشد. بهروز خباز کدام تحليل و ايديه اورژينال و بکر را خودش مطرح کرده است؟ آیا بهروز خباز به بهانه استقلال خودش از تمام جريانات سياسي، از تحليل ها و سياستهايی که ديگران طرح کرده اند و درست دانسته، استفاده نکرده است؟ البته مخالفان سوليداريتي سنتر در "کميته هماهنگي برای کمک ... " دست روی دست نگذاشتند و بيشتريين فعاليتها را عليه اهداف و سياستهای سوليداريتي سنتر پيش بردند و دستشان درد نکند.

توجه سوليداريتي سنتر به جنبش کارگري ايران

در بهمن 1385 و حدود شش ماه پس از انتشار مقاله "خطر فساد در جنبش کارگري"، در "اتحاد بين المللی ... " جلساتی برگزار شد تا پس از بحث درباره سوليداريتي سنتر، عليه آن اطلاعیه ای منتشر شود. هر چند در همان مقاله "خطر فساد ... " علنا و پيشاپيش جواب رد "اتحاد بين المللی ... " به فرستادگان "سوليداريتي سنتر" اعلام شده بود: "يکي از نهادهای فعال در خارج کشور که تاکنون سهم ارزنده ای در جلب همبستگي جنبش جهاني کارگري با کارگران ايران داشته "اتحاد بين المللی در دفاع از کارگران ايران" است که هر نوع همکاري با اين نهادهای آمريکايی را صريحا رد کرده است. " علت لزوم مخالفت علنی "اتحاد بين المللی ... " بسيار روشن بود. سوليداريتي سنتر از "اتحاد بين المللی ... " رسماً دو بار جواب رد شنیده بود و اين علنی کردن اعلام مخالفت "اتحاد بين المللی ... " را ضروری می کرد. در اوائل پائيز 2006 نمايندگان سوليداريتي سنتر برای بار دوم با "اتحاد بين المللی ... " تماس و در هتل "وست اين پرنس" در تورنتو جلسه برگزار کردند. شرکت کنندگان در جلسه از جمله فرید پرتوی، مهدی کوهستاني و پرويز از تصميم گیرندگان "اتحاد بين المللی ... " در تورنتو بودند. فرستادگان سوليداريتي سنتر، مسؤل خاور 2006، اجلاس "آی سی اف تی یو" در ژاپن ميانه آنها (یک خانم آمريکايی مصري الاصل) ، و مترجمش خانم فرزانه داوری بود که بعدها اجلاس بعنوان بخشی از هيات نمايندگي کنگره کار کانادا شرکت کرد. (9) یکی از موضوعات مطرح در اجلاس ژاپن اوضاع جنبش کارگري ايران و مسائل مربوط به وقايع سقر و محاکمات دستگير شدگان (محمود صالحی، محمد عیدی پور، جلال حسینی، اسماعیل

مهدی کوهستاني از "تقصيرات و گناهان" حزب کمونيست ايران بگذرد. فرهاد شعبانی در اين نامه که بيانگر متناقض بودن عضويت فعالين جنبش کارگري در حزب کمونيست ايران است، نوشت که "همانطوریکه در متن آن موضعگيري اعلام کرده بودم، اين موضعگيري، حاوی نقطه نظرات من بعنوان یک فعال جنبش کارگري است. علیرغم عضويت در حزب کمونيست ايران، یک هويت مستقل کارگري را هم برای خودم برسميت می شناسم و نزديک به دو دهه است که تحت اين عنوان هم فعاليت می کنم. ... بنابراين مسئوليت تمام آن نوشته به عهده من و نه حزب کمونيست ايران است. اين موضعگيري علیرغم ملاحظه رهبري حزب کمونيست ايران بر آن، انتشار علنی پيدا کرد. " فرهاد شعبانی لزوم افشاگري عليه سوليداريتي سنتر و مهدی کوهستاني را ناشی از هويت مستقل کارگري خود می داند که در تناقض با منافع حزب کمونيست ايران است.

در کنار اينها بايد به امثال بهروز خباز اشاره کرد که با ابراز مخالفت با سوليداريتي سنتر در "کميته هماهنگي برای کمک ... " مقابله می کردند زیرا هرگونه افشاگري عليه سوليداريتي سنتر را به نفع فعالين جناح چپ و سوسياليست جنبش کارگري می دانستند! در بين دو گزینه مبارزه با یک خط آمريکايی در جنبش کارگري ايران و قوی شدن فعالين جناح چپ و سوسياليست اينها عملاً تقويت سوليداريتي سنتر را به سوسياليستهای جنبش کارگري ترجيح دادند! موضع امثال بهروز خباز هيچ اصالت کارگري ندارد و منفعت کارگري را نمايندگي نمی کند. کوشش بهروز خباز برای جلوگيري از اظهار نظر علنی "کميته هماهنگي برای کمک ... " عليه سوليداريتي سنتر را بايد یکی از درخشان ترين و به ياد ماندنی ترين فعاليت وی در کميته هماهنگي دانست. (8) بهانه وی اين بود که یک تشکل کارگري نبايد موضعی را اتخاذ کند که قبلاً توسط افراد يا سازمانها و احزاب ديگر بيان شده زیرا استقلال تصميم گيري آن تشکل خدشه دار می گردد! يعنی تشکل کارگري بايد همه تحليلها و مواضعش درباره جهان اقتصاد و سياست و مبارزه طبقاتی را خودش ارائه کند و يا ساکت باشد حتی اگر به ضررش منافع طبقاتيش تمام شود! از نظر وی اعلام موضع علنی "کميته

دریافت کمک از آمریکا در مبارزه با رژیم اسلامی مغایرتی با حفظ استقلال ندارد تا این بخش از اپوزیسیون بر نگرانی ها و دغدغه های استقلال خواهانه اش غلبه کند و به کمک گرفتن از آمریکا راضی شود. در شاخه های دیگر همین گرایش در اپوزیسیون، سؤال استبداد مهم است یا استقلال مطرح است. در این چهارچوب جریاناتی که بیشتر در برگیرنده اصلاح طلبان دولتی و جریانات لیبرال نزدیک به آنهاست معتقد هستند مادام که رژیم اسلامی مستقل است و وابسته نیست نباید خواهان سرنگونی آن شد. از نظر اینها تنها باید خواهان سرنگونی رژیم های وابسته شد و حتی هیچ حدی از استبداد و کشتار مردم توسط رژیم اسلامی هم نباید به خواست سرنگونی آن منجر شود.

نزد همه شاخه های انشعابی حزب کمونیست کارگری به پیروی از قرار "رابطه با دولتها" مصوب پلنوم دهم کمیته مرکزی در سال 1999، رابطه و دریافت کمک مالی از دولتهای غیر اسلامی مجاز است. (12) در همین چهارچوب کورش مدرسی لیبر در وقت حزب حکمتیست گفته است "این ها می دانند مثلا آمریکا مستقیما از نظر مالی به ... کمک میکند. (من از تکرار این اتهام به حزب موردنظر کورش مدرسی اکراه دارم و جای آنرا نقطه چین گذاشتم) ... وی در یکی از سخنرانی های خود همین را تائید میکند. تا آنجا که به ما مربوط است، در این که ... از آمریکا کمک مالی بگیرد ایراد فی نفسه ای نمی بینیم. اگر کسی ایرادی می بیند باید این ایراد را در سیاست ... در قبال آمریکا، انعطاف یا سازش با آمریکا و سیاستهای آن در منطقه یا جهان را نشان دهد. اگر چنین سازشی نیست نفس قبول کمک مالی آمریکا ایرادی ندارد. این موضع سر راست ما بوده و هست." (13) محمد فتاحی از حکمتیستها، ناصر اصغری از حزب کمونیست کارگری، امیر پیام و بهمن شفیق و غیره با اتهام زنی و فحاشی به مخالفان سولیداریتی سنتر، جاده صاف کن سیاستهای آمریکا در جنبش کارگری ایران هستند و در عمل راه یک نهاد همراستا با وزارت خارجه آمریکا را باز می کنند. جایگاه عمل متحد و همسوی عمع اینها مطابق با معیار خود کورش مدرسی نیاز به توضیح ندارد. (14) بعلاوه حتی راستها و سلطنت طلبان و رضا پهلوی هم

سولیداریتی سنتر یک اطلاعیه منتشر کرد بنام "همبستگی بین المللی کارگری، دولتها و نهادهای وابسته" و همکاری مهدی کوهستانی با سولیداریتی سنتر را علنا مسکوت گذاشت. منتها هنگامی که مهدی کوهستانی به دلیل دیگری از "اتحاد بین المللی..." جدا شد، همه جا به نادرست شایع شد که مهدی کوهستانی به دلیل ارتباط با سولیداریتی سنتر از "اتحاد بین المللی..." اخراج شده است، که چنین نبود. (10) در جلسات بهمین ماه 1385 "اتحاد بین المللی..."، انتشار اطلاعیه علیه سولیداریتی سنتر مسجل شد. تنها مانده بود محتوای اطلاعیه که باید از میان دو متن موجود یکی بعنوان مبنا تعیین و پس از اصلاح منتشر شود که در فروردین 1386 منتشر شد. وقتی که انتشار اطلاعیه "اتحاد بین المللی..." قطعی شد، بهمین شفیق از اعضای محفل امید، انتقاد به مقاله "خطر فساد در جنبش کارگری" را که حدود شش ماه قبل تر منتشر شده بود، شروع کرد. بهمین شفیق در این مطلب چند قسمتی که "پول، سیاست و طبقه" نام داشت، صرف نظر از آنچه که از نظر وجدان و اخلاق سیاسیست روا بود، بسوی نویسنده "خطر فساد در جنبش کارگری ایران" پرتاب کرد، به نوعی پول گرفتن از سولیداریتی سنتر را مجاز دانست. (11) بهمین شفیق پیش قراول حمله و اتهام زدن به مخالفان سولیداریتی سنتر شد.

جاده صاف کن های سولیداریتی سنتر

مدافعان سولیداریتی سنتر و نگهبانانش کمک مالی گرفتن از دولتهای سرمایه داری و آمریکا را مجاز می دانند و بعضا حتی مخالف امپریالیسم نامیدن آمریکا هستند. این جریانات در یک جبهه اعلام نشده اما در عمل موجود و متحد، در نقش نگهبانان سولیداریتی سنتر، نوشته فعالین جنبش کارگری در داخل و خارج کشور را جستجو می کردند تا چنانچه انتقادی علیه سولیداریتی سنتر بیابند به نویسنده آن فحاشی کنند و اتهام بزنند. پیشقراول اینها در اتهام زنی به مخالفان سولیداریتی سنتر، بهمین شفیق از محفل امید بود. نیروهای چپ و راست هر یک با استدلالهای خاص خود دریافت کمک مالی از آمریکا را مجاز می شمارند. در نزد نیروهای ملی گرا، از جبهه ملی تا نهضت آزادی و بخشی از لیبرالها، حفظ استقلال، یک خط قرمز محسوب میشود. کاظم علمداری وظیفه اش شده تئوریزه کردن اینکه

سولیداریتی سنتر با بیان وضعیت نامناسب کارگران ایران اظهار داشت که هدف آنها ایجاد "ورک شاپ" خود در جنبش کارگری ایران با کمک و میانجیگری "اتحاد بین المللی..." است و آمادگی خود را برای کمک به جنبش کارگری ایران از نظر مالی و فنی نظیر ایجاد سایت اعلام کردند. فرید پرتوی از مسئولین "اتحاد بین المللی..." به نماینده سولیداریتی سنتر اطلاع داد که آنها بمنظور کمک به ایجاد "ورک شاپ" سولیداریتی سنتر در جنبش کارگری ایران به این جلسه نیامده اند. بعلاوه اینکه "اتحاد بین المللی..." نماینده کارگران ایران نیستند و نمی توانند هیچ تصمیمی در این جلسه بگیرند. اما "اتحاد بین المللی..." می تواند پیشنهادات سولیداریتی سنتر را به اطلاع فعالین جنبش کارگری برساند و اگر جوابی بود به رابط سولیداریتی سنتر اعلام کند.

مهدی کوهستانی نژاد که مذاکراتش را با سولیداریتی سنتر در اجلاس "آی سی اف تی یو" در ژاپن کرده و رابط برگزاری این جلسه بود از ماهیت و اهداف سولیداریتی سنتر آگاهی داشت. وی در طول جلسه ساکت بود و فقط در فرصت تنفس میان جلسه اعتراض داشت که چرا با نماینده سولیداریتی سنتر تند حرف میزنید و برای همکاری سخت گیری می کنید. جلسه بدون هیچ توافقی و هیچ قراری برای جلسه بعدی، به پایان رسید و سولیداریتی سنتر دیگر با "اتحاد بین المللی..." تماس نگرفت. هنگامی که سولیداریتی سنتر از جلب نظر "اتحاد بین المللی..." برای همکاری ناامید شد، مهدی کوهستانی را به خود جلب کرد. مهدی کوهستانی نزد فعالین جنبش کارگری بعنوان فعال "اتحاد بین المللی..." شناخته میشد و اعتبارش را از "اتحاد بین المللی..." می گرفت. از این نظر "اتحاد بین المللی..." موظف بود که علنا از همکاری مهدی کوهستانی با سولیداریتی سنتر پرده بردارد و مسئولیت اعمال و گفتار وی را بعهده بگیرد و فعالین کارگری را از ارتباط با وی بر حذر دارد. بدین منظور در "اتحاد بین المللی..." چندین جلسه تشکیل شد و امیر پیام با انتشار هر نوع اطلاعیه "اتحاد بین المللی..." بر ضد سولیداریتی سنتر مخالف بود. در مجموع "اتحاد بین المللی..." یک راه میانه را انتخاب کرد و در اوایل فروردین ۱۳۸۶، تنها علیه

بودند و اکنون مهدی کوهستانی همه کاره سندیکای واحد و سندیکای هفت تپه و ... در خارج بود. سولیداریتی سنتر نیاز به بی خبری و عدم هشیاری فعالین جنبش کارگری داشت و مدافعان رنگارنگش با اتهام به مخالفان سولیداریتی سنتر کوشیدند این شرایط را برایش فراهم آورند اما بدلیل فعالیت‌های افشاگرانه جناح چپ، موفق نشدند. اطلاعاتی سندیکای واحد به مناسبت برکناری اسانلو که اعلام کرد نماینده ای در خارج کشور ندارد یک ضربه اساسی به مهدی کوهستانی نژاد و پروژه اسانلو بود.

بهمن شفیق - در مقاله چند قسمتی "پول، سیاست و طبقه" برای مجاز دانستن دریافت کمک مالی از سولیداریتی سنتر، همانند کوروش مدرسی کوشیده برای خود شریک جرم بتراشد. بهممن شفیق نوشته است: "رضا مقدم سالها در صفوف حزب کمونیست ایران و در سطوح تصمیم گیری آن حضور داشته است. حزب کمونیست ایران نیز پس از عقب نشینی از کردستان سالها در خاک عراق به ادامه مبارزه دست زده است. در تمام سالهای پیش از جدایی رضا مقدم از این حزب، این حزب از دولت صدام حسین در عراق کمک مالی نیز دریافت کرده است. نه ابعاد این کمکها و نه نحوه آن هیچگاه علنی نشده است. رضا مقدم نیز هیچگاه خواستار علنی شدن این کمکها نگردیده." اگر بهممن شفیق صداقتی در عدم فهم تفاوت ماهوی رابطه کومه له با دولت عراق و کمک مالی گرفتن از سولیداریتی سنتر با پا اندازی مهدی کوهستانی داشت، می توانست به اسناد موجود رجوع کند و یا از دوستانش در حزب حکمتیست و لیدر مدرسی بپرسد و به دروغ متوسل نشود که در پائین به آن خواهیم پرداخت. منتها مسئله مهم این است که مبارزه دسته جمعی اینها با مخالفان سولیداریتی سنتر نمی تواند از راه و روش آمریکایی ها علیه سوسیالیستها و فعالین جناح چپ جنبش کارگری در تمام جهان جدا باشد. به همین دلیل روش مدافعان سولیداریتی سنتر همان روش شناخته شده و مرسوم آمریکایی ها علیه سوسیالیستهاست، یعنی مجموعه ای از اتهام،

سلامت جنبش کارگری حتی از جانشان مایه گذاشته اند و ما هم خواهیم گذاشت و اینرا همه اینها که بمنظور باز کردن راه سولیداریتی سنتر و آلوده کردن جنبش کارگری قلم فرسایی کردند، میدانند.

اتحاد سوسیالیستی کارگری و دیگر فعالین جناح چپ جنبش کارگری با بخش اعظم اپوزیسیون اعم از چپ و راست که سمتگیری آمریکایی دارند، همراه نشدند و بر آرمانهای جنبش کارگری و سوسیالیستی و استقلال همه جانبه صف طبقه کارگر پای فشردند. جنبش کارگری باید بر نیروی تشکل و آگاهی خود متکی باشد و نباید از هیچ جنبه ای به نیروهای امپریالیستی وابسته گردد. از نظر ما مجاز دانستن دریافت کمک مالی از آمریکا و دیگر امپریالیستها مغایر مخالفت و مبارزه با راه حل آمریکایی برای آینده ایران پس از رژیم اسلامی است. مخالفت ما با سولیداریتی سنتر بخشی از مبارزه عمومی ما و جنبش کارگری علیه هر نوع آلترناتیو راست و راه حل آمریکایی برای آینده ایران است. مجاز دانستن دریافت کمک مالی از آمریکا و ادعای مخالفت با تحریمها و یک راه حل آمریکایی مضحکه ای بیش نیست. مگر آنکه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست و لیدر آن کوروش مدرسی ادعا کنند که پول آمریکا خوب است اما راه حل آن برای ایران بد است و یا اینکه آمریکا به اپوزیسیون یک کشور پول می دهد تا علیه منافعش در کشور مربوطه مبارزه کند! دریافت کمک مالی به یک سبک زندگی سیاسی و شخصی دائمی برای برخی از اینها تبدیل شده و در واقع یک "نون دونی" است. مخالفت با دریافت کمک مالی از دولت‌های سرمایه داری و سولیداریتی سنتر، حمله ای است به "نون دونی" برخی از آنها و به همین دلیل علیه فعالین جناح چپ جنبش کارگری از هر روش کثیفی استفاده کردند و تهمت زدند و کوشیدند پاپوش بدوزند. اکنون دیگر برای همگان باید روشن شده باشد که اگر جناح چپ و قدرت و نفوذش در جنبش کارگری نبود، چه پروژه هایی را به طبقه کارگر ایران انداخته

به صراحت کوروش مدرسی و حکمتیستها از دریافت کمک مالی از آمریکا دفاع نمی کنند. حزبی با چنین مواضعی و گوینده چنین جملاتی در دوران شاه و در طول انقلاب 57 در هیچ بخشی از اپوزیسیون جای نداشت چه برسد به اپوزیسیون چپ و سوسیالیست! آیا این موضع کوروش مدرسی و حکمتیستها در سال 2008، مبتنی بر پیش بینی آینده شان بوده و یا بیانگر تائید یک عمل قبلاً انجام شده؟ بی پروایی مهدی کوهستانی و دیگر مدافعان سولیداریتی سنتر در لجن پراکنی علیه فعالین جناح چپ و سوسیالیست جنبش کارگری در ایران و بر حذر داشتن و ترساندن کارگران از تماس با سوسیالیستها در پناه و پشت گرمی همین جاده صاف کن های سولیداریتی سنتر بوده است.

"خطر فساد در جنبش کارگری"، یکی از بحث برانگیزترین مقالات جنبش کارگری در هفت ساله گذشته است. زیرا مغایر جهتگیری بخش اعظم اپوزیسیون در جبهه چپ و راست است. رژیم شاه آمریکایی بود و در آنزمان اپوزیسیون بودن و آمریکایی بودن یک تناقض در خود بود. اما اکنون دیگر اپوزیسیون بودن و آمریکایی بودن متناقض نیست. اکنون آمریکایی بودن و مجاز دانستن دریافت کمک مالی از آمریکا تنها منحصر به بازماندگان رژیم ساقط شده شاه نیست و به افراد و نیروهای لیبرال و حتی به افراد و نیروهای چپ سابق نظیر حزب کمونیست کارگری - حکمتیست و کوروش مدرسی نیز سرایت کرده است. منشا تمام اتهامات، فحاشی ها و پاپوش دوزی های دسته جمعی اینها علیه اتحاد سوسیالیستی کارگری و فعالین جناح چپ و سوسیالیست جنبش کارگری، همین چرخش به راست آشکار آنهاست. همه آنها مقاله "خطر فساد در جنبش کارگری" را علیه خود دانستند و علیه آن شدیداً موضع گرفتند و به نویسنده آن تهمت های ناروا زدند. منتها دشنام، ناسزا و افترا شنیدن از اینها بهای زیادی برای مخالفت با پول گرفتن از سولیداریتی سنتر نیست. پیشینیان ما برای اینکه جنبش کارگری ملعبه دست این و آن نشود و برای حفظ شرافت و

زنده باد انقلاب کارگری!

یک عامل بی مقدار امپریالیستی است بعنوان خطر برای جنبش کارگری معرفی می کند نه سولیداریتی سنتر با آن تشکیلات عریض و طویل جهانی و با سابقه دشمنی علیه جناح چپ و سوسیالیست جنبش کارگری در تمام کشورها. (18) اکنون و با توجه به همه مقتضیات، تا این حد روشن شده است که مهدی کوهستانی به کمک اسانلو همه کاره سندیکای واحد در خارج کشور بوده است. مهدی کوهستانی و اسانلو در تعیین فرزانه داوری، کارمند سولیداریتی سنتر بعنوان مترجم و مسئول سایت سندیکای واحد نقش تعیین کننده داشته اند. در واقع فرزانه داوری مترجم مشترک سولیداریتی سنتر و سندیکای واحد تواما بوده است. نماینده سولیداریتی سنتر برای دیدار با مسئولین "اتحاد بین المللی..." در تورنتو در سال 2006 همین فرزانه داوری را بعنوان مترجم همراه آورده بود و مهدی کوهستانی در این جلسه حضور داشت. هنگامی که فرزانه داوری از سولیداریتی سنتر جدا شد مهدی کوهستانی نیز تلاش کرد تا وی از مسئولیت سایت سندیکای واحد هم کنار گذاشته شود و در دوره کشمکش بر سر این موضوع سندیکای واحد همزمان دو سایت داشت. در نهایت سندیکای واحد اطلاعیه داد و اعلام کرد که کدامیک از آنها سایت سندیکای واحد است. با این وجود، محمود قزوینی یکی از حکمتیستهای سابق که لیدرشان کورش مدرسی دریافت کمک مالی از آمریکا را مجاز می داند، مبارزه علیه سولیداریتی سنتر را مسخره کرده و اظهار داشته که "جای تاسف است، اگر در میان رهبران سندیکای شرکت واحد کسانی باشند که چنین بازیهای برخی محافل در خارج کشور را جدی بگیرند و ذهن و پراتیک خود را مثلا صرف جن گیری عناصر سولیداریته سنتر کنند، قراگوزلواها را میداندار صحنه کنند و این را نشانه رادیکالیسم خود بدانند". (19)

بغیر از این، مهدی کوهستانی کوشش بسیاری کرد تا همان نقش را در سندیکای هفت تپه هم ایفا کند، یعنی همه کاره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در خارج کشور بشود که خوشبختانه موفق نشد. مهدی کوهستانی و ایادیش در اتهام زنی و لجن پراکنی علیه فعالین جناح چپ جنبش کارگری در میان سندیکای هفت تپه هیچ حد و مرزی را رعایت نکردند.

گرایش راست جنبش کارگری است که تعلق خاطری به هیچ نوع سوسیالیسمی در گذشته نداشته و هم اکنون هم ندارند. بهمن شفیق با تصمیم از پیشی این جمله را بهانه پاپوش دوزی کرده و نوشته است: "صرف نظر از این که آیا در این سطور منظور رضا مقدم چنین بوده است یا نه، او در حال دادن آدرس شرکت واحدی هاست". بعد، امیر پیام، برادر عقیدتی بهمن شفیق و عضو دیگر محفل امید با اتکا به این پاپوش دوزی به فعالین جناح چپ جنبش کارگری اتهامات کثیف همکاری با رژیم اسلامی را می زند. در تمام این سالها مهدی کوهستانی و ایادیش در ایران علیه فعالین جناح چپ جنبش کارگری سم پاشی کردند و فعالین کارگری را از ارتباط با سوسیالیستها بر حذر می داشتند و در خارج افرادی با موضوعی رقت انگیز نظیر امیر پیام، سوسیالیستها را به "معرفی مخالفین به رژیم" متهم ساختند. منتها فعالین جناح چپ و سوسیالیست جنبش کارگری بیش از پیش فعالین جنبش کارگری را علیه سولیداریتی سنتر با خود همراه ساختند و هرزه گویهای امثال امیر پیام روسیاه شدند. (16) از سولیداریتی سنتر فقط با روشهای کثیف آمریکایی علیه سوسیالیستها می توان دفاع کرد.

امیر پیام عضو دیگر محفل امید که با انتشار اطلاعیه "اتحاد بین المللی..." علیه سولیداریتی سنتر مخالف بود در تمام این سالها کوشیده تا سولیداریتی سنتر را از زیر ضرب فعالین کارگری خارج کند هم از طریق بی اهمیت نشان دادن آن و هم از طریق پاپوش دوزی و اتهام زنی به مخالفان و افشاگران سولیداریتی سنتر. در تمام این سالها مهدی کوهستانی زیر چتری که اینها برایش فراهم کردند توانسته فعالیت کند. بعنوان نمونه امیر پیام که در دفاع از اسانلو بدترین اتهامات را به هیات مدیره سندیکای واحد زد، نوشته چند سال قبلش علیه محمد قراگوزلو را با یک مقدمه چند خطی مجدد منتشر کرد و به اتحاد سوسیالیستی کارگری برای درج مطلب قراگوزلو در ساینش بد و بیراه گفت و برکناری اسانلو را هم جهتی با شوراها اسلامی نامید. (17) امیر پیام چنان به فراهم کردن شرایط برای فعالیت سولیداریتی سنتر وفادار است که با همه ضرباتی که این تشکل هم راستا با دولت آمریکا تا هم اکنون به جنبش کارگری زده است، جهانشاهی را که

فحاشی، پرونده سازی و پاپوش دوزی. فرزانه داوری، کارمند سولیداریتی سنتر در پاسخ به مخالفان سولیداریتی سنتر اظهار داشته است: "اینها تبلیغات رژیم اسلامی علیه ماست" و این خط تبلیغی و تحلیلی همه جاده صاف کن های سولیداریتی سنتر علیه فعالین جناح چپ جنبش کارگری است.

و اما نارواهای بهمن شفیق. اول. حزب کمونیست ایران تا روزی که من عضو دفتر سیاسی آن بودم رابطه ای با دولت عراق نداشت و لاجرم کمکی از آن دریافت نکرده است. فعالیت های حزب کمونیست ایران رابطه با دولت عراق را ایجاب نمی کرد. کومه له قبل از تشکیل حزب با دولت عراق رابطه داشت و این ارتباط بعد از تشکیل حزب نیز ادامه یافت. دوم. در زمستان سال 1362، کنگره چهارم کومه له، اولین کنگره کومه له پس از تشکیل حزب، که اختیار تصمیم گیری درباره رابطه با عراق را داشت، ادامه این رابطه را تأیید کرد. از مصوبات همین کنگره علنی کردن رابطه کومه له با عراق بود. بدین ترتیب کومه له علنا اعلام کرد که با عراق رابطه دارد، دلایل و لزوم این رابطه و نوع تسهیلات و کمکهای دریافتی را توضیح داد. از نظر من رابطه کومه له با دولت عراق در آن زمان مجاز بود. سوم. بهمن شفیق سالها از هواداران حزب کمونیست ایران در کاسل آلمان بود. منتها من اطلاع ندارم که آیا در مقطع زمستان سال 62 و هنگام برگزاری کنگره چهارم کومه له، بهمن شفیق از فدایی فاصله گرفته و هوادار حزب شده بود یا نه. در هر حال طبعاً ایشان اطلاعی ندارد که بدنبال کدام مباحث در کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب و اینکه موضع من چه بوده است، رابطه با عراق و علنی کردن آن در دستور کنگره چهارم قرار گرفت. (15) نارواهای بهمن شفیق بسیار سیستماتیک است و بخشی از پاپوش دوزی و اتهام زدن به فعالین جناح سوسیالیست و چپ جنبش کارگری است زیرا مخالف سولیداریتی سنتر هستند و دریافت کمک مالی از نهادهای وابسته به دولت آمریکا را مجاز نمی دانند. اینها علاوه بر دروغ بافتن برای شریک جرم تراشیدن، پاپوش دوز هم هستند. در مقاله "خطر فساد در جنبش کارگری ایران" آمده: "عناصر کاملاً مستعد برای باز کردن راه نفوذ نهادهای آمریکایی در جنبش کارگری ایران آن بخش از فعالین

واحد اتوبوس رانی تهران و حومه، "درباره مبارزه طبقاتی کارگران ایران" 17 فروردین 1392). دو بیانیه رضا شهبانی و علی نجاتی از دو سندیکای کارگران واحد و هفت تپه، نشان می دهد همه جریاناتی که دریافت کمک مالی از کشورهای سرمایه داری و یا سولیداریتی سنتر و یا کلا نهادهای غیر کارگری را مجاز می دانند، جریاناتی غیر اجتماعی و فاقد هر نوع نفوذ در جنبشهای اجتماعی و کارگری هستند و با مخالفت جدی فعالین جنبش کارگری ایران روبرویند.

بعنوان موخره:

با آنکه برکناری اسانلو از ریاست هیات مدیره سندیکای واحد توسط طیف وسیعی از جریانات کارگری و سیاسی مورد بحث و بررسی قرار گرفت اما کمتر در بطن بحران حکومتی و سیاسی، اقتصادی کنونی ایران قرار داده شد و لذا بعنوان حرکتی ضد کارگری در جهت استفاده از توان طبقه کارگر برای تغییرات مورد نظر دشمنان کارگران دیده نشد. (21) ثمره اعتصاب عمومی طبقه کارگر ایران در سال 57 به نفع اوضاع اقتصادی و سیاسی کارگران تمام نشد. طبقه کارگر ایران اجازه نخواهد داد که ثمره مبارزاتش باعث قدرت گیری انواع و اقسام ضد کارگران غیر آخوند شود. این درس بزرگ انقلاب بهمین 57 برای کارگران بود و هست و فعالین جنبش کارگری ایران و به ویژه جناح چپ و سوسیالیست آن با هر سیاست و اقدامی که بخواهد یکبار نیروی مبارزه کارگران را در خدمت به قدرت رسیدن ضد کارگران کند، مقابله می کنند. به همین دلیل با پیوستن اسانلو به پروژه باند سیاهی امیر حسین جهانشاهی و روشن شدن اهداف غیر کارگری خروج وی از ایران که دیگر حتی مدافعان سینه چاکش هم از وی روی برگردانند، اسانلو با تمام خدماتی که جنبش کارگری ایران کرده بود از اوایل بهمن 1391 تا اواخر فروردین 1392 برای جنبش کارگری ایران تمام شد. منتها عده ای در تلاشند تا وی را بدون اینکه انتقاداتی به اشتباهات خود داشته باشد به جنبش کارگری بازگردانند تا پروژه ای که اسانلو علیه منافع اساسی کارگران دارد را پی بگیرد. (22)

نیست. بیانیه تاریخی علی نجاتی نه تنها از طرف حزب کمونیست کارگری تقدیر نشد بلکه مورد انتقاد قرار گرفت و موجبی شد تا ناصر اصغری دوباره به مخالفان سولیداریتی سنتر حمله کند.

در همین رابطه رضا شهبانی نیز در بیانیه تاریخی خود که چند روز قبل از بازگشتش به زندان منتشر کرد از جمله مجدداً بر استقلال همه جانبه جنبش کارگری از همه جریانات مدافع صاحبان سرمایه و صنایع تاکید کرد: "استقلال مالی. یکی از بزرگترین خطرهای که در کنار نفوذ سیاسی و تشکیلاتی در کمین تشکلهای و فعالین کارگری است، خطر نفوذ مالی بورژوازی، به اشکال گوناگون در این تشکلهاست. این بورژوازی چندین و چند چهره دارد: ممکن است خود دولت باشد، ممکن است سرمایه داران یا تشکلهای سرمایه داران باشند، ممکن است احزاب باشند و حتا ممکن است برخی از سازمانهای جهانی باشند که خود را طرف دار به اصطلاح حقوق بشر یا کارگر معرفی می کنند، اما در واقع می خواهند با توسل به پول و کمکهای مالی، تشکلهای کارگری را کنترل کنند و تحت نفوذ خود قرار دهند. نتیجه این که، کارگران باید بگویند که هر طور شده هزینههای مالی تشکلهایشان را خودشان تأمین کنند، این سنتیست که سالهاست در همه کشورهای در جریان بوده است. درست است که کارگران به خاطر درآمد پایینشان نمیتوانند به صورت شخصی کمک زیادی به تشکلهایشان کنند، اما چون تعدادشان خیلی زیاد است و چون بر خلاف احزاب و تشکلهای بورژوازی، ریخت و پاش و ول خرجی و دزدی ندارند، میتوانند با آتکا به درآمد خودشان، به استقلال مالی برسند. مثلاً فرض کنید یک تشکل کارگری 8000 عضو داشته باشد، اگر هر عضو این تشکل ماهیانه حق عضویتی برابر با 1500 تومان بپردازد، درآمد ماهیانهی تشکل برابر خواهد بود با 12 میلیون تومان! تعاونیهای کارگری، صندوقهای اعتصاب کارگری و صندوقهای همبستگی کارگری به خصوص در حمایت از کارگران زندانی و اخراجی، از جمله اشکال دیگری است که کارگران میتوانند بر نیروی طبقه خود به طور شفاف و مطمئن تکیه کنند." (رضا شهبانی، عضو هیأت مدیره و خزانه دار سندیکای کارگران شرکت

منتها کوشش فعالین جناح چپ جنبش کارگری در داخل و خارج که امیر پیام از هیچ اقدامی علیه آنها فروگذار نکرده است باعث شد تا طرح مهدی کوهستانی و سولیداریتی سنتر در سندیکای هفت تپه خنثی شود. با تغییراتی در موازین تشکیلاتی سندیکا، هم هیات مدیره سندیکای هفت تپه تابع تصمیمات دسته جمعی شد تا هیچ فردی بعنوان رئیس هیات مدیره بتنهایی نتواند تصمیم بگیرد و هم علی نجاتی با بیانیه تاریخی خود در دفاع از استقلال مالی جنبش کارگری تنها دریافت کمک مالی از کارگران را مجاز دانست. در بیانیه علی نجاتی از جمله آمده است: "ما بنا به تجربه ی کسب شده توسط خودمان و تجربیات هم طبقه ای هایمان در ایران و دیگر نقاط دنیا دریافتیم که چنانچه امکانی برای دفاع از حقوق کارگران باشد باید از آن تا جایی که به ضد خودش تبدیل نشود استفاده کرد، اما بسیاری از نهادها و سازمان های جهانی که به نام کارگران و در ظاهر برای دفاع از حقوق ما بنا شده اند بیشتر به سرابی شبیه هستند که کارگران را دلخوش کنند و به زبان ساده تر کارگران را گول بزنند تا به جای تکیه به نیروی خودشان و هم طبقه ای هایشان امیدهای بیهوده و توهم به آنان داشته باشند. ... من روی حمایت مادی- معنوی توسط کارگران و نه جاهای دیگر تاکید میکنم."

منتها بیانیه مهم علی نجاتی در دفاع از استقلال مالی جنبش کارگری که علیه دست اندازی های سولیداریتی سنتر در جنبش کارگری ایران صادر شده بود، تیری در قلب "قرار رابطه با دولتها" مصوب پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری که دریافت کمک مالی از دولت های غیر اسلامی را مجاز می شمارد، بود و ناصر اصغری را بر آشفته کرد و با حمله به مخالفان سولیداریتی سنتر نوشت: "علی نجاتی همانند موضوع روبسپیر، وقتی که اطلاعیه برای حمایت مالی از خانواده فعالین کارگری سندیکای هفت تپه صادر می کند، خود را مجبور می بیند که بگوید از مراکز همبستگی امپریالیستی می خواهد که کمکی به حساب ایشان واریز نکنند!" (20) سقوط حزب کمونیست کارگری تا حدی است که مخالف یک رهبر کارگری است که اعلام کرده جنبش کارگری باید از نظر مالی روی پای خود بایستد و تنها به کمک کارگران متکی باشد و خواهان کمک مالی از طرف امپریالیستها

رهبران خانه کارگر که در لیست "یاران خاتمی" بودند رای دهند. زیرا امثال محبوب و جلودارزاده در راس خانه کارگری بودند که نقش اساسی در سرکوب کارگران واحد داشت و در جلوگیری از ایجاد سندیکای واحد از هیچ جنایت و دناستی تا حد بریدن زبان اسانلو ابا نکردند.

ایرج آذرین طی نوشته ای با این ملاحظه که "شخصا امیدوارم این خبر جعلی باشد"، "نفس موضعی که اینجا از زبان اسانلو" بیان شده را مورد انتقاد قرار داد. در مقابل بهمن شفیق، مرتضی افشاری، عباس فرد، امیر پیام و یداله خسرو شاهی طی بیانیه ای مصاحبه اسانلو با سایت نوروز را قابل استناد ندانستند. اطلاعاتی این پنج نفر (اعلام موضع از درون زندان به نفع رژیم فاقد هر گونه اعتباری است. 13 مارس 2008 - 23 اسفند 1386) با اتکا به این اصل صحیح که اظهارات زندانیان سیاسی علیه خودشان و در دفاع از رژیم اسلامی قابل اتکا و استناد نیست، این تلقی را بدست می دادند که بیم آن وجود دارد که وزارت اطلاعات تحت تسلط خامنه ای و احمدی نژاد، اسانلو را تحت فشار گذاشته باشد تا برای پیروزی "یاران خاتمی" فعالیت کند! اسانلو البته در زندان و بیرون از زندان آن مصاحبه و فراخوان را هرگز تکذیب نکرد و پس از آزادی از زندان، بعنوان رئیس هیات مدیره سندیکا مناسبات حسنه ای با اصلاح طلبان داشت و این از جمله انتقادات هیات مدیره از اسانلو بود. بعلاوه در تیرماه سال 1386، قبل از اینکه اسانلو دستگیر و زندانی شود، وی که برای دیدار با اتحادیه جهانی ترانسپورت به اروپا آمده بود، همراه با مهدی کوهستانی در مصاحبه ای با تلویزیون آمریکا، خواهان اجرای مواد 23، 26 و 27 قانون اساسی رژیم اسلامی شد. پافشاری بر اجرای این مواد از قانون اساسی موضع شاخص اصلاح طلبان دولتی، خاتمی و رفسنجانی است. از نظر اینها چنانچه این 3 ماده اجرا شود حقوق مردم متحقق شده است! توصیه اسانلو از زندان در ادامه همان مواضعش در بیرون زندان و در خارج کشور بود. در واقع محفل امید هیچ انتقادی به اسانلو را بر نمی تابیدند. نه تنها این، بلکه آنجا که در لیست فعالین جنبش کارگری نام اسانلو از قلم می افتاد، سوسیالیستها را آماج انتقادات خود قرار می دادند.

زیر نویسها:

1 - رجوع کنید به رضا مقدم، "برکناری اسانلو در متن کدام اوضاع"، نشریه به پیش، شماره 79، شنبه 26 اسفند 1391. در این مطلب تعدادی از افراد و جریانات و اتهاماتی که به هیات مدیره سندیکای واحد زده اند، درج شده است. همینجا لازم به توضیح است که علاوه بر این نوشته، مقاله "برکناری اسانلو و سنت های کارگری" (رضا مقدم - 23 ژانویه 2013)، باضافه، میزگرد "بررسی برکناری منصور اسانلو توسط سندیکای واحد" با شرکت: بهزاد سهرابی، بیژن خوزستانی، محمد حسین مهرزاد و رضا مقدم، (مجری برنامه پروانه وزیری - تلویزیون "به پیش" 10 فوریه 2013)، همچنین "شرایط بازگشت اسانلو"، گفتگوی پروانه وزیری با رضا مقدم، تلویزیون "به پیش" 10 می 2013، همگی مقاله حاضر را تکمیل می کنند.

2 - "در حاشیه عزل منصور اسانلو، این کمپین تا مغز استخوان ارتجاعی باید بدون اما و اگر محکوم شود!" - مجید تمجیدی. وی تاکید کرده است که "تمرکز این نوشته بر موضوع هتک حرمت و زن ستیزی در کمپین ارتجاعی جاری است که علیه مریم ضیاء و منصور اسانلو برپا شده است."

3- در اسفند 1386، هنگامی که اسانلو در زندان بود، در مصاحبه ای با سایت نوروز، سایت جبهه مشارکت، از جمله اظهار داشت "اینجانب کاملا به صورت مستقل و به دور از فضا سازی های سیاسی در زمینه انتخابات مطالعه و بررسی کرده ام و به این نتیجه رسیده ام که تنها راه حفظ دستاوردهای انقلاب عظیم ایران که همان استقلال، آزادی و پیشرفت است در رای به یاران خاتمی به دست خواهد آمد" و خواست تا "اعضای هیئت مدیره و فعالین و کارگران در این انتخابات شرکت کرده و به ائتلاف اصلاح طلبان رای بدهند چرا که این ائتلاف مورد قبول بنده می باشد". همان موقع سندیکای واحد و فعالینش و از جمله رضا شهابی اعلام کردند که توصیه اسانلو نظر شخصی خودش است و نظر سندیکای واحد نیست. رضا شهابی اعلام کرد که کارگران شرکت واحد نمی توانند به

انفجار عمومی در ایران یکی از احتمالاتی است که حتی سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات رژیم اسلامی نه تنها آنرا پنهان نمی کنند بلکه علنا طرحهای خود برای مقابله با آنرا برای دلگرمی به هواداران رژیم اسلامی تشریح می کنند. طی چند سال گذشته بسیاری از نیروها قدرت خود را برای ایجاد تغییرات دلخواه خویش آزموده اند. اکنون همه نگاه ها بسوی طبقه کارگر است. اکنون دیگر مسئله فقط لزوم حضور متشکل طبقه کارگر در مبارزه برای "نان و آزادی" نیست. بلکه مسئله استراتژی، سیاست و هدفی است که جنبش کارگری در مبارزه خود باید داشته باشد. الان حتی راست ترین و ضد کارگری ترین نیروهای سیاسی ایران با ایجاد سایت و نشریه و غیره در تلاش برای تاثیر گذاری بر دخالت جنبش کارگری در اوضاع سیاسی ایران هستند تا طبقه کارگر مطابق روال طبیعی و طبقاتی خود کل سرمایه داری ایران را با خطر سقوط و نابودی روبرو نکند. صاحبان سرمایه و صنایع می کوشند تا کارگران را زیر پرچمی مغایر با منافع عمومی و اساسی کارگری به میدان بیاورند و قدرت مبارزاتی کارگری را در خدمت منافع خود سازمان دهند. پروژه اسانلو برای ایجاد تشکل کارگری در خدمت همین هدف است و وی با همین هدف به خارج کشور آورده شده است. همه آنها که می کوشند تا اسانلو بدون روشن کردن رابطه اش با مهدی کوهستانی و سولیداریتی سنتر، دفاعش از خاتمی و اصلاح طلبان، وصل شدن و جدایی اش از "موج سبز" و امیر حسین جهانشاهی و بطور ویژه فاصله اش با اتهامات امنیتی به هیات مدیره سندیکای واحد و خود افراد و جریانات اتهام زننده به هیات مدیره سندیکا، به جنبش کارگری برگردد، عملا و علیرغم هر امیالی که داشته باشند در خدمت پروژه اسانلو برای مهار جنبش کارگری هستند تا به منافع صاحبان سرمایه و صنایع لطمه نزنند. جدی بودن فعالین جنبش کارگری ایران برای اینکه ثمره مبارزاتشان در خدمت رفاه، آسایش و آزادی طبقه کارگر و دیگر مردم ایران قرار گیرد ریشه در تمام مرارتها، بی حقوقی ها و فلاکت اقتصادی است که در رژیم اسلامی نصیبشان شده در صورتیکه اعتصاب عمومی کارگران کمر رژیم شاه را شکست و باعث سرنگونی آن شد.

قرار داشته و اعتراضاتش نیز در چهارچوبه نظام موجود، قرار داشته است. واقعیت جامعه ایران و واقعیت جنبش کارگری نشان میدهد که کارگران هم از جناحهای حکومتی و جریاناتی مثل "جنبش موج سبز" و هم از کسانی چون منصور اسانلو عبور کرده اند. .. جریان راه سبز امید و شرکا همانگونه که خود میگویند جزئی از نظام اسلامی هستند و کسی که نفهمد که مدافعان این نظام هیچ جایی در میان مردم ندارند، چیزی از سیاست در ایران نفهمیده است." (شهلا دانشفر - منصور اسانلو و "موج سبز" هر دو راست و یک جنبش اند")

ب - "منصور اسانلو رسماً به یکی از سازمانهای جنبش سبز پیوست"، "پیوستن اسانلو به جنبش سبز سرسوزنی حقانیت به نویسندگان اطلاعیه سندیکای شرکت واحد علیه او و به طبع آن دفاع ارتجاعی و مردسالارانه ای که از این اطلاعیه شد، نمیدهد" (بهرام مدرسی از حزب حکمتیست. "درسهایی از تحمیل یک عقب نشینی به طبقه کارگر").

ج - "اما از حالا بعد، یعنی از موقعیکه منصور اسانلو با تلویزون رها، بعنوان فعال منبهد موج سبز در بین فعالین کارگری معرفی میشود، مواضع نسبت به منصور اسانلو همان نخواهد بود که قبلاً بوده است. دفاعیاتی که بارها از مبارزات منصور اسانلو شده است، تا اینجا آمده است. اصلاح طلبان حکومتی و امواج سبز زانده هایی از خود جمهوری اسلامی هستند." (بهرز ناصری از حزب کمونیست ایران. "با تشکر ازحمایتها و پشتیبانیهای تآکنونی از منصور اسانلو"، بهروز ناصری، 3 مارس 2013، نشریه مبارزه طبقاتی شماره 11).

د - "همه میدانند که اواخر ماه فوریه امسال منصور اسانلو با یکی از رسانه های جنبش سبز - گروه موج سبز - مصاحبه ای انجام داد که در آن، وی را بعنوان بخش "همهانگ کننده فعالان کارگری" این گروه معرفی کرد" (فواد عبدالهی از حزب حکمتیست. "باید پاشنه ی در این "چپ" را از جا کند" در صورتیکه "موج سبز" امیر جهانشاهی یک جریان سرنگونی طلب است و هنگام معرفی اسانلو هم سخنانش سرنگونی طلبانه است. برای خواندن متن سخنان امیر حسین جهانشاهی در برنامه معرفی اسانلو، رجوع

برای بهبود وضع کارگران تلاش می کند. مساله مهم این بود که علی رغم نظرات نادرست و توهمات وی به نظام و قوانین آن، اما در عرصه عمل، و در جریان مبارزات کارگران شرکت واحد او با تعهد به منافع کارگران و اتکا به نیروی خود آنان و با از خود گذشتگی احترام برانگیزی برای بهبود وضع شان تلاش کرد و به رشد جنبش مستقل کارگری برای دوره ای کمک ارزنده ای نمود. در حقیقت همین تعهد عملی ایشان به منافع کارگران و اتکا به نیروی خود آنان بود که برانگیزنده حمایت های همه جانبه از او شد." (امیر پیام، "در باره پیوستن منصور اسانلو به اپوزیسیون بورژوازی، 13 مارس 2013) اکنون نادرستی روش برخورد اعضای محفل امید به اسانلو حتی نیاز به اثبات ندارد. منتها سؤال این است که چرا لطف اینها فقط شامل اسانلو شده است؟ چرا اعضای این محفل و امیر پیام همین رویه را در قبال دیگر فعالین جنبش کارگری نداشته اند؟ آنجا که اعضای این محفل با فعالین جنبش کارگری و یا تشکلهای کارگری اختلاف داشته اند علیه آنها از هیچ اقدامی فروگذار نکرده اند. بعنوان نمونه برخورد دشمنانه بهمین شفیق به "کمیته هماهنگی برای کمک ..." که با فاصله بسیار زیاد از دیگر تشکلهای بزرگترین تشکل فعالین جنبش کارگری است و تلاش کودکانه محفل امید با همراهی حکمتیستها برای زیر سؤال بردن حتی علت وجودی این کمیته توجیهات امیر پیام را به باد می دهد.

توضیح اینکه، محفل امید در شهریور 1385 و با انتشار اطلاعیه ای با امضای بهمین شفیق، مرتضی افشاری، عباس فرد، امیر پیام و یداله خسرو شاهی اعلام موجودیت کرد. اکنون روشن است که تنها عباس فرد و بهمین شفیق باقی مانده اند و تاریخ و دلایل جدایی بقیه روشن نیست. البته نامه زنده یاد یداله خسرو شاهی به بهمین شفیق، قبل از فوتش در محافل کارگری دست به دست می شد و روشن بود که از محفل امید جدا شده است.

4 - الف - "پیوستن رسمی منصور اسانلو به این جنبش و با پرچم بازگشت به قانون اساسی رژیم اسلامی و دوره خمینی نجاتی برای این جنبش نیست. منصور اسانلو از سالها قبل به لحاظ سیاسی و نظری بطور واقعی در کنار دیگر مخالفان حکومتی طیف ملی اسلامی،

در 27 بهمن سال 1386 صدیق امجدی را به جرم شرکت در روز کارگر در زندان سنندج شلاق زدند. ایرج آذرین طی نوشته ای با نام "نه فراموش می کنیم، نه می بخشیم"، نوشت: "روز 27 بهمن 1386 بعنوان یکی از سیاه ترین روزهای طبقه کارگر ایران در تاریخ ثبت خواهد شد. در این روز، به جرم شرکت در مراسم اول مه، صدیق امجدی را در سنندج شلاق زدند" و سپس به زندانی بودن فعالین کارگری هفت تپه، به گلوله بسته شدن کارگران خاتون آباد و زندانی بودن محمود صالحی به جرم برگزاری روز کارگر اشاره داشت. مرتضی افشاری از اعضای وقت محفل امید بلافاصله و در نهم مارس 2008 طی مطلبی به نام "آقای آذرین شاید نبخشید، اما فراموش کرده اید!؟" به اینکه چرا اسانلو و شرکت واحد از لیست افتاده است انتقاد کرد و از جمله نوشت: "به اعتقاد من این ابراز هم دردی به درد کارگران ایران نمی خورد و ایرج آذرین هم (در خوش بینانه ترین برآورد ممکن) غم اثبات مسائل ایدئولوژیک خود را دارد؛ نه غم کارگر شلاق خورده، زندانی، اخراج شده و گلوله باران شده را." حدود یک ماه از پیوستن اسانلو به جریان امپریالیستی جهانشاهی گذشت و کجا بود مرتضی افشاری که بدلیل فقط نبودن اسانلو در لیست فعالین کارگری، به سوسیالیستها چنین ناروایی نسبت می داد تا درباره سرنوشت اسانلو اظهار نظر کند؟ حال که نادرستی سیاستها و تحلیلهای محفل امید در دفاع بی پروا از اسانلو آشکار شده، عباس فرد بجای اینکه برای محفل امید و اعضایش دل بسوزاند، برای اسانلو دلسوزی می کند! دفاع محفل امید از اسانلو را امیر پیام اینگونه توجیه کرده است: "در تمام دوران قبل منصور اسانلو به درست و به حق مورد حمایت بی شائبه بخش اعظم فعالین چپ و سوسیالیست قرار گرفت. حمایتی که ضمن وقوف به نقطه نظرات سیاسی و ایدئولوژیک نادرست و غلط وی اما بخاطر نقش عملی مثبتی که در تشکل یابی و پیشبرد مبارزات جاری بخشی از طبقه کارگر ایران ایفا نمود پیوسته ادامه یافت. منصور اسانلو متأسفانه هیچگاه خود را چپ و سوسیالیست تعریف نکرد و فعالیت اش را به مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری و نفی استثمار انسان از انسان ارتقا نداد. برعکس او منطماً تاکید داشت که در چارچوب نظام موجود و با اتکا به قوانین جمهوری اسلامی

کنید به زیر نویس شماره 8.

5 - رجوع کنید به ضمیمه شماره یک مقاله "خطر فساد در جنبش کارگری" و همچنین رجوع کنید به برنامه تلویزیون به پیش به نام "استقلال مالی طبقه کارگر و سولیداریتی سنتر" گفتگوی محمد حسین مهرزاد با رضا مقدم.
<http://www.youtube.com/watch?v=R-mAuONZjAk>

6 - رجوع کنید به لینک زیر در یوتوب.
<http://www.youtube.com/watch?v=FrIO2QvishM>

7 - فایل این مصاحبه از روی یوتوب برداشته شده بود اما اکنون در این لینک قابل دسترسی است.
[http://www.youtube.com/watch?feature=endscreen&v=7WWHmo\(H_miU&NR=1](http://www.youtube.com/watch?feature=endscreen&v=7WWHmo(H_miU&NR=1)

سخنان امیر جهانشاهی در برنامه تلویزیون را به مناسبت معرفی اسانلو در دهم اسفند 1391 که عینا پیاده و تایپ شده است. "هم میهنان عزیز! هیچ تغییر اساسی در بنای یک کشور بدون مبارزه و هیچ انقلابی بدون فداکاری های لازم و سرنوشت ساز جنبش کارگری که نهایتا با اعتصابات عمومی تبدیل به بسیج شدن تمامی جامعه میگردد، امکان پذیر نبوده و نخواهد بود. با توجه به این واقعیت و به منظور ایجاد پیوندهای لازم در جامعه کارگری ایران و آماده ساختن شرایط لازم برای رسیدن به اعتصابات عمومی و قیام ملی، از آقای منصور اسانلو خواسته ام تا مسئولیت اداره ستاد هماهنگی فعالان کارگری را به عهده بگیرند. مسئولیت اولیه آقای اسانلو با توجه به سابقه و تجربیات ارزشمند ایشان، ایجاد هماهنگی میان اتحادیه های کارگری و کارگران کشورمان می باشد که باید برای دست یافتن به حقوق حقه خود در وقت مقتضی وارد صحنه عمل شوند. آقای اسانلو امروز در محلی امن، ماموریت خطیر خود را با پشتیبانی و امکانات موج سبز آغاز نموده اند.

هم میهنان عزیز! سرنگونی این حکومت، آزادی کشور، بنای ایرانی قوی و مقتدر در تمام زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی، و از همه مهمتر احیای غرور و حیثیت ملی ما و رسیدن به جایگاهی مطابق با

شان ملت ایران در جهان، بدون هزینه امکان پذیر نخواهد بود. وظیفه ما در موج سبز، بوجود آوردن شرایط لازم برای سرنگونی این حکومت با کمترین هزینه می باشد ولی تمام امکانات و تدارکات جهان بدون عزم و اراده ملت ایران و فداکاری های مبارزان ما امکان پذیر نخواهد بود. ما این حکومت را بدون جنگ داخلی، بدون هرج و مرج و بدون کوچکترین وقفه ای در انتقال قدرت، سرنگون خواهیم ساخت. اما این بدان مفهوم نیست که حاکمیت خود بخود از هم فرو می پاشد و یا اینکه انتخابات آزاد را در یک سینی نقره ای تقدیم ملت ایران نمایند. در مقابل حکومت های استبدادی فقط یک زبان برای رسیدن به اهداف ملی وجود دارد و آن اتکا به زور پنجه خودمان می باشد و بس و در این راستا، انقلابی های اخیر موسوم به بهار عربی این نکته را به روشنی به ما یادآور شده اند.

9 - البته اکنون محمود قزوینی در نوشته ای بنام "اگر در ترکیه میزیستیم!" در رابطه با معضل سندیکای شرکت واحد"، افساگرگی فعالین جناح چپ جنبش کارگری علیه سولیداریتی سنتر را به تمسخر و ریشخند گرفته است. راستی آیا اینکه محمود قزوینی با استناد به بیان صریح کورش مدرسی لیدر وقت حکمتیستها، دریافت کمک مالی از آمریکا را مجاز می داند با عضویت وی در "اتحاد بین المللی ... متناقض نیست؟" "اتحاد بین المللی... در اطلاعیه ای به مناسبت برکناری اسانلو و خروجش از ایران، هم برای سندیکای واحد و هم برای اسانلو هر دو آرزوی موفقیت کرد! مواضع "اتحاد بین المللی..." در قبال برکناری اسانلو با امیر پیام و مجید تمجیدی و محمود قزوینی که هر سه نفر عضو آن هستند، فرق داشت و از مدافعان اسانلو نبود هر چند پس از پیوستن اسانلو به جهانشاهی و پس از "سوء تفاهم" هنوز آرزوی موفقیت خود برای اسانلو را پس نگرفته است.

10 - چگونگی پایان همکاری "اتحاد بین المللی ..." و مهدی کوهستانی را باید به فرصت دیگری واگذاشت زیرا مطلب را از موضوع اصلی دور خواهد کرد. همانطور که در نوشته "برکناری اسانلو در متن کدام اوضاع" (نشریه به پیش، شماره 79، شنبه 26 اسفند 1391) آمده بود: "مهدی کوهستانی ارتباطات بین المللی جنبش کارگری را که حاصل بیش از دو دهه مبارزه فعالین جنبش کارگری در خارج کشور بود و با وقایع اول

هم میهنان عزیز! جوانان، کارگران، زنان و مردان مبارز کشور، اصلاح طلبان، روحانیون، اعضای سپاه و ارتش و تمام آنهائیکه در داخل و خارج از چرخهای حکومت به فکر آینده ای دیگر یعنی ایرانی آباد، آزاد و قدرتمند هستید، امروز رسیدن به چنین ایرانی در دسترس ماست و در زمانی که شرایط برای اعتصابات عمومی و قیام ملی را آماده سازیم، هر ایرانی در هر کجا و در هر مقام و موقعیتی باید وظیفه ملی خود را برای آزادی کشورمان انجام دهد، چرا که هیچ مبارزه ای بدون هزینه، فداکاری و از جان گذشتگی امکان پذیر نبوده و نیست"

8 - در تابستان 1390 بهروز خباز با تلویزیون کومه له مصاحبه کرد و از افتخارات خود برای جلوگیری از موضع گیری "کمیته هماهنگی برای کمک ..." علیه سولیداریتی سنتر سخن گفت. مسئولین "کمیته هماهنگی برای کمک..." طی اطلاعیه ای علنی به پخش این مصاحبه از تلویزیون کومه له اعتراض کردند. همچنین بهزاد سهرابی جوابیه ای برای بهروز خباز نوشت. نوشته بهزاد سهرابی بهانه ای بود تا دوباره عده ای بهرام رحمانی را برای هرزه گویی به جان اعضای اتحاد سوسیالیستی بیاندازند و در پایان نیز بهرام رحمانی در زیر آوار دروغهای خودش مدفون شد. در این میان بهروز خباز که در مقابله با فعالین جناح چپ جنبش کارگری از هیچ کاری

ماهیت آن یک تشکل علنی است و تاثیرگذاری آن هم بدون اهرمهای علنی مانند مطبوعات و رادیو تلویزیون و ارتباطات علنی و شخصیتهایی که علنا و رسماً از آن و از کمکهای مالی و غیر مالی و سیاستهای آن دفاع کنند، ممکن نیست. سولیداریته سنتر نمیتواند خوبی کند و در دجله اندازد، کمک مالی کند و حتی اسمی از آن در میان نباشد. اما "مبارزین" خیلی کارگری ما با طرحهای جانی دالری که توسط آقای به نام وارتان از آلمان کشف شده بود توانستند مدال نمایندگی سولیداریته سنتر را به زور به گردن آقای مهدی کوهستانی آویزان کنند و او بنابر این سناریو گویا یکبار میخواست پولی را مخفیانه از طرف سولیداریته سنتر بدست برخی از فعالین کارگری زندانی برساند و نقش رابین هود در آن سناریو به او واگذار شده بود. برای این سناریو چند سالی است در محافل به اصطلاح کارگری داستان نویسی میشود. آقای مهدی کوهستانی به این دلیل توسط یک محفل که در نشریه شان به راحتی احزاب چپ اپوزیسیون ایرانی را متهم به استفاده از "شکل" اسرائیل برای راه اندازی تلویزیون و فعالیتهايشان کرده اند، عنوان مزدور سولیداریته سنتر را گرفته است. سناریوی دایی جان ناپلئونی آقای وارتان هم به اندازه همان ادعای او حقیقی است که مخالفین خود از احزاب چپ را در همان سخنرانی اش بدون ذره ای شرم متهم کرده که "طبل رسوایی کمک مالی از اسرائیل گرفتندشان به سر بام افتاده". ادعایی که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای همه مخالفین بدون استثناء بکار میبرد. عملیات جن گیری در باره سولیداریته سنتر و بقیه اتهامات این محافل همانقدر واقعی است که تئوری نئوتوده ایسم و همکاری با پلیس جمهوری اسلامی توسط محفل مقابلشان به آنها. (محمود قزوینی، "اگر در ترکیه میزیستیم!، در رابطه با معضل سندیکای شرکت واحد"، 12 فوریه 2013)

14 - حزب کمونیست کارگری برای محافظت از نظرگاههای لنین نگهبان ندارد اما برای نرسیدن گزند به سولیداریتی سنتر نگهبان دارد. ناصر اصغری از طرف حزب کمونیست کارگری عملاً نگهبان سولیداریتی سنتر است. کمتر موردی بوده که فعالین جناح چپ جنبش کارگری در داخل و خارج کشور در دفاع از

افشاگرهای سیامک مؤند زاده ضمیمه شماره 4 است. http://www.wsu-iran.org/audio/SCenter_1.wma

11 - در همان زمان اتحاد سوسیالیستی کارگری اطلاعیه ای درباره مواضع بهمین شفیق منتشر کرد که ضمیمه شماره 5 است.

12 - در نقد و بررسی این قرار رجوع کنید به "درباره جهتگیری اخیر حزب کمونیست کارگری در زمینه رابطه با دولتها"، (ایرج آذرین - رضا مقدم- سپتامبر 1999، شهریور 1378) که ضمیمه شماره 6 است.

13 - از متن پیاده شده و ادیت شده سخنرانی کورش مدرسی تحت عنوان "کمونیست ها در دادگاه لیبرالیسم چپ" در جلسه اعضای حزب در لندن در تاریخ ۲۲ ژوئن ۲۰۰۸ - ۲ تیر ۱۳۸۷ است. فایل های صوتی این سخنرانی در صفحه اینترنتی کورش مدرسی (www.koorosh-modaresi.com) دسترس هستند. این متن به همت محمد فتوحی سرا پیاده و توسط سخنران ادیت شده است.

محمود قزوینی که در زمان بیان مجاز شمردن دریافت کمک مالی از آمریکا توسط کورش مدرسی، از اعضای کمیته مرکزی حکمتیستها بود، نوشته است: "یک نشانه دیگر پیروزی چپ بر راست را وجود عناصری در هیات مدیره میدانند که گویا دعوا با سولیداریته سنتر و تاثیرات آن را جدی گرفته اند. همین خود نشانه دیگری از چپ بودن هیات مدیره در مقابل آقای اسالو تلقی میشود. بنا بر افواه جمعی کاشفین توطئه های سولیداریته سنتر در خارج کشور، گویا سولیداریته سنتر میخواهد توسط عناصر ایرانی اش شبانه پولی را به خانواده های فعالین کارگری زندانی برساند که باید با تمام وجود از آن جلوگیری کرد. میگویند رساندن مخفیانه پول به خانواده های کارگران زندانی برای اغفال کارگران بوده است. بنا بر این تئوری، سولیداریته سنتر بدون نام و نشانی از خود میخواست کارگران را اغفال کند! نه دهنده و نه گیرنده این پول که بنا بر سناریوی رابین هودی فقط برای یکبار اتفاق افتاده است هم روشن نیست. سولیداریته سنتر در این سناریو نقش آدم خیرخواه گمنامی مانند رابین هود را بازی میکند.

همه این را میدانند که سولیداریته سنتر جدا از

ماه مه سقز در سال 83 به ثمر نشست را ربود و به مقام و پول رسید و کوشید تا مدافعان جنبش کارگری ایران در خارج کشور را به مرکز همبستگی آمریکایی (سولیداریتی سنتر) متصل کند. بعنوان بخشی از پروژه اسانلو باید به این موضوع پرداخت. من خواهم کوشید تا به سهم خود در اولین فرصت ممکن تاریخچه ای از دو دهه مبارزه فعالین کارگری در خارج برای شناساندن جنبش کارگری ایران به تشکلهای کارگری در اروپا و آمریکای شمالی و جلب حمایت و همبستگی آنها و همچنین اینکه چگونه این فعالیت ها و با چه هدفی منجر به تشکیل "اتحاد بین المللی ... شد و چگونگی پیدا شدن مهدی کوهستانی در اتحاد بین المللی و مسائل پس از آنرا بنویسم." در اینجا تنها اطلاعیه اعلام موجوبیت "اتحاد بین المللی ..." بعنوان ضمیمه شماره 3 درج شده است.

هنگام جدایی مهدی کوهستانی از "اتحاد بین المللی ..." طی نامه ای به فرید پرتوی که حاوی ملاحظاتی درباره روال کار اتحاد بین المللی بود، از جمله نوشتم: "البته مطلوب برای من این بود که مهدی با آنکه برای همکاری با جمع مشکل داشت و در نامه اتحاد نیز آمده است اما برای وصل کردن کمیته هامبورگ به مرکز همبستگی آمریکا اخراج میشد و اخراج وی همراه با دلیلش علناً اعلام میشد. من چنین سبک کاری را اصولی می دانم. در غیاب این سبک کار، مسئله شده است اخراج مهدی. و ما حالا باید توضیح دهیم که مهدی را اخراج نکرده ایم.... درباره مهدی و تلاشش برای ارتباط با ایران نکاتی هست که مناسب نیست کتبی باشد و بعداً تلفنی می گویم." نامه به فرید پرتوی - هشتم بهمن 1385، بیست و هشتم ژانویه 2007). تقریباً دو سال طول کشید تا در بهمن 1387 (فوریه 2009) سیامک مؤند زاده از فعالیت مهدی کوهستانی برای وصل کردن کمیته همبستگی هامبورگ و کلا نهادهای همبستگی آلمان به سولیداریتی سنتر پرده برداشت. سیامک مؤند زاده در یک جلسه پالتاکی که به دعوت ده نهاد همبستگی با جنبش کارگری ایران در خارج کشور برگزار شد به افشای سولیداریتی سنتر و مهدی کوهستانی و فرزانه داوری برای نفوذ در جنبش کارگری ایران پرداخت. برای شنیدن نوار این جلسات به لینک زیر رجوع کنید. متن پیاده شده

اسانلو و مریم ضیا، و با روشی بسیار مخرب، و با زیر پا نهادن موازین مهم اساسنامه مصوب مجمع عمومی سندیکا صادر شد. از این رو آن اطلاعیه به جنبش مستقل و نوپای کارگری ضربه زد و هیئت مدیره کنونی همچنان موظف است آن ضربه را جبران نماید. "... "به تناسبی که «ستاد هماهنگی فعالان کارگری در موج سبز» امیرحسین جهانشاهی فعال شد، از طرف مدافعان نزدیکی به رژیم اسلامی و تشکلات کارگری مزدور آن، از قبیل نئوتوده ایست ها و ضد امپریالیست ها و چپ های احمدی نژادی، نقش این «ستاد» به عنوان «نفوذ امپریالیسم» آنقدر بزرگ خواهد شد تا در پرتو آن بتوانند سیاست های دست راستی خود را به جنبش مستقل کارگری قالب کنند. لذا افشای این ترفند های دست راستی بیش از قبل اهمیت خواهد یافت. در پایان لازم است به چند نکته تاکید نمود و به طور جدی بدانها توجه داشت. اول اینکه برخلاف مورد سولیدارتی سنتر که تحرکات آن در نطفه خفه شد و بعدا صرفا به ابزاری در دست فرقه ای معلوم الحال بدل گشت، اما پروژه امیر حسین جهانشاهی و «ستاد هماهنگی فعالان کارگری در موج سبز» تهدید واقعی علیه جنبش مستقل کارگری است. این پروژه به همراه «کلمه کارگری» از طرف ارتجاع سبز موسوی و کروی نشانه آشکار تحرک اپوزیسیون بورژوایی برای نفوذ در جنبش کارگری می باشد. دوم اینکه، و باز برخلاف مورد سولیدارتی سنتر که در نطفه خفه شد و موضوعیت خود را از دست داد، افشا و طرد این جریانات بورژوایی و تحرکات آنها در رابطه با جنبش کارگری از ضروریات این دوره است. (امیر پیام، "درباره پیوستن منصور اسانلو به اپوزیسیون بورژوایی"، 13 مارس 2013). این تحلیل ترحم برانگیز فردی است که کینه بی پایانش از فعالین جناح چپ جنبش کارگری اجازه نمی دهد نتایج مواضع زیانبارش را ببیند و هنوز برای پنهان کردن سولیدارتی سنتر از حمله کارگران آدرس اشتباه امیر جهانشاهی را میدهد. ادعای امیر پیام مبنی بر در "نطفه خفه" شدن سولیدارتی سنتر و از دست دادن موضوعیتش صحت ندارد و برای از زیر ضرب خارج کردن سولیدارتی سنتر اختراع شده است. بعلاوه حتی اگر سولیدارتی سنتر تضعیف شده باشد، در اثر فعالیت فعالین جناح چپ جنبش کارگری

16- "اینجا هم بلافاصله با عده ای غیرمسئول و بی قید به شرایط و موقعیت جنبش کارگری ایران مواجه شدیم که صرفا فرصتی برای طرح و برجسته نمودن فرقه خود پیدا کردند. آنها با بزرگنمایی از «خطر سولیدارتی سنتر» پرچم «فساد در جنبش کارگری» را برافراشتند و در روز روشن، و در جلوی چشم رژیمی که روزانه مخالفین اش از هر نوعی را به اتهام وابستگی به امریکا و پول گرفتن از نهاد های امریکایی به زیر شکنجه ها قرون وسطایی می کشاند و به چوبه دار و جوخه اعدام می سپارد، با افتخار امر «افشای فعالین مرتبط با سولیدارتی سنتر در جنبش کارگری» یعنی همان «معرفی مخالفین به رژیم» را به فعالیت روئین «گرایش رادیکال» خود بدل نمودند." (امیر پیام، یدالله خسرو شاهی، چرا یک رهبر سوسیالیست جنبش کارگری؟ ۷ اسفند ۱۳۸۸ - نشریه آرش شماره 104). اتهامات کثیف امیر پیام حتی ارزش رد کردن ندارد و خودش نیز ارزانی کسانی که با وی فعالیت می کنند منتها جای تاسف بسیار است که نشریه آرش این اتهامات را علیه فعالین جناح چپ و سوسیالیست جنبش کارگری که جریان اصلی جنبش کارگری ایران هستند، منتشر کرده است.

17 - سایت "اتحاد بین المللی ... " مقاله مورد بحث و همچنین مطلب امیر پیام در اتهام به هیات مدیره شرکت واحد را در سایت خود درج کرد. اما پس از مدتی آنها را مغایر مواضع خود در قبال سازمانهای سیاسی و هیات مدیره سندیکای واحد دانست که در مقاله امیر پیام طرح شده بود لذا هر دو نوشته را از روی سایت برداشت. منتها مطابق سیاست "اکوان دیو"ی حزب کمونیست ایران، به امیر پیام جایزه دادند و با وی در تلویزیون کومه له مصاحبه کردند.

18 - "انتخاب سیاسی جدید منصور اسانلو هیچ گونه توجیهی برای اطلاعیه مضر و مخرب هیئت مدیره کنونی سندیکای کارگران شرکت واحد برای عزل او از ریاست آن نمی باشد. مساله به هیچ وجه آنطور که نئوتوده ایست های معرکه گیر مدافع اطلاعیه هیئت مدیره وانمود می کنند بر سر چرایی عزل منصور اسانلو نبود. مساله بر سر این بود که آن اطلاعیه مشهور بر متن کمپینی مرد سالار و ضد زن و عیقا ارتجاعی علیه منصور

استقلال مالی جنبش کارگری و یا علیه سولیدارتی سنتر اظهار نظر کنند و ناصر اصغری به میدان نیاید و به مخالفان سولیدارتی سنتر بد و بیراه نگوید. حزب کمونیست کارگری هر آنچه زرادخانه امپریالیستها علیه لنین منتشر کرده را توسط یکی از کادراهایش باز تکثیر و تکرار و تحمل کرده اما انتقاد علیه سولیدارتی سنتر را برنتابیده است. به فعالین جنبش کارگری توصیه می کنیم تا از میان مطالب متعدد ناصر اصغری علیه مخالفان سولیدارتی سنتر، مقاله "ارباب و سالیدرتی سنتر"ش، در جواب محمد قراگوزلو"، (19 سپتامبر 2010) و "دفاع از توده ایسم به بهانه جدال با امریکا"، ناصر اصغری، (22 می 2012) را بخوانند تا شناخت بیشتری از حزب کمونیست کارگری و کادر لایق و شایسته این حزب در امور کارگری بدست بیاورند. و اما یک نکته برای شناخت بیشتر از ایشان. در ماه مه امسال درباره مقاله ناصر اصغری، از کادراهای حزب کمونیست کارگری، کامنتی نوشته شده است که، "آیا دفاع از زحمتکشان کاربرد هر زبانی و ادیبانی را مجاز می سازد؟ آیا جنبش چپ برای دفاع از حقوق حقه زحمتکشان و ترویج اندیشه عدالت اجتماعی به فحاشی و توهین و مغلطه نیاز دارد؟ بنظر من جنبش چپ علاوه بر دفاع از حقوق زحمتکشان وظیفه ارتقاء و رشد فکری و فرهنگی زحمتکشان و کل جامعه را نیز دارد. و این مهم را باید از خود شروع کرد." ناصر اصغری این عضو "دهن طلایی" کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری در جواب به این تقاضا در مطلبی به نام "سیاست و نزاکت" (پنجم می 2013) از جمله نوشته است "یک چیزی که ظاهرا مد روز شده است، "ادب" و "زبان مودبانه" است. ... لطفا این بساط حيله و نیرنگ و فریبتان را جمع کنید. دیگر واقعا مضمنز کننده شده است که مودب بازی در می آورید!" برای درک علل "مضمنز کننده" شدن "مودب بازی" برای فعالین حزب کمونیست کارگری، نگاه کنید به کتاب "در این بن بست، سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه"، فصل چهارم، "اضمحلال اخلاقی حزب کمونیست کارگری". نسخه پی دی اف این کتاب در سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری قابل دسترس است.

<http://www.bepishtv.com/>

ضمائم:

ضمیمه شماره یک :

خطر فساد در جنبش کارگری ایران

رضا مقدم

24 شهریور 1385 - سپتامبر ۲۰۰۶

خطر فساد جنبش کارگری در ایران را تهدید می کند. دولت آمریکا قصد دارد تحت عنوان حمایت از جنبش کارگری ایران، این جنبش را فاسد کند تا از این جنبش در خدمت حل و فصل اختلافاتش با رژیم اسلامی استفاده کند و یا در صورت وقوع شرایط تغییر رژیم اسلامی از بروز تحولات اساسی در ایران که فقط از جنبش طبقه کارگر ساخته است جلوگیری کند. همانطور که برای جلوگیری از پیروزی یک انقلاب چپگرا، کمک کرد تا پس از رژیم سلطنتی پهلوی، نیروهای اسلامی در ایران به قدرت برسند. بزرگترین موفقیت دولت آمریکا در این زمینه، فاسد کردن اتحادیه همبستگی لهستان و بکارگیری آن در خدمت سیاستهای امپریالیستی آمریکا علیه اردوگاه شرق بود.

برای تاثیر گذاری بر جنبش های اجتماعی ایران چندین نهاد دولتی و غیر دولتی آمریکا فعال شده اند تا در مجموع راه دخالت و تاثیر گذاری دولت آمریکا را بر اعتراضات علیه رژیم اسلامی هموار کنند. یکی از اینها "مرکز مبارزه غیر خشونت آمیز" (1) است که سابقه دخالت وسیع در اوکراین و گرجستان را دارد و اهدافش را درباره ایران هم اعلام کرده است. برای تاثیر گذاری بر جنبش کارگری ایران نیز چندین نهاد فعال هستند که یکی از این نهادها "مرکز همبستگی آمریکایی" (2) است که بعنوان یک نهاد غیر انتفاعی به ثبت رسیده و در بیش از بیست کشور شعبه دارد.

مرکز همبستگی آمریکایی در ارتباط با اتحادیه سراسری کارگران آمریکاست (3). بخش کوچکی از هزینه فعالیتهای این مرکز توسط

در زیر پاپوش دوزی و اتهامات امثال امیر پیام بوده است. و بالاخره بیانیه علی نجاتی و رضا شهابی در دفاع از لزوم اتکا به خود جنبش کارگری و از جمله در زمینه مالی یک ضربه اساسی کوبنده به سولیداریتی سنتر و مدافعان و جاده صاف کن هایش بود.

امیر پیام مدعی است "حداقل از دهه هشتاد قرن گذشته تاکنون، و به بویژه از پایان جنگ سرد و فروپاشی دیوار برلین و عروج ضد کمونیسم و ناسیونالیسم و جنگ های قومی و مذهبی در جهان، «ضد امپریالیسم» پدیده ای تا مغز استخوان ضد کارگری و ارتجاعی است. طبقه کارگر می باید پرچم «ضد امپریالیسم» را به ذباله دان بیندازد". (امیر پیام، خانه کارگر تهدیدی دایمی علیه جنبش کارگری: غفلت جایز نیست، در نوامبر 2010). امیر پیام مطابق این نظرات، مخالفان سولیداریتی سنتر را "ضد امپریالیست" و ارتجاعی می داند و لاجرم کوشیده به مخالفان سولیداریتی سنتر حمله کند تا "ضد امپریالیستها" تضعیف شوند و طبعاً نتیجه منطقی فعالیت هایش باز کردن راه فعالیت سولیداریتی سنتر بوده و هست که مبارکش باد. منتها مهدی کوهستانی نژاد بعنوان کار چاق کن سولیداریتی سنتر احتیاج به اوراد پایان "ضد امپریالیسم" نداشته است.

19 - اگر در ترکیه میزیستیم! (در رابطه با معضل سندیکای شرکت واحد)، محمود قزوینی - 12 فوریه 2013.

20 - ناصر اصغری، ارباب و "سالیدریتی سنتر"ش، در جواب محمد قراگوزلو، 19 سپتامبر 2010.

21 - رجوع کنید به رضا مقدم "برکناری اسانلو در متن کدام اوضاع"، نشریه به پیش، شماره 79، شنبه 26 اسفند 1391. همچنین رجوع کنید به "میزگرد بررسی برکناری منصور اسانلو توسط سندیکای واحد در تلویزیون به پیش. گفتگوی پروانه وزیری با بهزاد سهرابی، بیژن خوزستانی، محمد حسین مهرزاد و رضا مقدم در لینک زیر: <http://www.youtube.com/watch?v=BkQYIOhUIFE>

22 - رجوع کنید به برنامه تلویزیون "به پیش" درباره "شرایط بازگشت اسانلو"، مصاحبه پروانه وزیری با رضا مقدم در لینک زیر:

این اتحادیه تامین می شود و بخش اعظم آن توسط نهادهای به نام "اوقاف ملی برای دموکراسی" (4) تامین میشود که نهادهای تماما رسوا است. "اوقاف ملی برای دموکراسی" یک موسسه غیر انتفاعی است که در زمان رونالد ریگان تاسیس شده و هدفش مداخله در امور کشورهای به اصطلاح جهان سوم و اردوگاه شوروی بود و هم اکنون در اروپای شرقی و آمریکای لاتین فعال است و همگان از نقش آن بعنوان ابزار سیاست خارجی آمریکا مطلع هستند. "مرکز همبستگی آمریکایی" مدعی است که "اوقاف ملی برای دموکراسی" دخالتی در تعیین سیاستهای آن ندارد منتها فقط هزینه آن دسته از فعالیت های مرکز همبستگی را میپردازد که با اهدافش موافق باشد! البته همینجا باید تاکید کرد که بخش مهمی از جنبش کارگری آمریکا و فعالینش، خود منتقد جدی سیاستهای بین المللی رهبری اتحادیه سراسری کارگران آمریکا هستند و علیه آن فعالانه مبارزه می کنند. اینها سالهاست که از جنبش کارگری ایران دفاع کرده اند.

همزمان با وزیر خارجه شدن کوندالیزا رایس، فاسد کردن جنبشهای اجتماعی ایران و بکارگیری آن در خدمت سیاستهای امپریالیستی آمریکا علیه رژیم اسلامی در دستور کار نهادهای آمریکایی قرار گرفت. در همین راستا، "مرکز همبستگی آمریکایی" در قبال مسائل جنبش کارگری ایران فعال شده و اخیراً فعالیتش با استخدام کارمندان ایرانی برای تماس با فعالین و نهادهای جنبش کارگری ایران و جلب همکاری با آنها وارد مرحله کاملاً جدیدی شده است.

هدف "مرکز همبستگی آمریکایی" از تماس با جنبش کارگری ایران و فعالینش، شکل دادن به یک جریان آمریکایی در جنبش کارگری ایران است که نه تنها مبنای سیاستها و اقداماتش در راستای تحقق منافع مستقل طبقه کارگر ایران علیه صاحبان صنایع و سرمایه و رژیم اسلامی نباشد بلکه هدفش تحقق منافع سیاست خارجی آمریکا در قبال رژیم اسلامی باشد. "مرکز همبستگی آمریکایی" می کوشد تا جنبش کارگری ایران و فعالین آنرا فاسد کند تا نه تنها از مبارزه برای تحقق خواستهای دیرینه طبقاتی خویش باز مانند بلکه به ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی آمریکا در

فعالین جنبش کارگری ایران در خارج کشور ج - عناصر کاملا مستعد برای باز کردن راه وجود دارد "مرکز همبستگی آمریکایی" می کوشد تا به انحای گوناگون و از جمله از طریق جریانات اپوزیسیون طرفدار آمریکا و نهادها و افراد وابسته یا متمایل به آنها سود جویند تا با جنبش کارگری ایران و فعالینش

ارتباط برقرار کند. فعال شدن این دسته از احزاب و سازمانها و نهادهای وابسته و یا نزدیک به آنها در قبال مسائل جنبش کارگری و از جمله برگزاری سمینارهای کارگری در چند ماهه اخیر در خارج کشور در همین چارچوب است. نه تنها این بلکه حتی می کوشند تا از جمله جناحهایی از تحکیم وحدت را از طریق فعالین سابق دانشجویی که در خارج کشور ارتباطشان با نهادهای آمریکایی ظاهرا فقط برگزاری جلسه در "ساختمان کنگره آمریکا" است برای ارتباط با جنبش کارگری ایران و فعالینش بسیج کنند.

بنا به تعریف گرایش چپ و سوسیالیست جنبش کارگری و فعالینش علیه تبدیل شدن جنبش کارگری ایران به ابزار اجرای سیاستهای امپریالیستی آمریکا قاطعانه خواهند ایستاد. به این اعتبار سیاستها و اهداف دولت آمریکا برای ورود و دخالت در جنبش کارگری ایران می تواند تنها بر بخشی از فعالین گرایش راست جنبش کارگری متکی گردد. فعالین گرایش راست جنبش کارگری در ایران تا آنجا که به مواضع و رابطه با آمریکا بر می گردد هم اکنون سه بخش هستند. الف - بخشی از فعالین گرایش راست جنبش کارگری که سابقه حمایت از سوسیالیسم اردوگاهی دارند و هنوز خود را سوسیالیست می دانند و در سیاستهایشان رگه هایی از یک ضد آمریکایی گرایی وجود دارد. این گروه از فعالین گرایش

راست جنبش کارگری مستقل از اختلافاتی که با گرایش چپ و سوسیالیست جنبش کارگری دارند (و هم اکنون حول ماهیت و نحوه تشکیل تشکلی است که کارگران باید داشته باشند، متمرکز است)، اما بر سر ممانعت از نفوذ نهادهای آمریکایی در جنبش کارگری ایران در کنار گرایش چپ هستند. ب - بخشی دیگر از هواداران سابق سوسیالیسم اردوگاهی که اکنون لیبرال شده اند و گاردشان در مقابل سیاستهای آمریکا در قبال ایران باز است و یا چندان محکم نیست و بعضا پرو هم آمریکایی هستند.

قبال رژیم اسلامی مبدل شوند. این فساد است که جنبش کارگری ایران را تهدید می کند. دولت آمریکا قبل از اینها و در دوران شاه نیز کوششهایی برای تاثیر گذاری بر جنبش کارگری ایران را در کارنامه خود دارد. تمام تلاشی را که اکنون "مرکز همبستگی آمریکایی" برای تماس گیری با جنبش کارگری ایران و فعالینش انجام می دهد در زمان شاه سفارت آمریکا در ایران انجام داده است، از قبیل فرستادن فعالین سندیکاهای زرد دوران شاه به آمریکا برای شرکت در سمینارها و آموزش دیدن بمنظور فراگیری فوت و فن تبلیغات و توطئه علیه فعالین سوسیالیست جنبش کارگری، ساختن اتحادیه هایی که با سوسیالیستها و کمونیستها در طبقه کارگر مقابله کند، و جنبش کارگری ایران را از تماس با احزاب و سازمانهای سوسیالیست و کمونیست بر حذر دارد. فعالیتهای سفارت آمریکا از محدوده نمایندگان و فعالین سندیکاهای دوران شاه فراتر نرفت و در میان فعالین جنبش کارگری ایران که تاریخا چپگرا و مخالف رژیم شاه و حکومت سلطنتی بودند نتوانست موفق گردد و لاجرم ناکام ماند. چرا که دولت آمریکا یکی از حامیان اصلی رژیم شاه بود و جنبش کارگری ایران که همواره در اپوزیسیون رژیم سلطنتی قرار داشت بنا به تعریف نمی توانست هوادار سیاستهای دولت آمریکا باشد. به همین اعتبار در زمان شاه ایران فاقد اپوزیسیون طرفدار دولت آمریکا بود زیرا اعتراض به رژیم شاه از اعتراض به دولت آمریکا جدایی ناپذیر بود. اما امروز چنین نیست. اکنون اپوزیسیون بودن و آمریکایی بودن تواما امکان دارد و در جناح راست سیاست ایران که شامل سلطنت طلبان هم میشود جریانات طرفدار آمریکا بسیار است و حتی می توان سازمانها و افرادی را یافت که سابقا چپی بوده اند. به همین دلیل از نظر دولت آمریکا، اگر می توان اپوزیسیون طرفدار دولت آمریکا داشت پس می توان جنبش کارگری طرفدار آمریکا نیز داشت. این مبنای امید دولت آمریکا در موفقیت برای فاسد کردن جنبش کارگری ایران و ایجاد یک جریان طرفدار سیاستهای دولت آمریکا در جنبش کارگری ایران است.

طبق اطلاعاتی که در حال حاضر در محافل

نیازهای مالی جنبش کارگری

این حقیقتی است که جنبش کارگری ایران برای عبور از این دوره، یعنی از دوره بی تشکلی به دوره متشکل بودن، علاوه بر حمایت سیاسی به حمایتهای مالی نیز نیاز دارد. نهادهای آمریکایی تلاش می کنند تا برای تامین این نیازها با فعالین جنبش کارگری تماس بگیرند و راه نفوذ خود را باز کنند. طبعاً حمایت های سیاسی و معنوی از جنبش کارگری ایران و اعتراض به بی حقوقی کارگران و محکوم کردن سرکوب مبارزات کارگری و دستگیری کارگران قادر نیست زمینه های ایجاد فساد در

جنبش کارگری را فراهم کند. اما تلاش برای برگزاری سمینار درباره جنبش کارگری ایران در خارج کشور توسط نهادهایی که فقط با یکی دو حلقه به جریان‌ات راست و سلطنت طلب مرتبط هستند و فراهم آوردن مشروعیت برای این گونه فعالیت‌ها بوسیله افراد و جریان‌ات چپ و صد البته ناحالی به منظور یافتن سر نخها و راههایی برای تماس با فعالین جنبش کارگری در ایران بخشی از این پروژه است. تماس با فعالین بعضا لیبرال جنبش دانشجویی ایران در خارج کشور برای سوق دادن و تشویق فعالان جنبش دانشجویی هم کیش و مرام خود به تماس با فعالین جنبش کارگری برای ایجاد کانالهای ارتباطی برای یافتن راههای نفوذ در جنبش کارگری ایران، نیز در زمره این پروژه است. به اینها باید فعالیتهای گسترده برای تماس با فعالین جنبش کارگری و گروه‌ها و نهادهای معتبر کارگری در جنبش کارگری ایران را نام برد.

یک نیاز حیاتی جنبش کارگری ایران در مرحله کنونی حمایت‌های مالی است. و بویژه دریافت این نوع حمایت بیشتر از هر نوع دیگری میتواند منشا ایجاد فساد در جنبش کارگری و فاسد کردن فعالین جنبش کارگری باشد. جنبش کارگری ایران باید بتواند کمک‌های مالی لازم را دریافت کند اما نباید هیچگونه کمکی را از موسسات و نهادهایی که استراتژی امپریالیستی آمریکا را در ایوژیسیون پیش می‌برند را بپذیرد.

چگونه باید ایستادگی کرد؟

نهادهای آمریکایی برای برقراری تماس با فعالین جنبش کارگری ایران و نفوذ در آن با مواعی روبرو هستند. با آنکه اتحادیه‌های کارگری سوسیال دمکرات سابقه همکاری با آمریکا علیه اتحادیه‌های نزدیک به احزاب کمونیست را دارند اما فعلا عموما مخالف دخالت نهادهای آمریکایی در جنبش کارگری ایران هستند و این ناشی از تفاوت مواضع اروپا و آمریکا بر سر چگونگی برخورد با رژیم اسلامی و معضلات منطقه خاورمیانه است. به این اعتبار، تا زمانی که این اختلافات وجود دارد نهادهای آمریکایی از ارتباط اتحادیه‌های چپ‌گرا و سوسیال دمکرات که هم

اکنون ارتباط فعال با جنبش کارگری ایران دارند نمی‌توانند برای برقراری تماس با جنبش کارگری ایران استفاده کنند؛ این اتحادیه‌های سوسیال دمکرات اگر مانعی در برابر نهادهای آمریکایی نباشند حداقل این است که کمکش نمی‌کنند.

در جنبش کارگری ایران نیز مواعی در مقابل آمریکا وجود دارد. اولاً همانطور که اشاره شد گرایش چپ و سوسیالیست جنبش کارگری قاطعانه مخالف پروژه‌ای است که دولت آمریکا برای جنبش کارگری ایران دارد. از نظر فعالین گرایش چپ نتیجه هرگونه تماس دولت آمریکا با جنبش کارگری ایران و کمک به آن چیزی بجز ایجاد فساد در جنبش کارگری ایران نیست. تماسها و کمکهای اتحادیه‌های سوسیال دمکرات اروپا می‌تواند به تقویت یک گرایش غیر سوسیالیست و غیر انقلابی در جنبش کارگری ایران منجر شود اما فساد ایجاد نخواهد کرد. به همین دلیل بحث و جدل در این زمینه را هنوز می‌توان در چهارچوب مباحثات درونی جنبش کارگری گنجانده. اما در قبال سیاستهای دولت آمریکا چنین نیست. بحث در باره رابطه نهادهای آمریکایی با جنبش کارگری ایران بحثی در درون گرایش‌ات جنبش کارگری نیست، بلکه بحثی است بر سر سلامت، پاکیزگی و شرافت جنبش کارگری با بد خواهانش. به همین اعتبار وجود چنین روابطی در چهارچوب افشاگری و محکومیت است. هر گونه رابطه فعالین و یا هر بخش جنبش کارگری با نهادهای آمریکایی و گروهها، سازمانها و نهادهای ایرانی که در چهارچوب پروژه آمریکا در صدد تماس با فعالین جنبش کارگری، حمایت از جنبش کارگری، برگزاری سمینار و راه اندازی دوره‌های آموزشی و غیره هستند باید افشا و محکوم گردد. نهادهای آمریکایی باید به عنوان عامل فساد و روابط ایرانی آنها در جنبش کارگری ایران باید بعنوان عوامل فساد افشا و معرفی گردند.

ثانیا، یکی از نهادهای فعال در خارج کشور که تاکنون سهم ارزنده‌ای در جلب همبستگی جنبش جهانی کارگری با کارگران ایران داشته "اتحاد بین المللی در دفاع از کارگران ایران" است که هر نوع همکاری با این نوع نهادهای آمریکایی را صریحا رد کرده است.

تشکیل یک هیات معتمد مالی

یکی از راههای جلوگیری از فاسد شدن جنبش کارگری ایران و فعالینش، تقبیح دریافت غیرعلنی هر نوع کمکهای مالی از کلیه نهادهای کارگری است که حاضرند به جنبش کارگری ایران کمک کنند. این را باید به یک رسم و سنت معتبر در جنبش کارگری ایران تبدیل کرد که کلیه کمکهای مالی باید علنی باشد و کاملا روشن باشد که از کجا آمده است. در جنبش کارگری ایران دریافت کمک‌های مالی غیرعلنی و زیر جلیکی باید ممنوع باشد و بویژه اگر افراد و نه گروهها و تشکلهای این نوع کمکهای غیرعلنی را دریافت کنند باید بعنوان عوامل فساد افشا و طرد گردند. (واضح است که اینجا منظور کمک‌های مالی ناچیز یا کمک مستقیم به تک خانواده‌های کارگران جان باخته و یا زندانی که توسط فعالین جنبش کارگری در ایران و خارج کشور جمع‌آوری می‌شود و هر یک از راههای میسر به کارگران ایران میرسد، نیست. این نوع حمایت‌ها به قدمت جنبش کارگری وجود داشته است و اساسا مسئله ساز نبوده و نیست.)

مسئله کمکهای مالی نهادهای بین‌المللی و اتحادیه‌های کارگری است. همه این نوع کمکها برای جنبش کارگری ایران یک تعهد طبقاتی ایجاد می‌کند تا به درجه‌ای که وضع مالی‌اش بهبود یابد به جنبش کارگری در بخشهایی که نیاز دارند کمک مالی کند. این تعهد طبقاتی ایجاب می‌کند تا به مجرد این که طبقه کارگر ایران تشکلهای خود را ایجاد کرد، که این روز دور نیست، کمک مالی به بخشهایی از جنبش کارگری جهانی را که نیاز مالی دارند یکی از مبانی پایه‌ای سیاستهای همبستگی طبقاتی خود بدانند.

پول گرفتن جنبش کارگری ایران و فعالین آن از نهادهای وابسته به سیاستهای خارجی آمریکا باید تقبیح گردد و ممنوع باشد. به عنوان يك گام عملی فوری، بمنظور نظارت بر دریافت و نحوه توزیع کمکهای مالی به جنبش کارگری ایران می‌توان یک هیات عالی تشکیل داد. این هیات که طبعا در ارتباط نزدیک با فعالین، تشکلهای و نهادهای جنبش کارگری ایران قرار دارد، مرجع معتبری از معتمدین فعالان جنبش کارگری ایران برای

اطلاع از کمک کننده و نحوه خرج آن است. اعضای این هیات مستقل از عقاید سیاسی که دارند فقط و فقط باید قابل اعتماد باشند و در جامعه و بین فعالین جنبش کارگری ایران به این امر شهره باشند.

رضا مقدم - 24 شهریور 1385

به نقل از نشریه به پیش شماره 16، سپتامبر ۲۰۰۶ - مهر ۱۳۸۵

ضمیمه شماره دو :

جنبش کارگری نیازمند صداقت است، نه تحریف!

بهزاد سهرابی - یکم شهریورماه ۱۳۹۰

در مورخه ۳۰ مرداد ۱۳۹۰ از تلویزیون کومله در برنامه چشم انداز، مصاحبه ای با بهروز خباز، در رابطه با تاریخچه و موقعیت کمیته هماهنگی، پخش شد که در این ارتباط لازم دیدم ضرورتا به دو نکته از بحث های ایشان اشاره ای کوتاه داشته باشم.

در شروع برنامه توسط مجری، بهروز خباز بعنوان سخنگوی گذشته کمیته هماهنگی معرفی شد تا شاید تاکیدی برتائید صحبت های ایشان باشد. باید یا آور شوم که سخنگو بر اساس تعریف در کمیته هماهنگی، تنها زمانی می تواند در این مقام صحبت کند که حامل نقطه نظرات هیئت اجرایی وقت کمیته باشد و خارج از آن، ارائه هر گونه بحثی قطعا نظرات شخصی قلمداد خواهد شد و لاغیر.

نکته اول :

بهروز خباز به موضوعاتی اشاره داشت که به دلیل علنی بودن کار کمیته جواب دادن به آنها، آن هم با آمار و ارقام شاید امکان پذیر نباشد. وی معتقد است که اکثریت اعضای کمیته هماهنگی برای ... باور دارند که تشکل های کارگری باید مستقل از احزاب باشند.

این نگاه قطعا اگر بر این باور استوار باشد که هر تشکل دارای ارگان ها و مکانیزم تصمیم گیرنده خود است و این تشکل ها با رای و تبادل نظر جمعی اعضای خود، برنامه، اهداف، سبک کار و استراتژی تشکل را تعیین می

کنند، کاملا درست است و هر فعال جنبش کارگری باید چنین نگاهی را داشته باشد؛ یک فعال علنی کار، و یک تشکل علنی آنها در شرایطی که هیچ گونه فضای دموکراتیکی وجود ندارد قطعا خود را درگیر کار حزبی و سازمانی نخواهد کرد، چرا که عرصه کار یک فعال علنی مشخص می باشد و عدول از آن در چنین شرایطی، به معنای خود زنی خواهد بود.

اما در یک جامعه آزاد قطعا یک کارگر آگاه با وجود عضویت در تشکل کارگری، همزمان می تواند عضو یک حزب خاص هم باشد، نفس عضویت به هیچ وجه به معنای عدم باور استقلال تشکل کارگری نخواهد بود، همانطور که قبلا گفتم برنامه و استراتژیک و اهداف هر تشکل کارگری باید با اراده جمعی اعضای آن تشکل برنامه ریزی شود نه توسط اراده احزاب و افراد خارج از تشکل.

اما روی دیگر سکه این چنین نیست، افراد و جریاناتی هستند که کاملا ضد تشکیلات و در واقع ضد حزب کارگری می باشند (یکی از اختلاف نظر های اکثریت اعضای کمیته با جریان لغو کار مزدی همین رویکرد بود) و در پوشش چنین نگاهی همیشه به دنبال آن هستند تا با دادن آدرس غلط و مغلطه کردن، سطح توقع و مبارزه سیاسی کارگران را فرو نشانند و تنها کارگران را وادار به چانه زنی روزانه کنند.

این نگرش به دلیل رویکرد رفرمیستی و سندیکالیستی اش، اینگونه می اندیشد که طبقه کارگر شایستگی و توانایی بدست گرفتن قدرت سیاسی در جامعه را ندارد، این یک درک عقب مانده از جنبش کارگری است که بدلیل اختناق، هر روزه به این نگرش حتی توسط حامیان سرمایه دامن زده می شود تا سطح مبارزه طبقه کارگر از چهار چوب مبارزه صنفی خارج نگردد.

نکته دوم:

بهروز خباز در ادامه گفتگوی خود مدعی است، کسانی در کمیته هماهنگی سعی داشتند تا استقلال کمیته را از بین ببرند و برای اثبات ادعای خود به مسئله سولیداریتی سنتر اشاره می کند. او می گوید کمیته وارد این مناقشات (صدور اطلاعیه بر علیه سولیداریتی سنتر) نشد و بر استقلال خود پای فشرده!! چرا که به باور ایشان، جریان خاصی در کمیته پافشاری

داشت تا اطلاعیه ای بر علیه سولیداریتی سنتر و مهدی کوهستانی نژاد صادر شود اما با تصمیم درست و به جا کمیته هماهنگی، این عملی نشد و نشان داد که کمیته مستقل است و ربطی به جریانات ندارد و ...

آقای بهروز خباز خوب می داند که بحث مهدی کوهستانی نژاد و کمک های مالی چقدر در جنبش کارگری واقعی می باشد. وی اطلاع دارد که چگونه مهدی کوهستانی نژاد، سنگ اندازی می کرد تا جلو فعالیت فعالین پیشرو کارگری گرفته شود. وی اطلاع دارد که از چه کانال هایی مهدی کوهستانی نژاد و اعوان و انصار وی در صدد بودند تا سکان جنبش کارگری را در دستان خود بگیرند. حتما آقای خباز به یاد دارند قبل از اینکه مباحث کوهستانی نژاد و سولیداریتی سنتر در کمیته هماهنگی مطرح شود اعضای وقت هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد و حومه در اختلافات فی مابین سندیکای مربوطه و بحث بر سر ایجاد سایت جدید از دخالتگری خانم فرزانه داوری (کارمند رسمی سولیداریتی سنتر) صحبت به میان می آوردند؛ لایه این هم از توطئه های آن جریان خاص و افراد خارج کشوری است!!

حتما آقای خباز به یاد دارند هنگامی که من در یکی از جلسات از وی سوال کردم، آیا خطر کوهستانی نژاد و سولیداریتی سنتر در جنبش کارگری واقعی است، یا نه؟ و شما در جواب گفتید، درست است، من خود شاهد این هستم و این خطر را درک کرده ام (با آوردن مثال و نمونه عینی برای حاضرین در جلسه)، اما چون یک جریان خاص در سال های گذشته تحت عنوان، خطر فساد در جنبش کارگری مباحثی را عنوان کرده است، اگر کمیته در این رابطه اطلاعیه صادر کند باعث تقویت آن جریان خاص خواهد شد!!! آیا این گفتگو را به یاد دارید؟ (قطعا به یاد دارید چون ثابت کردن آن زیاد مشکل نیست) و من در یک کلام گفتم پس منفعت جنبش کارگری در کجاست، چون فلان جریان در این مورد حرف زده پس ما باید سکوت اختیار کنیم و جنبش را به سلاح خانه سولیداریتی سنتر بفرستیم!؟

آقای خباز، آیا منظور شما از استقلال و پافشاری این است!!؟ کمی با خودتان رو راست باشید شما می توانید به دیگران دروغ بگویید اما

قطعا نمی توانید به خودتان دروغ بگوئید. امیدوارم که روزی مسائل پلیس و امنیتی از جامعه ایران رخت بر بندد تا من و شما و دیگران بتوانیم حقایق ناگفته را بیان کنیم. جنبش کارگری نیازمند صداقت است نه تحریف. قطعا این هیچ نشانی از سرفرازی برای هیچ کسی ندارد که سینه سپر کند و مدعی شود که ما بر علیه سولیداریتی سنتر اطلاعیه ندادیم، اتفاقا برعکس، این نگاه همیشه یک علامت سوال را با خود حمل خواهد کرد و شما و دیگران و تمامی جریاناتی که آگاهانه سکوت اختیار کرده اند باید در آینده به جنبش کارگری پاسخگو باشند. قطعا تاریخ قضاوت خواهد کرد. اما بحث در این رابطه باید به زمان خود موکول شود و آن زمان باید شما رو در رو مباحثی را که می دانید بیان کنید تا صحت و سقم گفته های شما را کارگران ارزیابی کنند.

24 ژانویه 2000

International Alliance in Support of
(Workers' Struggles in Iran (IASWSI
Box 4611, Station Q, Toronto,
Ontario, M4T 24, Canada
hone: (614) 498-9997 Fax: (614) 515
-0373 E-mail: labours@interlog.com
Homepage: www.interlog.com/
~labours

به نقل از: نشریه کارگر امروز، سال دوازدهم،
شماره 64، مرداد ماه 1379

ضمیمه شماره چهار:

مقدمه: در خارج کشور دو گروه عمده برای جلب حمایت و همبستگی تشکلهای کارگری جهانی با مبارزات کارگران ایران فعالیت می کنند، "اتحاد بین المللی..." و "نهادهای همبستگی..." که در شامل بیش از ده نهاد در شهرها و کشورهای مختلف است. هر دو این نهادها مخالف سولیداریتی سنتر هستند. منتها "اتحاد بین المللی..." مانند "نهادهای همبستگی..." علیه سولیداریتی سنتر فعال و قاطع نیست. بعنوان مثال در اتحاد بین المللی زنده یاد یداله خسروشاهی که فعالانه مخالف سولیداریتی سنتر و فعالیتهای مهدی کوهستانی بود، عضویت داشت. وی هم در مطلع کردن سیامک مؤند زاده از ماهیت سولیداریتی سنتر

کارگران در ایران از بیشماری حقوق بین المللی شناخته شده کارگری و انسانی محرومند. دستمزدهای بغایت پایین، بیکاری وسیع میلیونی، فقر روزافزون، کار کودکان، تبعیض قانونی و محدودیت شدید بخصوص نسبت به زنان و مهاجران، سرکوب سیاسی و ناامنی اقتصادی و اجتماعی که توسط طبقه حاکم و بوسیله سیاستها و اقدامات ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی ایران اعمال می شوند، وضعیت غیر قابل تحملی را برای طبقه کارگر ایران ایجاد نموده است.

فقدان تشکلهای و سازمانهای آزاد و مستقل کارگری و عدم وجود حق اعتصاب در ایران، موانع متعدد و عظیمی را در مقابل مبارزات کارگران برای تحقق مطالبات و حقوقشان ایجاد نموده است. کارگران در ایران بطور روتین در معرض اخراج، تعقیب، دستگیری، شکنجه و اعدام قرار دارند.

طبقه کارگر ایران برای پیشبرد مبارزاتش به حمایت کارگران و تشکلهای کارگری در سراسر جهان نیاز مبرم دارد. در این راستا، نهاد "اتحاد بین المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران" با اهداف زیر تشکیل شده است.

1_ پشتیبانی از مبارزات کارگری برای بهبود استانداردها و شرایط کار و زندگی در ایران.
2_ دفاع از مطالبات جنبش کارگری ایران، از جمله حق برخورداری از تشکلهای آزاد و مستقل کارگری و حق اعتصاب.

3_ توقف بی قید و شرط و خاتمه بخشیدن به هرگونه سرکوب سیستماتیک، تعقیب و آزار، دستگیری و زندان، شکنجه، ترور و اعدام فعالین کارگری و مخالفین سیاسی در ایران.

4_ ترویج حقوق کارگری و انسانی و آزادیهای شناخته شده بین المللی برای کلیه مردم ساکن ایران.

ما از کلیه سازمانها و تشکلهای کارگران و معترضین به سرکوب حقوق کارگری و انسانی می خواهیم اهداف "اتحاد بین المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران" را مورد پشتیبانی قرار دهند.

حمایت و تأیید رسمی:

کنگره کار کانادا؛ اتحادیه کارگران

بهر روز گرامی؛ کمیته هماهنگی قائم به هیچ شخصی نیست و برای صحت و سقم رویکرد های حاکم در کمیته باید به نظرات جمعی کمیته هماهنگی ... مراجعه کرد. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، در عصر حاکمیت سرمایه داری به مثابه یک تشکل مدرن با مکانیزم خرد جمعی و با اتکا به ارای مجمع عمومی مباحث خود را ارائه و به پیش می برد، پس به این امر احترام بگذاریم. کلام آخر اینکه:

طبقه کارگر بدون حضور من و شما به مبارزه خود ادامه خواهد داد و در شرایطی خاص، نظام سرمایه داری را به زیر خواهد کشید و حاکمیت خود را برقرار خواهد کرد به این امید که منافع طبقه کارگر، مقدم به منافع شخصی و سازمانی باشد.

بهزاد سهرابی - یکم شهریورماه ۱۳۹۰

ضمیمه شماره سه :

بیانیه اعلام موجودیت "اتحاد بین المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران"

منتشر شد، مهدی کوهستانی و دیگر ایادی سولیداریتی سنتر در داخل و خارج کشور به حرکت در آمدند تا مانع شرکت فعالین سندیکای هفت تپه در جلسه "تجارب کارگری" شوند. و با برگزار نشدن جلسه از جمله به اعتبار "نهادهای همبستگی..." نیز ضربه بزنند. مهدی کوهستانی و دیگر ایادیش به هر طریق ممکن، مستقیم و غیر مستقیم، با نمایندگان و فعالین سندیکای هفت تپه تماس گرفتند و با تبلیغات کثیف و سم پاشی علیه "نهادهای همبستگی..." و سوسیالیستها کوشیدند تا مانع شرکت نمایندگان و فعالین سندیکای هفت تپه در جلسه "تجارب کارگری" شوند. جهت اطلاع سوسیالیست می دانند و علیه مخالفان سولیداریتی سنتر از هیچ اقدامی فرو گذار نمی کنند، حربه اصلی ایادی سولیداریتی سنتر همان نوع تبلیغات کثیف مقامات و نهادهای ضد کمونیستی آمریکایی علیه سوسیالیستها در تمام جهان بود با اضافه نسبت دادن "نهادهای همبستگی..." به احزاب و سازمانهای سوسیالیست و سرنگونی طلب و جالب تر از همه "ضد انقلاب"، تا فعالین کارگری را از تماس با "نهادهای همبستگی..." بر حذر دارند. بعنوان مثال اینها برای دور کردن سندیکای هفت تپه از "کمیته هماهنگی برای کمک..."، بهزاد سهرابی را مرتبط با "ضد انقلاب" و "کمیته هماهنگی برای کمک ..." را "غیر قانونی" معرفی می کردند و فعالین سندیکای هفت تپه را بدلیل "خطرناک" بودن از تماس با آنها برحذر می داشتند. بالاخره، بهزاد سهرابی، این خار چشم مدافعان و ایادی سولیداریتی سنتر در داخل و خارج از کشور، به شوش مسافرت کرد تا تبلیغات و اقدامات مهدی کوهستانی و ایادیش را خنثی کند. با موفقیت بهزاد سهرابی جلسه از قبل پیش بینی شده "تجارب کارگری" در 9 آذر برگزار شد که علاوه بر بیان تجارب چگونگی تشکیل سندیکای هفت تپه توسط علی نجاتی، بهزاد سهرابی نیز درباره جدی بودن خطر سولیداریتی سنتر سخنرانی کرد و خواستار یافتن یک راه و چاره شد. بدنبال همین مباحث قرار شد تا "نهادهای همبستگی..." جلسه ای برگزار کنند تا سیامک مؤند زاده و بهزاد سهرابی در افشای فعالیت‌های سولیداریتی سنتر

آن را غیرمسئولانه امضا کرده‌اید یا اینکه در این دروغگویی شریک هستید، این مسئله نمی‌تواند بدون پیگیری بماند و به این وسیله از شما می‌خواهم که به طور رسمی از همه‌ی فعالان اتحاد بین‌المللی پوزش بخواهید." (از نامه یداله خسرو شاهی به "کن جورجتی"، رئیس کنگره کار کانادا، ۲۰۰۸-۱۲-۲۳). در عین حال امیر پیام که مخالف انتشار بیانیه "اتحاد بین‌المللی..." علیه سولیداریتی سنتر بود با مواضع دشمنانه اش علیه مخالفان سولیداریتی سنتر، عضو "اتحاد بین‌المللی..." بود و هست. بعلاوه اکنون محمود قزوینی هم که فعالیت علیه سولیداریتی سنتر را به ریشخند می‌گیرد، عضو اتحاد بین‌المللی است و هنوز روشن نیست که آیا همانند زمانی که عضو کمیته مرکزی حکمتیستها بود، دریافت کمک مالی از آمریکا را مجاز می‌داند یا خیر.

در صورتیکه افرادی با مواضع غیر قاطع علیه سولیداریتی سنتر و یا راه حل آمریکایی به دشواری بتوانند عضو "نهادهای همبستگی..." شوند و یا عضو بمانند. مخالفت و دشمنی مهدی کوهستانی و ایادی سولیداریتی سنتر با "نهادهای همبستگی..." از همین جا مایه می‌گیرد و آنها از هیچ اقدامی برای ایجاد دو دستگی و تضعیف "نهادهای همبستگی..." کوتاهی نمی‌کنند. در همین تجربه چند ساله روشن شده است که یک تشکل و فرد که مخالف سولیداریتی سنتر و یا مخالف دریافت پول از آمریکا بوده باشد با "نهادهای همبستگی..." دشمنی نکرده است. در این چهارچوب، هنگامی که در آذر ماه 1387 آگهی شرکت نمایندگان از سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در برنامه "تجارب کارگری" که برگزار کننده آن نهادهای همبستگی بود،



نقش داشت و هم کوشید تا با مکاتبه با "کن جورجتی"، رئیس کنگره کار کانادا، مانع فعالیت های مهدی کوهستانی به نفع سولیداریتی سنتر شود. زیرا مهدی کوهستانی با تابلوی مسئول خاور میانه کنگره کار کانادا وارد میشود و برای سولیداریتی سنتر فعالیت میکند. یداله خسرو شاهی در بخشی از نامه اش به رئیس کنگره کار کانادا نوشته است: "در مورد تلاش ناموفق آقای کوهستانی نژاد جهت مرتبط کردن برخی از فعالان کارگری ایرانی در خارج از کشور به سولیداریتی سنتر، با پاسخی که دادید مشخص شد که شما کوچکترین تمایلی به حقیقت‌یابی ندارید، وگرنه می‌توانستید از طریق تماس با فعالان کارگری در خارج از کشور که آقای کوهستانی نژاد در این مورد با آنها ارتباط برقرار کرده بود، خواهان مکاتبه و یا تحقیق راجع به این مسئله شوید. شما به جای کوچکترین تلاشی برای کشف حقیقت، پاسخ نامهی شخصی و غیر علنی مرا به صورت علنی و همراه با اتهام‌هایی کاملاً دروغ و از منظر حقوقی قابل شکایت، برای سایت‌های فارسی ارسال کرده‌اید. من به عنوان یک عضو اتحاد بین‌المللی و یک فعال کارگری، به شما و اتهام‌های دروغینی که علیه اعضای اتحاد بین‌المللی در این نامه بیان داشته‌اید، اعتراض شدید کرده و آن را محکوم می‌کنم. شما که هرگز کوچکترین ارتباط شفاهی و یا کتبی با اعضای اتحاد بین‌المللی نداشته‌اید چگونه به خود اجازه داده‌اید اقدام به چنین اتهامی بکنید؟ یکی از اصول جنبش کارگری که ما با تمام وجود از آن دفاع می‌کنیم استقلال تشکل‌های کارگری از هر دولت و نهاد سرمایه داری است. برای همگان کاملاً آشکار است که اتحاد بین‌المللی چنان موضع قاطعی علیه هرگونه نهاد وابسته به دولت‌ها از جمله سولیداریتی سنتر دارد که نه تنها کوچکترین تمایلی به هیچگونه تماس و یا همکاری با این قبیل نهادها ندارد، بلکه اگر کسی چنین تمایلی داشته باشد هرگز نمی‌تواند عضو اتحاد بین‌المللی باشد و اگر شخصی از قبل عضو باشد به یقین همچون آقای کوهستانی نژاد از اتحاد بین‌المللی اخراج می‌گردد. به هر روی، پاسخ غیرواقعی شما موجب تأسف عمیق است. جدا از اینکه آیا کارمند شما این دروغ‌ها را نوشته و شما فقط

که ایشان در اینجا باشد تا چنانچه من حرفی به خطا گفتم، و یا موردی از نظر ایشان واقعیت نداشت یا من چیزی را فراموش کرده بودم، همین جا مچم رو بگیرد و تصحیح کند، انتقاد کند، رد بکند؛ و از مجریان برنامه هم تقاضا می کنم اگر حضور داشتند و خواستند صحبت کنند حق دموکراتیک و انسانی شان رعایت بشود و به ایشان فرصت داده بشود که حرفهایشان را بزنند.

اشاره ای بکنم به سابقه آشنائی با آقای مهدی کوهستانی نژاد. از سال ۱۹۹۶ حدوداً - به دلیل جوانی حافظه ام زیاد دقیق نیست! - حدوداً سال ۱۹۹۶ در رابطه با انتشارات سوگله که من یکی از گردانندگانش بودم و پخش کتابهای ما که مستقیماً از طریق دوستان و آشنایان پخش می کردیم در آن زمان، با ایشان آشنا شدم، که محبت کرده بودند و در پخش کتابهای ما در کانادا تا حدودی همکاری می کردند، و انصافاً بگویم بد حساب هم نبود ایشان. در ادامه این روابط، در رابطه با مبارزات جهانی علیه گلوبالیزاسیون و اجلاسهای G8 و سازمان تجارت جهانی و غیره با هم در رابطه بودیم و ایشان برای من اخبار، گزارشات و ویدئو میفرستاد، و منم متقابلاً اخبار اروپا را با ایشان در میان می گذاشتم. بعد یک پروژه ترجمه آثار مارکس داشتیم که مقداری در این زمینه هم ایشان با من همکاری کرد و بعد با متوقف شدن این پروژه حدود دو سال یا دو سال و نیم دقیقاً ارتباطی با هم نداشتیم. یعنی مورد مشخصی نبود که ضرورتی برای تماس باشد. اوایل سپتامبر ۲۰۰۶ که کانونهای همبستگی با کارگران ایران در آلمان شکل گرفته بود و مطرح شده بود، بخصوص در هامبورگ، که نشریه ماهانه آلمانی زبان آریایتر نیوز (اخبار کارگری) از ایران منتشر می کردیم، یا روزشمارهای کارگری که شامل مبارزات کارگران در طول یکسال بصورت کرونولوژی بود و یا روزشمار حوادث محیط کار، همچنین در ارتباطات با مجامع کارگری و چپ آلمان فعال شده بودیم و بیشتر شناخته شده بودیم، ایشان با من تماس تلفنی گرفت و ضمن تشویق و تایید و تیریک فعالیت های ما و ضرورت تحکیم و گسترش آن به سراسر آلمان و سایر کشورها مطرح کرد که "ولی با دست خالی نمیشود کار زیادی کرد. این فعالیتها

جولوگیری از نفوذ عوامل مثلاً سولیداریتی سنتر و بالا بردن هشیاری کارگران، خواهان اجرای این مسائل باشد؛ در ضمن این که این خواست می تواند به منظور خراب کردن رقیب، مانع از رشد و مطرح شدن او هم باشد، و یا برای رادیکال و منزله نشون دادن خودش باشد.

گروه دوم ممکن است به این دلیل که طرح این مسائل ممکن است موجب تفرقه و تضعیف جنبش کارگری بشود، و یا رژیم از آن بهره برداری کند، مایل به طرح این مسائل نباشد؛ و یا اینکه برای حفظ خودش و ادامه پروژه نفوذ در جنبش، و خودش را هم سالم نشان دادن، مخالف طرح این مسائل باشد. در هر حال حرف ها و شهادت های من می تواند مورد بهره برداری و یا سوء استفاده این یا آن جریان و یا حتی رژیم قرار بگیرد.

آیا به صرف این امر باید سکوت کنم و یا حقایق رو کتمان بکنم؟ نه! من بعد از وقایع درون شرکت واحد و سپس اخباری که در مورد تلاش برای نفوذ در سندیکای هفت تپه رسید، احساس کردم که خطر جدی است، و وظیفه خودم دانستم که تجربه مستقیم خود را علنی کرده در اختیار فعالین کارگری ایران در داخل و خارج قرار بدهم. پذیرفتن یا نپذیرفتن، قبول یا رد این شواهد با خود این عزیزان است. من نه مرعوب آن نظراتی می شوم که خواهان انصراف من بودند، بهمان دلایل که عرض کردم، و نه شیفته تشویق و تائید بعضی از رفقا. این را عرض کنم خدمتان، در این فاصله دو سه هفته اخیر از سمینار قبلی گویا من مرکز دنیا شده بودم و مرتب تماس های مختلف، تلفن و یا ای میل از طرفین متخاصم که بعضی ها با صمیمیت و با محبت در حد تشویق، تائید و رهنمود می دادند و خواهان بودند که جلسه برگزار بشود. بالعکس دوستانی که به هر دلیل و به سبب مناسبات دوستی و روابطی که با هم داشتیم تلاش می کردند مرا منصرف کنند و هشدار می دادند، و غیره و غیره، که این برنامه در حقیقت برگزار نشود. گویا پالتاک هم امشب دستی در این ماجرا داشته که با اخلاقی سعی در تاخیر جلسه دارد.* بگذریم!

شنیده بودم که خود آقای مهدی کوهستانی هم مایل هست که در این جلسه حضور داشته باشد. من واقعا خوشحال می شوم و امیدوارم

سخنرانی کنند. نظر به اهمیت موضوع، این جلسه بسرعت و در زمستان ۱۳۸۷ برگزار و با استقبال بسیاری روبرو گشت. متنی که در زیر می خوانید پیاده شده سخنرانی سیامک موند زاده است که در ابتدای آن شرح می دهد که چه اقداماتی برای منصرف کردن وی از سخنرانی بعمل آوردند با این حال سیامک موند زاده ضروری دانست تجارب فردی خود را از تماس با مهدی کوهستانی و چگونگی وصل شدنش به سولیداریتی سنتر و فرزانه داوری را توضیح دهد.

شهادت سیامک موند زاده (وارطان)

در مورد تماس سولیداریتی سنتر از طریق مهدی کوهستانی با وی

در جلسه "افشای همبستگی آمریکایی و عوامل آن برای نفوذ در جنبش کارگری ایران

ده نهاد همبستگی باجنبش کارگری ایران در خارج کشور- قسمت اول"

بهمن ۱۳۸۷ - فوریه ۲۰۰۹

با سلام به همه عزیزان و خوشامد به شما و تشکر از رفقای برگزار کننده این برنامه. با اجازه تان مقدماً یک توضیحی را خدمتتان عرض کنم که، قبل از هر چیز لازم می دانم انگیزه خودم را از طرح این مسائل با شما در میان بگذارم. ببینید با اوضاع آشفته ای که حول مسئله مورد بحث ما در این روزها بوجود آمده که افراد و گروه های مختلف با ادعاها، اتهامات، برجسب ها، شایعات، نامه ها، اطلاعاتیه علیه همدیگر یک فضای جنجالی بوجود آوردند که اصل قضیه در حقیقت در آن لوٹ شده و شاهد انعکاسات و اثرات منفی آنهم متأسفانه هستیم.

من چون در متن قضایا نیستم نه می توانم آنها را تائید کنم و نه تکذیب. من فقط حرف خودم را می زنم. به نظر من طرفین این دعوا هر دو هم می توانند نیت خیر داشته و هدفشان خدمت به جنبش کارگری باشد، ولی از دو زاویه مختلف، و همین که مسائل شخصی و گروهی بمنظور تخریب یکدیگر باشد.

گروه اول می تواند از موضع مثبت به منظور

دلایل عمده اخراج مهدی همین برنامه ای بود که از طریق تو میخواست برای شماها پیاده کند. منظورم این است که من تحت القائات ی‌الله با مهدی در نیفتادم بلکه بعکس برنامه او برای من موجب اخراجش شد. من با این توضیحات ی‌الله و آن رفیقمان یک لحظه تصور کردم که ممکن است با مهدی اختلافاتی دارند و میخواهند او را خراب بکنند، و با تردید به نظرات و اطلاعاتشان برخورد کردم. محض اطمینان در تماس با رفقای قدیمی آمریکا برای هماهنگ کردن برنامه سفرم و جلساتی هم با آنها داشتم، راجع به سولیداریتی سنتر و آن خانم از آنها پرسیدم که همگی تائید کردند که سولیداریتی سنترسازمانی موازی CIA برای نفوذ در جنبشهای کارگری جهان است، از جمله نقش موثرش در ماجرای لهستان، و بودجه اش از محل سازمان اوقاف آمریکا تامین میشود؛ آن خانم کارمند رسمی سولیداریتی سنتر است و آدم جنجالی است؛ همه جا خودش را مطرح می کند، در تظاهرات ها شلوغ می کند، شعار می دهد، و سعی می کند اعتماد همه را بخودش بعنوان یک فعال جلب کند؛ که این صحبتها، این شواهد و نظرخواهی ها در حقیقت مهر تاییدی بود بر اطلاعاتی که رفقای اتحاد بین الملل به من دادند.

در این فاصله خانم داوری اطلاع داد که "مطالب آربایتر نیوز که به انگلیسی ترجمه شده آماده است ولی با اجازه شما من آن بخش "درباره ما" را حذف کردم". ما در آربایتر نیوز یک ستونی داشتیم، تا چندین شماره اش، برای معرفی خودمان زیر عنوان "درباره ما" که در آن مواضع، نظرات، اهداف و برنامه مان را از انتشار این نشریه توضیح می دادیم که روشن بود مواضع ضد امپریالیستی و ضد سرمایه، و در پشتیبانی از جنبش کارگری ایران و جهان است. ایشان گفت که "ما چون نشریه را به رهبران و فعالین اتحادیه ها می دهیم آنها زیاد از این مسئله خوششان نمی آید و هدف ما اطلاع رسانی است و نه تبلیغ سیاسی و غیره". گفتم خانم شما اگر قصد اطلاع رسانی دارید چه احتیاجی به آربایتر نیوز دارید. آن ستون هویت و شناسنامه آربایتر نیوز هست، و بدون آن که دیگر آربایتر نیوز نیست. تازه، تازه، نرخ معامله ایشان به دست

سنتر که نهاد مستقلی است کار می کند که من تا آنموقع اسمی از آن نشنیده و آن را نمی شناختم؛ همچنین گفت همسر شمس لنگرودی است، که بعدا معلوم شد سالهاست از او جدا شده و تنها خواسته از نام او برای جلب اعتماد بخودش سوء استفاده کند. طی این تماس ها برنامه ریزی منظمی برای انتشار همزمان آربایتر نیوز به آلمانی و انگلیسی ریخت. همینطور در یکی از این تماس ها از من خواست که به دعوت سولیداریتی سنتر سفری به آمریکا بکنم، هم برای معرفی نهادهای کارگری آلمان و هم معرفی به اتحادیه های کارگری آمریکا و آمریکای لاتین. من مجموعه این مذاکرات، پیشنهادات و برنامه ها را در جلسه بعدی نهادهای آلمان مطرح کردم. از آنجا که هنوز رفقای آلمان هم شناختی از سولیداریتی سنتر نداشتند، همه تائید کرده و من پای اجرای این برنامه ها رفتم. و اولین مطالب شماره بعدی را هم برای آن خانم فرستادم، و مشغول تدارک سفر هم شدم. در این زمان در پاسخ نامه ای به رفیقمان ی‌الله خسرو شاهی از فعالین اتحادیه بین المللی، که از اوضاع و فعالیت هایمان پرسیده بود اختصارا به این ارتباطات با مهدی کوهستانی و فرزانه داوری و برنامه آربایتر نیوز و سفرم به آمریکا به دعوت سولیداریتی سنتر و غیره اشاره کردم، که او بلافاصله با من تماس گرفت و هشدار داد که "خواست جمع باشد! در تله افتادی"، و سولیداریتی سنتر و ماهیت آن را و وابستگی اش را به CIA توضیح داد، و این که "فرزانه کارمند سولیداریتی سنتر است و رسما با آنها کار میکند و این ها تلاش های زیادی کردند که در جریانات فعال کارگری در داخل نفوذ کنند، موفق نشدند. در خارج هم چند جا رابطه برقرار کردند که آنها جواب رد دادند. حالا سعی کردند از طریق شما وارد ماجرا بشوند". ی‌الله سپس ترتیب جلسه مشترکی با یکی دیگر از رفقای لندن داد که اطلاعات بیشتری در مورد سولیداریتی سنتر بمن دادند. بطور ضمنی به مهدی اعتراض کردند که برای جاه و مقام و پول چه کارهایی که نمی کند.

آن موقع هنوز مهدی اخراج نشده بود. تاریخ نامه من به ی‌الله اول نوامبر 2006 بود. تاریخ اخراج مهدی از اتحاد بین الملل 19 دسامبر 2006 بود، که بعدها ی‌الله بمن گفت "یکی از

احتیاج به بودجه مالی دارد که شما ندارید. باید از امکانات بین المللی استفاده کرد، با مجامع کارگری رابطه گرفت. من رئیس (1 DGB) را می شناسم، دوست من است. من می توانم شما را به او معرفی کرده تا محل و امکانات بگیرد، من با رهبران مجامع کارگری بین المللی در رابطه مستقیم هستم و دائم به کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین و اروپا سفر می کنم. می توانم بودجه ای برای فعالیتها شما تامین کنم و روابطتان با این مجامع گسترده تر بشود". من بنا بر شناخت و اعتمادی که به او داشتم استقبال کرده ولی اقدام به آن را موکول کردم به این که موضوع را با رفقای آلمان مطرح کنم و با توافق آنها شروع به برنامه ریزی کنیم. من ابتدا در واحد هامبورگ، سپس در اولین نشست واحدهای آلمان گزارش این گفتگو و امکانات مطرح شده و سوابق آشنائی ام با مهدی را مطرح کردم که مورد تایید و استقبال قرار گرفت، و به پیشنهاد من قرار شد یک بار از مهدی دعوت کنیم که در حضور جمع آلمان نظرات و پیشنهاداتش را مشخص تر مطرح کند. در تماس بعدی مهدی این پیشنهاد را پذیرفت ولی آن را موکول کرد به بعد از سفرش به هند یا اندونزی - دقیقا یادم نیست - و اینکه احتمالا در برگشت به آلمان بیاید و دیداری با هم داشته باشیم. ضمنا سوال کرد، دقت کنید! سوال کرد، که "خانمی برای آربایتر نیوز نامه ای نوشته و گویا امکاناتی برای ترجمه به انگلیسی و انتشار وسیع آن دارد. چرا جوابش را ندادید؟" من اظهار بی اطلاعی کردم و گفتم از ایشان بخواهید مجددا بفرستد و محض محکم کاری کپی آن را به آدرس خودم هم بفرستد. چند روز بعد ای میلی از آن خانم بنام فرزانه داوری، فقط به آدرس خودم و نه به آدرس آربایتر نیوز، رسید که او هم مفصلا کار آربایتر نیوز را تایید و تشویق و لزوم پخش وسیع آن به انگلیسی، امکاناتی که دارد و غیره را مطرح کرد. شماره تلفن را هم خواسته بود. من متن این نامه را به اطلاع رفقای هامبورگ رسانده، بعد هم ایشان تلفنی با من تماس گرفت، و در عرض دو سه هفته چندین بار با من تماس گرفت، و بسیار صمیمی و خودمانی شد و از فعالیت و امکاناتش و ارتباطاتش با محافل کارگری آمریکا صحبت کرد. از جمله اطلاع داد که با سولیداریتی

آمد. معلوم شد که به چه قیمتی امکانات و کمک‌ها را در اختیار ما می‌گذارند. نمی‌دانم داستان آن سگه را شنیدید یا نه. جا دارد و بد نیست برایتان تعریف کنم. می‌گویند یک روز یکی از این سگ‌های اشرافی با آن مامور گردشش قدم می‌زدند کنار رودخانه‌ای، خیلی شیک و پیک و پاپیون بسته، و غیره غیره. می‌رود به پلی، می‌بیند یک سگ نحیف و مریض آن زیر خوابیده و یک استخوان پوسیده‌ای هم جلویش هست، یک واق واقعی می‌کند. می‌گوید چه شده، این چه وضعش است، این چه زندگی است برای خودت درست کردی. چرا این طوری افتادی این جا؟ من را نگاه بکن، ببین چه وضعی دارم، روزی چند بار گوشت آهو بهم می‌دهند، با شامپاین حمام می‌کنند، هفته‌ای دو دفعه سلمانی می‌برند و غیره. می‌گوید، می‌گوید، می‌گوید از وضعیت و چیزهایی که در اختیارش گذاشته‌اند. آن سگ گوش می‌کند و می‌گوید خوب این چیزهایی که به تو می‌دهند در مقابلش چی از تو می‌خواهند، چی بهشان می‌دهی؟ می‌گوید هیچی فقط هر وقت بخواهند من پارس بکنم، برایشان واق واق می‌کنم. سگ می‌گوید برو واق واق را برای آنها بکن. من با همین زندگی خودم می‌سازم. هر وقت خودم دلم بخواهد واق واق می‌کنم. در باغ سبزی هم که این خانم به من نشان می‌داد در حقیقت از همین قماش بود. در جلسه بعدی، بعد از این که این مسئله رو شد تمام این ماجراها، اطلاعات و گفتگوها را در جلسه آلمان گزارش دادم و از خودم انتقاد کردم که به صرف اعتماد به مهدی از طریق او به کسی که او معرفی کرده، یعنی آن خانم، نزدیک بود به چه دام خطرناکی بیفتم. من طی ای میلی شدیداً به آن خانم اعتراض کرده، او را مجری این توطئه کثیف خطاب کردم و خواستم که از انتشار آن آریابتر نیوز انگلیسی خودداری بکند، و دیگر هم با من تماس نگیرد. ولی او با سماجت طی پاسخی اظهار تاسف کرد که "علیه ما تبلیغات سوء می‌شود و دست جمهوری اسلامی در کار است، نمی‌گذارند ما به جنبش کارگری خدمت کنیم" و غیره و غیره. طی تماسی هم که تلفنی با مهدی داشتم، از او سوال کردم که "این چه خوابی بود برای ما دیدی؟ مگر این خانم را نمی‌شناختی؟ آن

سناریویی را که "خانمی به شما نامه نوشته، چرا جواب ندادی" چی بود؟ چرا این طور با حیثیت من بازی کردی" و غیره. ابتدا سعی کرد حاشا کند یا صحبت را منحرف بکند ولی چون دستش بوضوح رو شده بود جای انکار نداشت، گفت: "من فکر نمی‌کردم روابط شما به این زودی اینقدر نزدیک بشود که کار به اینجا ها بکشد". این کل ماجراست.

... از اون مثال یا عبارتی که بکار بردم بر اساس "در مثل مناقشه در کار نیست" و آن مثال سگ را زدم، امیدوارم که سوء تفاهم نشده باشد؛ ضمن این که شامل خود من هم می‌شد، من هم یک طرف آن سگ بودم. بگذاریم.

خلاصه می‌کنم. مهدی کوهستانی بر مبنای آشنایی و روابطی که با من داشت با من تماس می‌گیرد، وعده و وعیدها و در باغ سبزی به من نشان می‌دهد، از جمله این که با رئیس DGB آشناست، محل و امکان در اختیارمان می‌گذارد و بودجه تأمین می‌کند و غیره و غیره. مهدی کوهستانی با سناریوی "خانمی برای شما نامه نوشته، چرا جواب ندادید؟" فرزانه داوروی رو به ما وصل می‌کند. فرزانه داوروی کارمند سولیداریتی سنتر است. در رابطه با آن برنامه‌هایی را به ما پیشنهاد می‌کند، سعی می‌کند امکاناتی را در اختیار ما بگذارد.

این تمام ماجرا در رابطه با من برای نفوذ در نهادهای همبستگی آلمان بود. اگر قضیه محدود به همین مورد بود، و اگر من مسئله شخصی با مهدی داشتم، خوب همان زمان جار و جنجال می‌کردم و همان زمان این مسائل را مطرح می‌کردم. در این صورت می‌شد، با اغماض، آن را به حساب خطا و سهل‌انگاری و غیره گذاشت. اما وقتی مطلع شدم که مهدی کوهستانی همین خانم را بعنوان مترجم به سندیکای شرکت واحد معرفی کرده و از قرار تا مدتی ایشان اخبار شرکت واحد را ترجمه و سایت آنها را اداره می‌کرده، زنگ خطر به صدا در اومد. اخیراً این خانم از سولیداریتی سنتر استعفا می‌دهد، هرچند نمیشود پذیرفت که او قبلاً این سازمان را نمی‌شناخته، از ماهیت آن اطلاع نداشته، ولی ظاهراً می‌گوید که "متوجه شدم که این سازمان در خدمت جنبش کارگری نیست، به این دلیل استعفا دادم، ولی کماکان به همکاری خود برای ترجمه با

سندیکای شرکت واحد ادامه می‌دهم". جالب است که مهدی کوهستانی که خودش این خانم رو به سندیکا معرفی کرده حالا از آنها میخواهد که با او همکاری نکنند. به روشنی پیداست که استعفا داوروی از سولیداریتی سنتر سبب مخالفت کوهستانی با اوست. و چون بخشی از فعالین سندیکا حرف او را نمی‌پذیرند - یعنی حرف مهدی را قبول نمی‌کنند - عملاً موجب تفرقه‌ای در سندیکا شده و همانگونه که اطلاع داریم اکنون سندیکای شرکت واحد دو سایت متفاوت دارد. این اولین حاصل همبستگی بین المللی سولیداریتی از کانال آقای کوهستانی در جنبش کارگری ایران، یعنی تفرقه در یکی از فعال‌ترین نهادهای مستقل کارگری است.

در مورد نحوه پذیرائی و استقبال از آقای اسانلو توسط آقای کوهستانی در (2 ITF) و ممانعت از تماس سایرین با اسانلو و هزینه‌های تدارکات و غیره نیز چیزهایی شنیده‌ام، گویا گوینده در این جلسه حضور دارد، امیدوارم حضور داشته باشد و من امیدوارم خواهش می‌کنم خود ایشان آن وقایع را بازگو کند.

همچنین تلاشهای مستقیم و غیر مستقیم برای نفوذ در سندیکای کارگران هفت تپه و کوشش برای ممانعت از حضور آنها در سمینار 9 آذر، سمینار قبلی ما، و غیره، مواردی هست که انسان را بفکر می‌اندازد. اگر آنها را مثل قطعات پازل کنار هم بگذاریم تصویری بدست می‌دهد که موجب نگرانی‌های موجود می‌شود.

روشن است که شخص من هدف مهدی کوهستانی نبود، هر چند او از اعتماد من سوء استفاده کرد، سعی کرد از من بعنوان وسیله استفاده ابزاری بکند و نهایتاً با حیثیت من نیز بازی کرد، که اذعان می‌کنم بعنوان یک زخم خورده ده در صدی هم این عوامل در تصمیم من برای افشاگری بی‌تاثیر نبوده، ولی او نهادهای آلمان و از آن طریق کل جنبش کارگری ایران مورد نظرش بوده؛ لذا باید با دقت و جدیت بیشتری به آن پرداخت. هر چند رویکرد روشن و قاطع سندیکای شرکت واحد در بیانیه اخیرشان نسبت به سازمان‌های بین المللی نشانه هوشیاری بالا، درایت و پختگی عمیق فعالین جنبش کارگری است که جای

دولت آمریکا، در سایتهای اینترنتی درج شده است. مقاله آقای شفیق مستقیماً در نقد مقاله ای است در نشریه "به پیش!" در شهریور ماه گذشته، از رفیق رضا مقدم (2)، که در مورد تلاش سیاست خارجی آمریکا برای شکل دادن به جریانی در جنبش کارگری ایران، از طریق کمک مالی نهادهای شناخته شده پیشبرد سیاست خارجی آمریکا نظیر "مرکز آمریکایی همبستگی" (3)، هشدار می داد. آقای بهمن شفیق به همین هشدار ما در مورد "خطر فساد در جنبش کارگری" انتقاد دارد.

نقد طولانی آقای بهمن شفیق دو قسمت دارد. بخش اول مقاله به اصطلاح "تئوریک" است، و خلاصه بحثش این است که هواداری از خط سیاست آمریکا پایه مادی ای در جنبش کارگری ایران ندارد. بخش دوم اما "تاریخی" است، و پیامش بطور فشرده این است که لندن هم با قطار قیصر به پترزبورگ بازگشت. به نکات آشفته ای که مقاله بهمن شفیق طرح می کند کاری نداریم؛ حتی به فرض صحت این مقدمات، واقعا غرض از این صغرا - کبرای "تئوریک - تاریخی" چه نتیجه گیری ای است؟ آیا منظور واقعا این است که چون خط آمریکا زمینه مادی ندارد، چون انقلابیون دیگری از دیگران پول گرفته اند، باید امروز فعالان کارگری ایران بروند از آمریکا پول بگیرند؟ آیا این تبلیغ دلالی برای معامله کثیفی نیست؟ و اگر منظور همین است، چرا سی صفحه را با لکتت زبان سیاه می کنید؟ حرف تان را صریح بزنید. این پیش شرط ایفای نقش، حال هر نقشی، در عرصه مبارزه سیاسی است.

ما عامدانه چنین فرضی را با "اگر" و بشکل استفهامی طرح می کنیم، چرا که برای ما روشن است که آقای بهمن شفیق آماتور تر از آنست که برای دلالی چنین امر خطیری از جانب کسی به خدمت گرفته شود. ایشان یا بدون منظور خاصی و از سر بیکاری دست قلم برده است، یا دست بالا تنها می تواند عرضه کننده سرویس نگارشی به کسانی باشد که برای ما ناشناخته اند، ولی اینقدر مسلم است که باید واجد شرایط لازم واسطگی در چنین معامله ای باشند. به هر رو، هیچیک از این شقوق در این واقعیت تغییری نمی دهد که مقاله بهمن شفیق

افراد جاه طلب، مقام پرست و پول دوستی را خریده و از طریق آنها و با دادن امکانات وسیع سعی در نفوذ در جنبش می کنند. لذا باید هوشیار باشیم به هوشیاری خودمان بیفزائیم، در مقابل هر پیشنهاد یا امکاناتی ابتدا نرخ آن را بپرسیم تا شرف کارگری، مناعت طبع، استقلال و عدم وابستگی خود را با پارس کردن برای دیگران تاخت نزنیم.

متشکرم عزیزان. حرفم تا اینجا تمام شد. من در خدمتان هستم اگر سئوالی هست پاسخ خواهم داد و بحثی هست گوش خواهم داد. متشکرم از عزیزانی که جلسه را برگزار کردند و از ادمین های محترم بسیار بسیار سپاسگزارم و از همه شما عزیزان که به عرایضم گوش کردید متشکرم. هفت نوار این جلسه احتمالا هنوز در سایت نهادهای همبستگی موجود است. برای شنیدن نوار این جلسه همچنین می توانید به سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری، ستون فایل های صوتی رجوع کنید. این متن از روی فایل صوتی در نشانی زیر پیداه شده است:

http://www.wsu-iran.org/audio/SCenter_1.wma

در خلال صحبت های رفیق سیامک موند زاده اختلالات فنی در پالتاک بوجود آمد. به همین خاطر هم بخشی از صحبت های ایشان در فایل دو بار تکرار شده است.

- 1 - اتحادیه سراسری آلمان
- 2 - فدراسیون بین المللی ترانسپورت

ضمیمه شماره پنج:

طبقه کارگر، سیاست آمریکا، و پول
اطلاعه اتحاد سوسیالیستی کارگری در مورد مقاله بهمن شفیق

در یکی دو هفته اخیر مقاله ای تحت عنوان "پول، سیاست، طبقه" از آقای بهمن شفیق (1) در مورد جنبش کارگری ایران و مسئله گرفتن یا نگرفتن پول از نهادهای سیاست خارجی

کمترین نگرانی باقی نمی گذارد، و موجب خوشحالی و افتخار همه ماست. اما علاوه بر تلاشها و تحرکات و اخلاص های عملی، تبلیغات و حتی تئوری سازی هائی نیز وجود دارد که کمک گرفتن از نهادهای بین المللی از جمله سولیداریتی سنتر را توجیه می کند، می تواند زمینه نفوذ آن مجامع و نهایتاً وابستگی نهادهای مستقل کارگری بشود.

بعنوان مثال جریانی که طبل رسوائی کمک مالی گرفتنش از اسرائیل به سر بام افتاده و به کمک همین منابع توانسته در داخل به اخلاص گری پردازد و شاهد ضربه آنها به جنبش دانشجویی و دستگیری فعالینشان بودیم، این عمل خودشان رو به این شکل تئوریزه و توجیه می کنند که "چپ هایی که با گرفتن این نوع کمک ها مخالفند به این مسئله نگاه مذهبی دارند و کمک گرفتن را نجس می دانند؛ چرا نباید از این کمک ها استفاده کرد، چه اشکالی دارد که ما از دشمن پول بگیریم و بر علیه خودش بکار ببریم، این که با اسلحه دشمن علیه اش جنگید". این باز همان نرخ این کمک ها رو مطرح می کند. به چه قیمتی؟ آیا آنها از شما نمی خواهند هر وقت که خواستند برایشان پارس کنید؟ زهی وقاحت و بیشرمی! اصل اتکا به نیروی خود، استقلال و عدم وابستگی در جنبش کارگری و کمونیستی ایران را به سطح نگاه مذهبی، و نجس و پاک کردن، تقلیل می دهند تا برای نفوذ سازمان های آنچنانی پاندازی بکنند. حتی اگر این سازمانها فرض کنیم که هیچ شرط و شروط و خواسته ای هم نداشته باشند و فقط خیرخواهانه کمک می کنند، با مناقشاتی که هم اکنون بین موافقین و مخالفین دریافت کمک ایجاد می کنند موجب تفرقه در جنبش و تضعیف و منحرف کردن آن شدند.

اما به دلیل تهاجمات، غارتگری و استثمار امپریالیسم و نظام سرمایه داری سنت و آگاهی ضد استعماری و ضد امپریالیستی در جنبش کارگری ایران بسیار قوی و ریشه دار است، ولی دشمن هم زیرک و کار کشته است. در شرایط کنونی خفقان، خلا تشکلات مستقل کارگری و سرکوب هر گونه حرکتی؛ همچنین بیکاری ها، اخراج ها و عدم پرداخت دستمزدها و استیصال کارگران از تامین معاش خانواده خود، آنها نیز سعی می کنند از این آب گل آلود ماهی بگیرند، و به هر طریق ممکن

این کار واقعا چیست؟ چرا یکبار به فکر تدوین "اصول" رابطه با دولتها افتاده اند؟ آیا مساله فقط رابطه با دولتهاست، و نه نهادها و سازمانهای غیر دولتی مثل احزاب، NGOs، بنیادها و نظایر اینها؟ اگر قرار بود چهارچوب کلی ای برای این مساله بدست داده شود چرا قطعنامه ای در مورد شرایط دریافت کمکهای خارجی تصویب نشده است؟ پائین تر جواب تلویحی ای برای این سؤال خواهیم یافت.

بند اول.

خواننده انتظار دارد که پس از مقدمه، قطعنامه با يك بحث تحلیلی شروع شود و شرایط و مبانی سیاسی رابطه گرفتن با دولتها از نقطه نظر مارکسیستی و کمونیستی صریحا بیان شوند. اما بند اول این قطعنامه بسادگی میگوید "پلنوم کمیته مرکزی در هر دوره لیست دولتهایی که داشتن مناسبات با آنها برای حزب مجاز نیست را تصویب و به ارگانهای رهبری حزب ابلاغ میکند." بر ما روشن نیست چرا کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران حتی نخواسته است نظر خود درباره مبانی کمونیستی این امر را بحث کند. اما از این نکته هم گذشته، چرا لیست دولتهای غیر مجاز؟ چرا موارد مشخص ارتباط گرفتن نباید به تصویب کمیته مرکزی (یا حتی کنگره) حزب برسد؟ این سئوالات خصوصا از آنرو جای مطرح شدن دارد که معمولا بحث بر سر این مسائل وقتی باز میشود که کسی یا کسانی پیشنهاد مشخصی برای ارتباط گرفتن با فلان یا بهمان دولت یا نهاد را دارند. اگر چنین است، حق بود همان موارد مشخص ارتباط در قطعنامه اعلام شوند. والا در حال حاضر بیش از 200 دولت به رسمیت شناخته شده در دنیا وجود دارد، و بعید بنظر میرسد که رهبری حزب کمونیست کارگری ایران قصد داشته باشد باب گشایش رابطه با صد و نود و خرده

در خدمت توجیه سیاست فساد آفرین دولت آمریکا در جنبش کارگری ایران قرار دارد.

در یکی دو سال گذشته طیف پیوسته شبه اپوزیسیون اصلاح طلب و اپوزیسیون لیبرال در حال تجزیه به دو شاخه متمایز بوده اند: یکی از آنها که هر چه بیشتر به جناحهای مقتدر تر رژیم امید می بندند و هر چه بیشتر سیمای اصلاحگران اسلامی را به خود می گیرند، و دیگری آنها که در سیاست خارجی آمریکا عامل فشاری در جهت اهدافشان جستجو می کنند و هر چه بیشتر صراحتا به نئولیبرالیسم و نئوکنسرواتیسم می گروند. صاحبان هر دوی این خط مشی ها در صحنه سیاسی ایران شناخته شده اند، و هیچیک نیز هواداری از مشی مورد نظر خود را پنهان نمی کنند. هر دو این شاخه ها، همچنان که کلیت لیبرالیسم ایرانی، در جنبش کارگری ایران انعکاس دارد؛ و ما مثل هر چپی در جنبش کارگری با هر دوی اینها مخالفیم، با هر دوی اینها مقابله می کنیم، و مشخصا از تکرار این حرف خسته نخواهیم شد که پول گرفتن از آمریکا، با یا بدون "پایه مادی" جنبش کارگری ایران را فاسد می کند. کسی که در توجیه پول گرفتن اپوزیسیون از آمریکا به زبان و ادبیات مارکسیستی متوسل می شود تنها نا آشنایی خود را با آرایش صحنه سیاست ایران اعلام نکرده است، بلکه همزمان آخرین مطلب شبه مارکسیستی اش را نوشته است.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

19 اسفند 1358 – 10 مارس 2007

1 – بهمن شفیق، "پول، سیاست، طبقه"، بخش اول 28 فوریه، بخش دوم 2 مارس 2007، سایت افق روشن.

2 – رضا مقدم، "خطر فساد در جنبش کارگری ایران"، نشریه "به پیش!" شماره 16، 29 شهریور 1385.

3 – American Solidarity Center (SC)

ضمیمه شماره شش:

درباره جهت گیری اخیر حزب کمونیست کارگری در زمینه رابطه با دولت ها

ایرج آذرین _ رضا مقدم - سپتامبر 1999
_ شهریور 1378

جزوه ای با عنوان مصوبات پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران (تیرماه 1378، ژوئن 1999) اخیرا انتشار علنی پیدا کرد. در میان این مصوبات، قطعنامه ای با تیتر «اصول رابطه با دولت ها» به چشم میخورد که به نظر ما لازم است مورد توجه دقیق همه فعالین کمونیست، مستقل از تعلق سازمانی شان(و از جمله فعالین حزب کمونیست کارگری ایران)، قرار گیرد. ما در این نوشته از چند زاویه به این قطعنامه معین برخورد میکنیم. مهمترین نکته اینست که شیوه برخورد این قطعنامه نسبت به رابطه با دولتها از موضع اصولی کمونیستی نیست. نکته دیگر اینکه قرائت دقیقتر این قطعنامه روشن میسازد که در چند مورد مهم آنچه در نگاه اول ساده و سراسرست بنظر میاید در واقع پر از ابهام است؛ به این معنا که ظاهر عبارات با محتوای آنها ابدا منطبق نیست و حتی در تناقض است. ما ابتدا مهمترین نکات این قطعنامه را به اجمال مرور میکنیم (متن قطعنامه ضمیمه است) و سپس به موضع اصولی کمونیستی در این زمینه میپردازیم.

مقدمه قطعنامه. مقدمه اعلام میکند که مناسبات میان حزب کمونیست کارگری ایران و دولتها در صورتیکه در چهارچوب موازین مصوب کمیته مرکزی باشد بلامانع است و خود این قطعنامه قرار است این چهارچوب را تعریف کند. اما منظور از

ای دولتی را بیازماید که مطابق این قطعنامه مجاز به رابطه گیری با آنهاست. قطعنامه برای دوره حاضر مشخصا مناسبات با دولتهای اسلامی و دولت عراق را غیرمجاز اعلام میکند. در مورد علت غیرمجاز بودن مناسبات با دولتهای اسلامی میگوید: "نظر به اینکه حزب مبارزه علیه نیروها و جریانات اسلامی را وظیفه مستقیم خود میداند." این فرمولبندی اشکالات زیادی دارد. نخست اینکه حزب کمونیست کارگری ایران پس از اتخاذ مشی جدیدش در کنگره دوم اصرار دارد تا هویت خود را «مدرنیست و آنتیست» بداند. پس چرا صرفا مبارزه علیه جریانات اسلامی، و نه مذهبی علی العموم؟ یعنی رابطه با دولتهای بر مبنای مذهب هندو یا یهود یا مسیحی مشکلی در چارچوب مشی تازه برایشان ایجاد نمیکند؟ نکته دومی که در مورد این فرمولبندی گفتن دارد درباره "وظیفه مستقیم" حزب کمونیست کارگری ایران است که خیلی با افتخار هم مطرح میشود. چرا که این فرمولبندی علیرغم ظاهرش قرار نیست محدودیتی بر رابطه گیری این حزب اعمال کند، بلکه برعکس، قرار است هر خصلتی جز اسلامی بودن دولت مربوطه را بلامانع اعلام کند. درک این نکته به غور و تفحص زیادی نیاز ندارد، زیرا همه هنوز فکر میکنند که یک حزب کمونیستی وظیفه مستقیمش مبارزه علیه کاپیتالیسم است. قطعنامه مزبور هم در حقیقت دارد این نکته را میرساند که خصلت کاپیتالیستی دولتها دلیل نمیشود که حزب کمونیست کارگری ایران نخواهد با آنها رابطه بگیرد. بنظر ما هم اگر سازمان کمونیستی ای ناگزیر از رابطه گرفتن با دولتی در این دنیا شده، طبعا با علم به خصلت کاپیتالیستی دولت مربوطه باید به این کار دست بزند. اما قطعنامه همین مساله را به صراحتی که درخور کمونیستهایست که قادر به دفاع از کار خویشند نمیگوید. بلکه بیان اثباتی اش

«غیرمجاز» اعلام کردن رابطه با دولتهای اسلامی تحت عنوان "مبارزه مستقیم" با آنهاست. آیا معنای مخالفش اینست که حزب کمونیست کارگری ایران دیگر ادعا ندارد که مبارزه علیه نیروها و جریانات کاپیتالیستی وظیفه مستقیم اوست؟! بهررو، این فرمولبندی بیشتر از آنچه آشکار میکند پنهان میدارد.

در مورد رابطه با دولت عراق، قطعنامه بحث واقعا آشفته ای دارد. قطعنامه وجود حزب کمونیست کارگری عراق اشاره میکند و داشتن مناسبات با دولت عراق را به این دلیل غیر مجاز اعلام میکند که حزب کمونیست کارگری ایران نیز "در مبارزات جاری مردم عراق برای رهایی مستقما دخیل است". یعنی چه؟! آیا يك نفر در آن پلنوم پیدا نمیشد که بپرسد مگر علیرغم وجود حزب مشابهی در عراق، دولت عراق خواهان یا آماده رابطه با شما بوده که شما باید در قطعنامه ای این ارتباط را غیر مجاز اعلام کنید؟ اگر کسی به این طریق در عراق درگیر باشد، مناسبات و دریافت کمک مالی و تدارکاتی اساسا موضوعیت ندارد. پس ضرورت صدور قطعنامه راجع به غیرمجاز کردن رابطه با عراق از کجا آمده است؟ واقعیت اینست که مساله رابطه با عراق در بدو تاسیس این حزب در رهبری این حزب مورد بحث قرار گرفت و به دلایل اصولی ای رد شد. به نظر میرسد ذکر بدون مناسبت دولت عراق در قطعنامه حاضر فلسفه اصلی اش سایه انداختن بر آن مبانی اصولی سنت گذشته باشد. به این مساله در ادامه مطلب برمیگردیم.

بند دوم.

این بند در حقیقت سلب اختیار از کلیه اعضای کمیته مرکزی، و کنگره حزب کمونیست کارگری ایران از اطلاع از چند و چون رابطه حزب با دولتهاست. این بند نمونه خوبی از وارونه نویسی قطعنامه

نویسان حزب است، چرا که علیرغم ظاهرش که حدود اختیارات نمایندگان حزب در تماس با دولتها را ترسیم میکند، مرجع گزارش گیری را صرفا "دبیر کمیته مرکزی و دفتر سیاسی" ذکر میکند. و در انتهای بند چهارم نیز صراحتا تصمیم گیری در مورد دریافت کمک را به دفتر سیاسی واگذار میکند. در هیچ جای این قطعنامه صحبتی از این نیست که دبیر کمیته مرکزی یا دفتر سیاسی موظف است تا گزارش ارتباط با دولتها یا اساسا نفس وجود این ارتباطها را به اطلاع کمیته مرکزی و کنگره برساند و تائید آنها را بخواهد. در پرتو این واقعیت، یکبار دیگر مقدمه و بند اول قطعنامه را باید خواند تا جواب آن پرسشهایی را که در ابتدا مطرح کردیم پیدا کنیم. بجای اینکه موارد مشخص رابطه با دولتها در جریان عمل به اطلاع و تصویب حزب و کمیته مرکزی برسد، قطعنامه حاضر این وظیفه را دارد تا مساله را با وارونه کردن حل کند: قطعنامه مصوب کمیته مرکزی لیست دولتهای غیرمجاز را به دست رهبری میدهد، رهبری در مورد رابطه با تمام دولتهای مجاز هر چه خواست میکند و حتی موظف نیست بعدا این امر را به تائید ارگان بالاتری برساند یا حتی خبرش را به کسی بدهد. برخلاف تعارفات از قبیل "در چهارچوب" و "محدوده اختیارات" و "ابلاغ میکند"، این قطعنامه سند واگذاردن اختیارات کمیته مرکزی و کنگره يك حزب به ارگانی به اسم دفتر سیاسی است که فونکسیون سازمانی اش نیز در هر پلنوم قابل تغییر است؛ کمااینکه در همین پلنوم به ارگانی بدون حقوق تشکیلاتی، یعنی به جمع مشاوران دبیر کمیته مرکزی بدل شد.

بند سوم.

این بند قرار است شاه بیت این قطعنامه باشد و ظاهرا بالاخره دو نکته عام و اصولی راجع به موازین برقراری مناسبات

این بند در حقیقت سلب اختیار از کلیه اعضای کمیته مرکزی، و کنگره حزب کمونیست کارگری ایران از چند و چون رابطه حزب با دولتهاست. این بند نمونه خوبی از وارونه نویسی قطعنامه

با دولتها بگوید. اما آیا فرمولبندی "اصل استقلال حزب" واقعا میگوید حزب کمونیست کارگری ایران هیچ حذف و تخفیفی در فعالیت و تبلیغاتش به سبب رابطه با دولتها ایجاد نخواهد کرد؟ نه، این را نمیگوید. اگر چنین منظوری داشت، خیلی صریح میتوانست همین را بنویسد که

مروری به گذشته

هیچ تعدیل و تخفیفی در هیچ کار و فعالیتیمان نمیدهیم. در عرف سیاسی به این میگویند «کمکهای بی قید و شرط»، و قطعنامه این اصطلاح رایج را بکار نمیبرد. (هرچند حتی فرمولبندی «پذیرش کمکهای بی قید و شرط» نیز همانطور که پایین تر خواهیم دید هنوز خالی از اشکال نیست.) اما آنچه فرمولبندی حاضر میگوید این است که چنین حذف و تخفیفی را بعنوان توافقنامه نمیپذیرد، ولی این معنایش این نیست که رهبری نمیتواند خود داوطلبانه و

به اختیار خود تصمیم بگیرد برخی از فعالیتهايش را محدود کند یا برخی از مواضع و تبلیغاتش را تعدیل کند تا بتواند از کمک فلان دولت برخوردار باشد. فرمولبندی حاضر در بهترین حالت معنایش اینست که حزب کمونیست کارگری ایران برای دریافت کمک از دولتها محدودیت تحمیلی را نمیپذیرد، اما ممکنست به تشخیص خود محدودیت داوطلبانه ای را رعایت کند. این حالت دوم سازش است، و کسی که وارد دنیای مناسبات با دولتها میشود باید نخست به واقعیت سازش اعتراف کند. برای يك سازمان کمونیستی، اعتراف به واقعیت سازش بخصوص از این رو مهم است که سازمان را موظف میکند تا حقانیت هر سازش مشخص را

توضیح دهد و ملزم به دفاع از ضرورت این سازش بر مبنای اصولی باشد. فرمولبندی حاضر در قطعنامه جای سازش را باز میگذارد بی آنکه به آن صراحت دهد، و به این ترتیب قطعنامه نویسان را از پاسخگویی و دفاع از سازش معین معاف میکند. فرمولبندی "اصل علنیت" هم عینا همین اشکال را دارد. اگر کسی منظورش این باشد که هیچگونه رابطه با دولتها را پنهان نمیکند و هرگونه رابطه با دولتها را به اطلاع مردم میرساند میتواند خیلی ساده همین را بگوید. اما این قطعنامه میگوید پنهان بودن رابطه را به خواست دولت مربوطه نمیپذیرد، و معنای تلویحی اش اینست که تصمیم به علنی کردن یا پنهان داشتن رابطه با هر دولتی با خود حزب کمونیست کارگری ایران (و در حقیقت با دفتر سیاسی) است. این محتوای واقعی فرمولبندی "اصل علنیت" است، و اگر منظور قطعنامه نویسان نیز همین است، باید پرسید پس چرا به این شکل گمراه کننده فرمولبندی اش میکنند؟ چرا آن درجه احساس اعتماد به نفس و حقانیت در خود سراغ ندارند که دستکم منظورشان را روشن بیان کنند؟

بهررو، مطابق این قطعنامه، دفتر سیاسی حزب اکنون اختیار دارد وارد رابطه با هر يك از دولتهایی که قطعنامه غیرمجاز اعلام نکرده بشود، هر محدودیتی که دفتر سیاسی خود صلاح میداند بر فعالیت و تبلیغ حزب اعمال کند، تصمیم بگیرد رابطه با فلان دولت را از عموم پنهان نگاه دارد،

سردبیر

سودابه مهاجر

شورای نویسندگان

احمد شقاقی، رضا مقدم

در نتیجه حمایت سیاسی جایگاهی می یافت. اما برای بخش اعظم چپ ایران مساله رابطه با دولت‌ها به سبب نیازهای تدارکاتی و فنی در يك شرایط ویژه موضوعیت پیدا میکرد و مورد اصلی اش هم رابطه با دولت عراق بود. يك نکته اینجا لازم به تاکید است: برخلاف رابطه ای که هدفش شناسایی و حمایت دیپلماتیک است، این قبیل کمکهای تدارکاتی جایگاه دیگری در سیاست دولت مربوطه دارند و بهمین دلیل نیز تقریباً هیچگاه تماس رسمی و مستقیم با خود دولت وجود ندارد، بلکه رابطه از طریق نهادها و منابع دیگری که سیاستهای مختلف دولت مزبور را دنبال میکنند انجام میگردد. به این معنا، آنچه در محتوا نهایتاً رابطه با مثلاً دولت عراق بود، در شکل شاید اینگونه نبود.

استفاده از کمکهای عراق (به معنای دولت یا منابع نهایتاً وابسته به دولت) در اپوزیسیون ایران تاریخچه طولانی ای دارد. تخاصم دولتهای ایران و عراق و تضاد منافع ناسیونالیستی دو کشور ریشه تاریخی دارد و مستقل از تغییر رژیمهای دو کشور يك عنصر ثابت در عرصه سیاست منطقه بوده است. برای چپ رادیکال تاریخچه رابطه با عراق به دهه 1340، یعنی به پیش از انقلاب 57، برمیکردد، اما این تنها در سالهای 62-1361 است که متعاقب از کف رفتن مناطق آزاد در کردستان سازمانهای چپی که در کردستان مقرر داشتند بتدریج ناگزیر به برقراری درجه ای از رابطه با دولت عراق برای امور تدارکاتی خود شدند. این رابطه بر متن و بعضاً زیر چتر رابطه نیروهای جنبش ملی خلق کرد با دولت عراق عملی شد. مناسبات نیروهای جنبش ملی کردستان، چه در عراق و چه در ایران، با دولت همسایه ویژگیهای خود را داشته است. با اینکه جنبش کرد در هر دو کشور مورد سرکوب قرار داشت، سازمانهای کرد در ایران و عراق متقابلاً

این امر را پذیرفته بودند که کمک گرفتن هر يك از دولت دیگری کاری مجاز است، و از نظر مردم کرد در ایران و عراق نیز این مساله ادا مورد انتقاد نبود. (يك مورد مشخص سمپاتی افکار عمومی کردستان ایران به جنگ ملا مصطفی با دولت عراق است که با پشتیبانی مالی و نظامی دولت شاه انجام میشد.) علت اصلی کمک این دولت‌ها به اپوزیسیون کرد یکدیگر، پذیرش این امر از طرف افکار عمومی کرد، و همچنین درك متقابل سازمانهای کرد دو کشور، شاید در این واقعیت ریشه داشت که جنبش کرد در ایران یا عراق مطالبات خود را به دولت مرکزی خود محدود میکرد و خواستار تشکیل کردستان واحدی نبود. بهررو، نیاز به ایجاد چنین مناسباتی منحصر به جنبش ملی کرد نیست و برای جنبشهای آزادیبخش مسلحانه ای که به پشت جبهه احتیاج لاینفک پیدا میکنند عمومیت دارد. موارد مشابه در آفریقا گویای این امر است. بهررو، حتی اگر توضیح و توجیه این قبیل مناسبات از نظر منافع جنبش کمونیستی محدودنگرانه و ناکافی بنظر بیاید، این محدودیت در درجه اول خود ناشی از محدودنگری ذاتی جنبشهای آزادیبخش ملی است.

مورد مشخص حزب کمونیست ایران و کومه له در متن بحث فعلی قابل تامل است. تماس کومه له با دولت عراق به پیش از تاسیس حزب کمونیست ایران برمیکردد، و رابطه کومه له در همان چهارچوب نیازهای سازمانهای جنبش خلق کرد با دولت عراق بود؛ جنبشی که کومه له و حزب دمکرات دو نیروی اصلی آنرا تشکیل میدادند. شایان تاکید است که توضیح رابطه کومه له با دولت عراق نیازهای يك جنبش معین بود که کومه له بمنزله يك سازمان نقش تعیین کننده ای در آن داشت، و نه نیازهای صرف سازمانی يك جریان کمونیست. درك و توضیح رهبری کومه له و رهبری حزب کمونیست ایران نیز در کل

همین امر بود، و حزب کمونیست ایران، با آنکه از امکانات پشت جبهه ای و فرستنده رادیوئی کومه له سود میبرد، از برقراری رابطه مستقیم با عراق اکراه داشت و هیچگاه (یا دستکم تا مقطع انشعاب فراکسیون کمونیسم کارگری که ما اطلاع دست اول داریم) رابطه مستقیمی با دولت عراق نداشت.

پس از جدائی فراکسیون کمونیسم کارگری و تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران در سال 1991، مساله رابطه گرفتن با دولت عراق از نخستین مسائلی بود که در رهبری حزب مورد بحث قرار گرفت. نویسندگان حاضر خود جزو چهارتن بنیانگذار حزب کمونیست کارگری ایران بودند و در ارگان رهبری وقت حزب، و در این جلسه بخصوص نیز، حضور داشتند. لازم نیست به نظرات مختلف در ابتدای این جلسه اشاره شود، زیرا همه حاضران بسرعت نظر واحدی را پذیرفتند و متفقاً تصمیم گرفتند حزب کمونیست کارگری ایران نباید با عراق رابطه ای برقرار کند. دلایل چنین تصمیمی امروز لازم به یادآوری و تاکید است؛ دلایلی که امروز در قطعنامه حزب به دست فراموشی سپرده میشود.

امروز قطعنامه حزب کمونیست کارگری ایران دلیل غیرمجاز بودن رابطه با عراق را وجود حزب کمونیست کارگری عراق ذکر میکند. واضح است که تصمیم آنروز ما به این دلیل نمیتوانست باشد، چرا که چنین حزبی هنوز وجود نداشت. همچنین، برخلاف آنچه عده ای اینجا و آنجا گفته اند، تصمیم به رابطه نگرفتن با عراق به این دلیل نبود که حزب کمونیست کارگری ایران قصد رنداشت در جنبش کردستان حضور مسلح داشته باشد یا مخالف شیوه مبارزه مسلحانه در کردستان شده بود. برعکس، تصمیم ما به عدم ایجاد رابطه با عراق ما را از سازمان دادن حضور

یادآوری سنت گذشته و مورد عراق لازم است برای اینکه همه این دستاوردها در قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران زیر پا گذاشته میشوند و امروز هیچ نشانی از وسواس در حراست از حرمت کمونیسم و منافع بین المللی کارگران بچشم نمیخورد؛ وسواسی که در بدو تاسیس حزب مثلا در برخورد به مساله رابطه گرفتن یا نگرفتن با عراق وجود داشت.

لازم نیست شخص حتما مارکسیست باقی مانده باشد تا بفهمد دولتها بدون چشمداشت نیست که به چنین سازمانهایی کمک میکنند، و حتی آنجا که این کمکها از طریق نهادها و منابع ظاهرا غیر دولتی شان عرضه میشوند، آنجا که صحبت از تحمیل صریح شرطی نیست و کمکها «بی قید و شرط» عرضه میشوند، یا قید و شرط ضمنی موجود است و یا این رابطه بازتابهای غیر مستقیمی در بسیاری عرصه های دیگر دارد که خواه ناخواه برای کمونیسم و منافع کارگران عواقب منفی به همراه دارد. دقیقا به دلیل چنین شروط ضمنی و چنین عواقب روابطی معمولا سازش نام میگیرد. اما سازش، تحمیل میشود. تن دادن به سازش غالبا برای سازمانهایی که درگیر جنبشهای توده ای هستند ناگزیر میشود، زیرا باید به نیازهای عاجل يك جنبش پاسخ گویند. اما اگر این سازمان کنگره ملی آفریقا یا سازمان آزادیبخش فلسطین نیست بلکه سازمان کوچک و گمنام و بی ارتباط به هرنوع جنبش توده ای از نوع حزب کمونیست کارگری ایران است، دیگر صحبت کردن از سازش و «توافقنامه» در پوست شیر رفتن است. بکار بردن لفظ سازش در مورد چنین سازمانهایی صحیح نیست، چرا که ناگزیری ای وجود ندارد. میخواستید سازمان نسازید تا نیاز سازمانی هم نداشته باشید. اینجا لفظ درست

داشته باشد، چرا که چنین رابطه ای تصویر غلطی، ولو به ناحق، در ذهن عموم نسبت به ماهیت و موقعیت کمونیسم در دوره پس از جنگ سرد ایجاد میکرد. انعکاس منفی چنین رابطه ای بر تصور افکار عمومی ایران و عراق (و کردستان ایران و عراق) از کمونیسم کارگری را شاید میشد در میان مدت با توضیح صبورانه خنثی کرد، اما بخصوص برای افکار عمومی فعالین کمونیست و کارگری اروپا (که دستکم در آندوره جایگاه مهمی در نقشه عملهای حزب داشت) ابدا چنین نبود و این مساله ما را، ولو به ناحق، با مانع جدیدی برای فعالیت کمونیستی مواجه میکرد. این امر بخصوص از آنرو اهمیت داشت که جریان کمونیسم کارگری در برابر هجوم آمریکا و متفقینش به عراق، برخلاف بسیاری از جریانات مدعی کمونیسم، نه در سطح جهانی مقهور "دمکرات منشی" بورژوازی غرب شده بود و نه در سطح منطقه فرجه برای پیشرفت جنبش ملی خلق کرد جلوی چشمش را گرفته بود. جریان کمونیسم کارگری از معدود جریاناتی بود که از موضع منافع بین المللی کارگران ماهیت امپریالیستی جنگ را افشا کرده بود و بر محکوم کردن نقش آمریکا بی هیچ تبصره ای پای فشرده بود. بنابراین مساله ابدا تسلیم شدن به پیشداوریهای افکار عمومی نبود، بلکه برعکس، هدف مقابله با این پیشداوریهها بود که غالبا توسط رسانه ها شکل گرفته بود. ایجاد رابطه با عراق شبهه نابجایی در مورد موضع انترناسیونالیستی کمونیستهای کارگری ایجاد میکرد. شاید مقدر بود با استناد به اصول انتزاعی، مثلا «بی قید و شرط» بودن کمکها، از ایجاد رابطه با عراق دفاع کرد، اما مساله این نبود. مساله این بود که حقانیت انتزاعی بهیچوجه پاسخگوی خدشه دار شدن عملی تصور عمومی از ماهیت مواضع کمونیسم کارگری نبود.

مسلحانه در کردستان در آن مقطع معین محروم کرد. دو جنبه مهم در مساله وجود داشت. اول اینکه حزب کمونیست کارگری ایران، برخلاف کومه له، بعنوان یکی از نیروهای اصلی جنبش ملی کرد در افکار عمومی کردستان ایران و عراق شناخته شده نبود، و حتی خود آگاهانه میخواست که سیمای حزب کمونیست کارگری ایران در کردستان بدوا با جنبش کارگری در کردستان تداعی شود و نه با جنبش ملی مسلحانه. این جنبه از قضیه گرچه پیچیدگی ای به مساله میداد اما بخودی خود هنوز مطلوبیت حضور مسلحانه در جنبش کردستان را نفی نمیکرد و بنابراین هنوز غیر ضروری بودن رابطه با عراق را نتیجه نمیداد. اما توجه به این مساله متفاوت بودن موقعیت حزب را از سازمانهای سنتی جنبش کردستان بخوبی برجسته میکرد. بنابراین حزب برای رابطه گرفتن یا نگرفتن با عراق باید پرنسیپها و ملاحظات دیگری را معیار قرار میداد.

مهمترین ملاحظه ای که ما را از اقدام برای گشایش رابطه با عراق بازداشت این بود که چنین رابطه ای میتواند تاثیر سوئی هم بر فعالیت کمونیستی حزب بگذارد و هم تصور افکار عمومی را از کمونیسم خدشه دار کند. اکنون بخصوص باید بیاد آورد که در سال 1991 تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران مقارن بود با موج عظیم جهانی ضد کمونیستی و هجوم بورژوازی به هرنوع اندیشه کمونیستی. همچنین در مقطع تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران، متعاقب پایان جنگ خلیج، رسانه های غربی کمپین خود را برای شیطان سازی از صدام حسین و رژیم عراق با حرارت تمام ادامه میدادند. حزب کمونیست کارگری ایران که خود را جزئی از جریان مقاومت کمونیستی در سطح جهانی میدید، نخواست در چنین شرایطی هیچگونه رابطه ای با عراق

«معامله» است. آدمی که در دنیای سیاست وارد معامله میشود لابد تشخیص میدهد که آنچه در آن شرایط معین بدست میآورد بیشتر از آنچه از دست میدهد برایش ارزش دارد. اما برای يك سازمان کمونیستی این مساله به سادگی معامله در بازار نباید باشد. اگر کمونیسم جنبش طبقه کارگر بین المللی است علیه نظام بین المللی سرمایه داری، سنجش سود و زیان يك "معامله" تنها با در نظر گرفتن آنچه در این میان مبادله معاملاتی برای کمونیسم و همه کمونیستها، و شده است میسر نیست. چنین برای مبارزه کمونیستی کارگران در همه جا، عواقب و بازتابهایی دارد. و کسی که هنوز عناوین کمونیست و کارگر را در اسم حزبش يدك میکشد موظف است در پیشگاه طبقه جهانی کارگر و همه کمونیستها از کار خود دفاع کند.

1- پلنوم کمیته مرکزی در هر دوره لیست دولتهایی که داشتن مناسبات با آنها برای حزب مجاز نیست را تصویب و به ارگانهای رهبری حزب ابلاغ میکند. در مقطع کنونی داشتن مناسبات با دولتهای زیر مجاز نیست:

- دولتهای اسلامی (نظر به اینکه حزب مبارزه علیه نیروها و جریانات اسلامی را وظیفه مستقیم خود میداند).

- دولت عراق (نظر به اینکه حزب مبارزات جاری مردم عراق برای رهایی

مستقیماً دخیل است و حزب کمونیست کارگری عراق برای سرنگونی رژیم عراق فعالیت میکند)

تبصره: بندهای فوق ناظر بر ایجاد مناسبات مستمر است. دفتر سیاسی حزب مجاز است با هر دولت و حزب دولتی که خواهان دیدار و طرح نکاتی با حزب باشد، يك دیدار تك نوبتی انجام بدهد. نمایندگان دفتر سیاسی در چنین تماسهایی صرفاً جهت اطلاع از نکات مورد نظر طرف مقابل شرکت میکنند و اختیاراتی برای مذاکره و حصول توافق ندارند.

2- تصمیم به شرکت در هر دیدار صرفاً با دفتر سیاسی است. در هر تماس و گفتگوی احتمالی با هر دولت و مقام دولتی، باید حداقل دوفتر از کادرهای حزب شرکت داشته باشند. گزارش دقیق نشست باید به امضای هر دو نفر به دبیر کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب داده شود.

3- حزب کمونیست کارگری هیچ توافقی را که متضمن محدود شدن آزادی عمل و فعالیت و تبلیغات حزب باشد را نمیپذیرد

به همه دلایلی که گفتیم، صدور قطعنامه «اصول رابطه با دولتها» از سوی پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران باید از طرف همه کمونیستها و کارگران نگران کننده تلقی شود. فرمولبندیهای محضردارانه قطعنامه در بهترین حالت نشانه لاقیدی و بی مسئولیتی نسبت به عواقب اعمال این حزب برای کمونیسم و کارگران است؛ و در بدترین حالت نشانه جهتگیری رهبری حزب کمونیست کارگری ایران به سمتی است که حتی خودشان هم آنقدر برایش حقانیت قائل نیستند تا بر تشکیلات و حتی کمیته مرکزی اش آشکار کنند.

سپتامبر 1999 _ شهریور 1378

ضمیمه: قرار پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران تحت عنوان "اصول رابطه با دولتها" تماس و برقراری مناسبات حزب کمونیست

(اصل استقلال حزب). حزب کمونیست کارگری به هیچ توافق و هیچ رابطه ای که حزب بنا بخواست دولت ذریبط ملزم به پنهان کردن آن از مردم باشد وارد نمیشود. (اصل علنیت).

4- حزب کمونیست کارگری ایران قبول کمک مالی و تدارکاتی از دولتهایی که رابطه با آنها بنا بر مفاد این مصوبه مجاز تشخیص داده شده است را منتفی نمیداند. پذیرش کمک باید بر مبنای اصول مندرج در بند 3 (استقلال و علنیت) صورت بگیرد. تصمیم درباره دریافت و عدم دریافت کمک در هر مورد با دفتر سیاسی است.

به نقل از: نشریه کارگر امروز، سال دوازدهم، شماره 64، مرداد ماه 1379

بقیه "بنگلاش و ادامه..." از ص ۲

تعدادی از کارگران به مسلخ می روند. چندی پیش دهها کارگر پاکستانی در آتش سوختند و این بار قرعه به نام کارگران بنگلادش بود. حدود 450 نفر از کارگران تولید کننده پوشاک بنگلادش با فروریختن ساختمان جان باختند. معمولاً بدترین ساختمانها به لحاظ ایمنی به کارگاه های تولیدی اختصاص دارند. هزاران کارگاه و کارخانه فاقد امکانات بهداشتی و ایمنی هستند و سرمایه داران برای کاهش هزینه هایشان و در واقع بالا بردن هر چه بیشتر سود خود امکانات هر چه کمتری را به ایمنی و بهداشت برای حفظ جان کارگران اختصاص می دهند. کارگران بنگلادشی نیز قربانی چنین مسئله ای شدند. در نظام سرمایه داری بی ارزشترین چیز هستی و نوع زیست کارگران است. باید این مناسبات گندیده را برچید باید قتل عام کارگران متوقف شود.

ما ضمن ابراز همدردی با خانواده کارگران بنگلادشی، قتل عام کارگران به دلیل عدم ایمنی و بهداشت محیط کار در سراسر دنیا را محکوم می کنیم.

آزادراه چپاول

در بن بست اقتصادی ایران

احسان کاوه

سایت بازتاب ضمن یادداشت کوتاهی به موضوع فساد گسترده‌ی مالی در طیف کاربدستان امروز و حزب‌اللهی‌های جبهه دیده‌ی دیروز پرداخته و به زعم خود تلاش نموده که به علل ریشه‌ای این سقوط مصیبت‌بار اخلاقی بپردازد. بازتاب معتقد است که نسل مدیران امروز سال‌های نوجوانی و جوانی خود را با آرمان‌های انقلاب اسلامی در جبهه‌های جنگ سپری کرده‌اند. با رنگ باختن و شکست آن آرمان‌ها این طیف که اکنون زمام امور را در رده‌های مختلف سیاسی اقتصادی بدست دارند در صدد جبران مجاهدت‌های بی‌ثمر آن دوره از راه‌های ناصواب برآمده‌اند. در این بین رانت حکومتی دست‌شان را برای دستبردهای بی‌حساب از اموال عمومی، بی‌هیچ سیستم نظارتی موثری، باز گذاشته و در نتیجه گسترده‌ترین مفساد مالی، کلاه برداری و رسوایی‌های اخلاقی، چند برابر مقیاس‌های جهانی دامن جامعه ایران را گرفته است. بازتاب معتقد است که با این وضعیت روح پارسایی و پرهیزگاری شیعی می‌توانست/می‌تواند در جایگاه نظارت درونی بر این گرایش ناثواب نهیب زند. در آخر نویسنده بر فقدان این عنصر مذهبی دریغ خورده است.

بهراستی ریشه‌ی فساد همه جانبه‌ی که

پیکر تمامی آحاد دستگاه بورکراسی و نظامی امنیتی رژیم اسلامی از بالا تا پایین را در برگرفته کجاست؟ پاسخ این سوال در دو سطح سیاسی و اقتصادی، که اجزای در هم تنیده‌ی کل واحدی هستند، نهفته است.

از نظر سیاسی استراتژی سی و چند ساله‌ی رژیم اسلامی برای تبدیل دوباره ایران به قدرت فائقه‌ی منطقه‌ای به آخر خط رسیده. در این عرصه رژیم در موقعیت استیصال و درماندگی کامل قرار گرفته است.

تعرض خونین رژیم برای به شکست کشاندن انقلاب بهمن با سازمان‌دهی جنبش ارتجاعی حزب‌الله پیش برده شد. در عین حال با اتکا به این جنبش باید ایران به ام‌القرای جهان اسلام تبدیل می‌شد. کارزاری بی‌رحمانه، خونین و فجیع با یکصد هزار اعدامی، برای برساختن جامعه‌ای خاموش با شهروندانی سربراه به وسعت پهنه ایران سازمان داده شد. تمام مظاهر زندگی اجتماعی سیاه پوش شد و آزادی‌های شخصی زیر ضرب قرار گرفت.

ام‌القرا باید الگو و پایگاه به تحرک واداشتن و سیطره بر جنبش حزب‌الله در خاورمیانه می‌بود تا به واسطه‌ی آن رژیم اسلامی به عنوان نیرویی منطقه‌ای و توانا در تامین مطلوب‌ترین شرایط فوق‌استثمارکارگران و زحمتکشان، خود را به دول امپریالیستی بقبولاند. فرجام این روند می‌توانست دروازه‌های کشور را بعنوان دژ پاسداران منطقه‌ای ناتو، برای ورود سرمایه و تکنولوژی مورد نیاز اقتصاد سرمایه‌داری باز کند و در عین حال سهم درخوری از

بازار جهانی و منطقه‌ای را نصیب سرمایه‌ی ایرانی کند. اما در تعیین‌کننده‌ترین زمانی که معامله در حال جوش خوردن بود، درست در لحظه‌ای که طرفین آماده فرستادن صلوات آخر بودند، بعد از کودتای انتخاباتی هشتاد و هشت، جامعه ایران به لرزه افتاد و فوران خشم فروخورده‌ی توده‌های مردم در بی‌سابقه‌ترین حضور خیابانی و در ابعاد چند ده میلیونی، طومار اسطوره‌ی ام‌القرا و رویاهای رژیم را در هم پیچید. برای طرف‌های معامله نیز معلوم و قطعی شد که ریزش پایه اجتماعی حکومت به نقطه صفر نزدیک شده است. در یک طرف اکثریت قریب به اتفاق محرومین عصبان زده قرار دارند و در طرف دیگر رژیم اسلامی با نیروی نظامی به شدت فاسدی که می‌چاپد، می‌کشد، شکنجه می‌کند و از تجاوز به هم جنس‌ها نیز ابایی ندارد تنها مانده است. ام‌القرای اسلام به سرنوشت جزیره‌ی آرامش شاه گرفتار آمد.

رژیم موقتا سرنگون نشد ولی برای همیشه به زانو درآمد. حاصل فرعی جنبش میلیونی هشتاد و هشت، جمهوری اسلامی را از جایگاه رفیع بازیگری که در چند و چون آرایش سیاسی منطقه صاحب نقش و رسالت بود ساقط کرد و هست و نیست‌اش را به موضوع مجادله‌ی قدرت‌های ریز و درشت جهانی و منطقه‌ای تبدیل کرد. «او کماکان بر سفره‌ی شام است، اما دیگر نه برای خوردن بلکه برای خورده شدن!».

اما پیامدهای مشخص این وقایع برای اقتصاد ایران و به تبع آن اجتناب ناپذیر شدن فساد مسئولین ریز و درشت نظام:

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

رضا شهابی آزاد باید گردد!

مطابق اطلاعیه‌ی کمیته دفاع از رضا شهابی، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی رضا شهابی را وادار کرد تا به زندان اوین باز گردد. رضا شهابی عضو هیئت مدیره‌ی سندیکای رانندگان شرکت واحد تهران و حومه که تنها به دلیل مشارکت در ایجاد سندیکای شرکت واحد و فعالیت کارگری به شش سال زندان محکوم شده بود و حدود سه سال را در زندان و در شرایط بیماری سپری کرد. به دلیل شکنجه‌های دوران بازجویی از ناحیه گردن آسیب دید و از ناحیه‌ی گردن مورد عمل جراحی قرار گرفت. در پی اعتراضات گسترده‌ی تشکل‌ها و فعالین کارگری، و در شرایطی که او بیش از یک ماه بود در اعتصاب غذا به سر می‌برد، چندی پیش شهابی را به مرخصی فرستادند و هر هفته مرخصی او تمدید میشد. اما هفته‌ی گذشته وزارت اطلاعات با تهدید رضا شهابی به او اعلام کرد که باید در روز دوشنبه 26 فروردین خود را به زندان اوین معرفی نماید و در غیر این صورت به منزل او حمله کرده و در مقابل چشمان همسر و فرزندانش او را بازداشت و با خود خواهند برد. بنا بر این رضا شهابی در پی مشورت با دوستانش در سندیکای شرکت واحد در شرایطی که جمعی از آنها تا مقابل زندان وی را همراهی می‌کردند، روانه زندان اوین شد.

اعضا و فعالین سندیکای شرکت واحد و دیگر تشکل‌های کارگری در ایران با وجود اینکه از همان بدو تاسیس تا کنون مورد انواع سرکوب قرار گرفته‌اند اما همچنان پایداری می‌کنند و گام‌های مؤثری در ارتباط با هر چه متشکلتر شدن

مغول‌ها طی تصرف ایران هر آنچه که موجود بود سوختند و به غارت بردند. اما این را نیز به مرور آموختند که منبع لایزال ثروت تجدید شونده، استخراج بهره از زمین به واسطه کار رعایاست. اما ابواب جمعی رژیم اسلامی بعد از چند دهه زجرکش کردن شهروندان، راه‌های استخراج متعارف ثروت بی‌کران کار و تولید را به روی خود بسته یافته‌اند. در نتیجه، از یک طرف تهاجم به معیشت کارگران را تا مرز نابودی این طبقه افزایش داده و از طرف دیگر هرآنچه به عنوان کارگزار دولتی، عضو مجلس، مقام امنیتی، فرمانده نظامی یا روحانی حکومتی و پانداز بیت رهبری و غیره به دستشان می‌آید به جیب می‌زنند و به ارز تبدیل می‌کنند تا در فرصت مناسب به حساب‌های بانکی خود در خارج واریز کنند.

عناصر سازنده‌ی رژیم از نظر سیاسی دریافته‌اند که حکومتشان آتیه ندارد و از نظر اقتصادی راه‌های "حلال" استثمار را در حیطه‌ی تولید مسدود یافته‌اند. بدین ترتیب تمام توان خود را متوجه سودجویی شخصی غیرمتعارف، در مقابل جامعه و صرف‌نظر از مقتضیات نظام، برای تامین حال و آتیه‌ی خود قرار داده‌اند. این است ریشه‌ی ولع سیری ناپذیر این خیل طفیل و انگل برای فساد و چپاول. و همین امر توضیح می‌دهد که چرا جنگ همه‌گیر جناح‌ها شکل و ماهیت جنگ باندهای مافیایی را پیدا کرده است.

مغول‌ها بدان گونه که گفتیم در اقتصاد و جامعه‌ی ایران ماندگار و بتدریج ذوب شدند. اما رژیم اسلامی سرمایه، بدین ترتیب که پیش می‌رود عن‌قرب به زباله دان تاریخ خواهد پیوست. این مهم اما باید بدست طبقه کارگر ایران و در متن یک جنبش سوسیالیستی صورت بگیرد.

یکی از مهمترین معضلات اقتصاد ایران، بعد از آغاز پروسه صنعتی شدن در دهه‌ی چهل خورشیدی تا کنون، سطح پایین بارآوری کار است. برای جبران این نقیصه در دوره‌ی حاضر باید سهمی از سرمایه و تکنولوژی روزآمد جهانی به اقتصاد و صنایع ایران تزریق شود. (حتی برای حفظ سطح فعلی تولید نفت، صنایع و معادن نفتی باید ترمیم شوند و انجام این مهم مستلزم جلب هفتصد میلیارد دلار سرمایه‌ی خارجی ست). از طرف دیگر رشد کمی و کیفی صنعت و قوام آن در هر کشوری منوط به امکان راهیابی و تولید برای بازاری فراختر از مرزهای ملی، یعنی بازار جهانی ست. بدون چنین گستره و چشم‌اندازی، حفظ موقعیت کنونی صنعت داخلی و نفس بقای آن مشروط به سیاست‌های حمایتی دولت خواهد بود. اما هر دو روزنه، یعنی ورود سرمایه و تکنولوژی به ایران و امکان دسترسی به بازارهای جهانی به روی ایران بسته است. در پی سقوط جایگاه منطقه‌ای ایران، درهای نیم‌گشوده تاکنونی نیز فارغ از مسئله تحریم‌ها تنگتر و بسته‌تر از پیش خواهند شد.

با توجه به ساختار فعلی اقتصاد سرمایه‌داری ایران، چشم انداز روشنی برای انباشت سرمایه‌ی تولیدی وجود ندارد. بنابراین سرمایه‌ی داخلی نیز بنا بر همان قاعده‌ای که سرمایه خارجی وارد نمی‌شود، همیشه مترصد فرصتی برای گریز و خروج از مرزهای ملی جمهوری اسلامی، یا در بهترین حالت سرگردان در بازار طلا و اموال غیرمنقول است. حتی پاسداران و امنیتی‌ها که قاعدتا بیشتر از همه دغدغه‌ی حفظ نظام دارند، اموال مصروفه را به جای سرمایه‌گذاری در ایران به بلاد کفر انتقال می‌دهند. یعنی طبق همان قاعده‌ای رفتار می‌کنند که باصطلاح دشمنان بین‌المللی‌شان می‌خواهند.

بقیه "سرکوب‌گری رژیم..." از ص ۴۰

انفجار اجتماعی در ایران محتوم است، اما مسأله این است که طبقه کارگر چند ده میلیونی ایران می‌تواند در این شرایط پرچم یک مبارزه هدفمند را برافرازد و به همه اقشاری که از این وضعیت به ستوه آمده‌اند نشان دهد که راه برون رفتی از این وضعیت وجود دارد. طبقه کارگر ایران می‌تواند تمام محرومان و آزادیخواهان ایران را به مبارزه ای متحد برای تأمین "نان و آزادی" فراخواند و برپایی حکومت کارگران و زحمتکشان را ضامن تأمین نان و آزادی برای همگان قرار دهد. هراس رژیم از برگزاری مراسم روز کارگر امسال توسط کارگران دقیقا این است که اول می‌آغازگر چنین حرکتی شود.

در بیش از سه دهه ای که از بر سر کار آمدن رژیم اسلامی می‌گذرد، هر سال آگاه ترین فعالان کارگری توانسته‌اند تا مراسم مستقل کارگران در اول می‌را در اشکال گوناگون و متناسب با شرایط برگزار کنند. امسال نیز استثنا نیست و کارگران بزرگداشت روز جهانی خود را در اشکال مختلف برگزار خواهند کرد. ممکن است رژیم، در هراس از آغاز خیزش‌های وسیع توده‌ای، بتواند با ارباب و تهدید و زندان فعالان کارگری مانع شود تا امسال مراسم اول می‌به طور گسترده ای برگزار شود. اما هر سال 365 روز است و برای دامن زدن به خیزش توده‌ها، کارگران فرصت‌های دیگری دارند.

زنده باد اول می!

زنده باد نان و آزادی!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

3 اردیبهشت 1392

اینک در آستانه اول ماه می، مطالبه‌ی آزادی رضا شهابی قطعا به یکی از مطالبات اصلی کارگران و دیگر مردم آزادیخواه تبدیل خواهد شد. برگزاری هر چه باشکوه‌تر اول ماه می به هر روش ممکن نه تنها می‌تواند به آزادی رضا شهابی و دیگر کارگران زندانی کمک کند، بلکه ثابت خواهد کرد که جنبش کارگری ایران با دستگیری فعالینش مرعوب و ساکت نخواهد شد و با انگیزه‌ای بیشتر به میدان خواهد آمد.

ما نیز به سهم خود خواهان آزادی بی‌قید و شرط رضا شهابی عضو هیئت مدیره‌ی سندیکای رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و دیگر کارگران زندانی و زندانیان سیاسی از بند رژیم جمهوری اسلامی هستیم.

رضا شهابی، کارگر زندانی آزاد باید گردند

کمیته‌ی اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

27 فروردین 1392

کانال تلویزیون به پیش در یوتوب

<http://www.bepishtv.com/>

<http://www.youtube.com/user/kehsaan?feature=watch>

تماس با اتحاد سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

برداشته‌اند. پایداری و مقاومت رضا شهابی نیز چنین بوده است. در حال حاضر دهها فعال کارگری یا در زندان به سر می‌برند و یا تحت پیگرد و منتظر محاکمه در بیدادگاه‌های رژیم می‌باشند. شاهرخ زمانی، محمد جراحی، پدram نصر اللهی چند مورد آن هستند. فریبرز رئیس‌دانا پس از یک سال تحمل حبس روز بیست و شش فروردین آزاد شد.

استقامت رضا شهابی در چند سال گذشته و مبارزه‌ی فعال برای رهایی او روحیه‌ی جدید به سندیکای شرکت واحد داد در این مقطع نیز تنها به دلیل اینکه او تسلیم دستگاه اطلاعاتی نشده و به عنوان یک کارگر پیشرو سکوت نکرده و مطالبات کارگران را همچنان بیان می‌کند، و در هراس از اینکه در اول ماه می‌وی بتواند نقشی در برگزاری مراسم داشته باشد، مجدداً روانه زندان شده است. رضا شهابی به عنوان یک چهره‌ی شناخته شده‌ی جنبش کارگری به مرکز ثقلی برای مبارزه‌ی کارگران در راه متشکل شدن و آزادی دیگر کارگران زندانی تبدیل شده و با توجه به شرایط بحرانی جامعه تلاش گسترده برای آزادی وی می‌تواند موقعیت جنبش کارگری را بهبود بخشیده و هر چه بیشتر مطالبات بر حق کارگران و از جمله ضرورت متشکل شدن و اعتراض به بیکاری وسیع، گرانی سرسام آور، دستمزد ناچیز و ... را وسیعاً مطرح نماید. رضا شهابی به عنوان یک چهره سرشناس جنبش کارگری باید مورد حمایت متحدانه‌ی نه تنها فعالین جنبش کارگری در داخل و خارج کشور قرار گیرد، بلکه ضروری است مورد حمایت فعالین دیگر جنبش‌ها نیز قرار گیرد. مطالبات مشترک زیادی بین جنبش کارگری و دیگر جنبش‌ها مثل جنبش دانشجویی و زنان وجود دارد. این جنبش‌ها تنها با اتحاد با طبقه کارگر می‌توانند به مطالبات بر حق خود دست یابند.

سرکوبگری رژیم نشانه ناتوانی است، نه قدرت!

به مناسبت اول می ۱۳۹۲

در آستانه اول می، رژیم اسلامی با موج تازه ای از سرکوب به مقابله با فعالان کارگری رفته است. امسال رژیم بیش از هر سالی از برگزاری مراسم اول می به هراس افتاده است. رژیم به خوبی می داند که بر متن فلاکت اقتصادی حاکم، مراسم روز کارگر امسال می تواند آن جرعه ای باشد که حریق خیزش های توده زحمتکشان در سراسر ایران را می افروزد. در آستانه اول می، عوامل اطلاعاتی رژیم به اشکال مرموزی با برخی از فعالان کارگری تماس می گیرند و در مورد برگزاری روز کارگر هشدار می دهند و برای شان خط و نشان می کشند. در آستانه اول می، برخی فعالان کارگری را که در بیدادگاه های رژیم محکوم شده اند احضار می کنند و احکام تعلیقی شان را به رخ شان می کشند. در آستانه اول می، رضا شهابی، مبارز ثابت قدم کارگران شرکت واحد را به زندان باز می گردانند. ارباب و تهید و زندان، اکنون تنها تدبیر رژیم برای مقابله با جنبش کارگری است. وحشی گری رژیم در زندان هایش این هدف را دارد که نه فقط مقاومت زندانیان را در هم بشکند، بلکه فعالان بیرون زندان را نیز مرعوب کند. رواج شکنجه جسمی و شکنجه روحی در زندان ها، از جمله تجاوز جنسی به زندانیان اعم از زن و مرد، ابزار آشنای رژیم اسلامی برای درهم شکستن شخصیت و مقاومت زندانی است. قتل ستار بهشتی، کارگری که تنها به جرم وبلاگ نویسی زندانی شده بود، نشان داد که وقتی نوبت کارگران زندانی می رسد شکنجه بی پروا در دستور است. رژیم اسلامی اکنون در

برابر کارگران و در مقابله با روز کارگر تنها همان سلاحی را دارد که در برابر زندانیان. اما توسل به سرکوب و زور عریان نشانه قدرت رژیم نیست، بلکه نشانه ناتوانی اوست.

سرکوبگری رژیم جمهوری اسلامی ابدا پدیده تازه ای نیست و ذاتی آن است. از آغاز نامبارک عروج این رژیم، خشونت آشکار ضامن اصلی بقای او بوده است. اما اکنون آستانه تحمل رژیم چنان پائین آمده که کوچکترین تحرکات اجتماعی را چالشی برای هستی خود می بیند و در برابر آنها

هیچ سلاحی جز توسل به ارباب و سرکوب ندارد. چرا که منابع قدرت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی رژیم اکنون تماما تهی شده اند، و رژیم اکنون به هیچ چیز جز زور آشکار متکی نیست. رژیم در چنگال بحران سه گانه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در شرف فروپاشی است.

بحران اقتصادی، واحدهای تولیدی و فعالیت اقتصادی را به طور فزاینده ای تعطیل می کند. بیکاری مدام افزایش می یابد. ارز رسمی کشور در حال سقوط آزاد است. قیمت مواد مصرفی همچنان بالاتر

می رود و دستمزدها در سطح فلاکت قرار دارند. بر متن این بحران اقتصادی، با نزول فاحش مرتبه رژیم ایران در نظام سیاسی منطقه، و با تشدید رقابت های منطقه ای و مخمصة مناسبات رژیم با امریکا و غرب، بحران حکومتی تشدید شده است. شکاف در حکومت، که با انتخابات سال ۸۸ زمینه ساز خیزش عمومی شده بود، وسعت و عمق بسیار بیشتری یافته است. ارگان های اصلی حکومت از جانب منتقدان در درون خود رژیم بی ربط اعلام شده اند و "فصل الخطاب" ولی فقیه چنان بی اعتبار شده که خامنه ای جرات نمی کند، مثلا در مورد انتخابات آتی ریاست جمهوری، حرف روشنی برند و تنها کلی گویی های کشار و قابل تعبیر تحویل می دهد. همه اینها نشانه های این است که ساختارهای اصلی

رژیم جمهوری اسلامی در حال فروریختن است. در سطح فرهنگی، اکنون حتی مدافعان متعصب رژیم معترف اند که رفتار اجتماعی هیچ ربطی به ارزش های مذهبی ای ندارد که ارگان های انتظامی رژیم سه دهه تلاش کردند تا به جامعه تحمیل کنند. از لحاظ ایدئولوژیک، تعبیر مختلف از اسلام و نظام اسلامی، چه در نهاد روحانیت و چه بیرون از آن، چنان واگرا شده اند که اکنون حتی در صفوف سپاه پاسداران و بسیج نیز انسجام ایدئولوژیک از کف رفته است.

رژیم جمهوری اسلامی همواره به زور متکی بوده است، اما اکنون توسل رژیم به سرکوب و زور عریان نشانه قدرت او نیست، بلکه دقیقا نشانه ته کشیدن منابع اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک قدرت اوست. اکنون رژیم تنها با تکیه بر زور بر سر پا ایستاده است. بیش از دو قرن تاریخ انقلاب ها در جهان مدرن شهادت می دهند که رژیمی که تنها منبع قدرتش زور باشد محکوم به سقوط است. بنا به گفته معروف، می توان بر سر نیزه تکیه کرد، اما نمی توان بر سر نیزه نشست.

این پیشگویی نیست که در وضعیت بحران اجتماعی ایران خیزش توده ها محتوم است. جامعه ایران بحران زده است. رسانه های رسمی رژیم مملو است از روایات کارتَن خوابی، تن فروشی، اعتیاد، جنایت. بخش وسیعی از جوانان، حتی وقتی از این بلا یا جان به در می برند، از بی افقی و بی آیندگی اسیر یأس و دلزدگی اند. برای آن بخشی از زحمتکشان که هنوز به صف انبوه بیکاران پرتاب نشده اند، دستمزدهای ناچیز کفاف حداقل معیشت را نمی دهد. رژیم اسلامی که از عرضه راه حلی برای پایان دادن به این وضعیت عاجز است، تنها بر سرکوبگری خود می افزاید. اما دقیقا در چنین شرایطی است که سرکوبگری رژیم بیش از آنکه توده مردم را بترساند آنان را به ناگزیر به خیزش عمومی سوق می دهد.